

مرثه ده آن زندگان مرا که سخن ها گوش فرامیدند و بهترین آنها پیرو می کنند

انقلاب اسلامی

هجرت

شماره ۸۴۴ ۹ تا ۲۲ دی ۱۳۹۲

آینده سوخته؟

گزارش/تحلیل از ایران: ماندن در تنگنای ولایت مطلقه فقیه و یا دولت بدون

ولایت مطلقه فقیه؟ ص ۴

مجازاتهای جدید؟- گفتگوهای محرمانه - تسلیم یا جنگ؟- محافظه کاران جدید

و «مسئله ایران»: ص ۶

لویسنون، امریکائی «گم شده»، و ربط گم شدنش دورزدن تحریمها؟! ص ۸

مدارک جدید در باره ایران گیت، اتصال شبکه تجارت اسلحه با شبکه تجارت مواد

مخدر برملاء می کند: ص ۱۰

ژاله وفا: درب بودجه بر همان پاشنه مقاومت شکستن و تسلیم می چرخد: ص ۱۰

در مسابقه در اعدام و اختناق مطبوعات، رژیم گوی سبقت ربوده است: ص ۱۶

انقلاب اسلامی: رژیم ولایت فقیه آینده خود را سوخته است. رژیم مرده ایست که دارد ایران را نیز به زمین سوخته بدل می کند. مجموعه ای که در اختیار خوانندگان قرار می دهیم، می گویند چرا رژیم حیات خویش را سوزانده است و چگونه ایران را بخشی از سرزمین هائی کرده است که قلمرو ترک تازی مافیایا است. افزون بر این، ایران را همچون نجبیری در چنگال قدرتهای جهان قرارداده است که بر سر گرفتن نفس آن و یا نیم جان داشتش با هم کشمکش می کنند. در فصل اول، گزارش - تحلیلی را از نظر می گذرانیم که از ایران دریافت کرده ایم. گزارش ما را از واقعیتی آگاه می کند که ولایت فقیه در خود رژیم نیز مانع و مانع ساز تلقی می شود. در فصل دوم، پرداختن سنای امریکا به طرح جدید مجازاتها از سوئی و قول هاشمی رفسنجانی به قرار گرفتن ایران در موقعیت تسلیم یا جنگ از سوی دیگر و نیز فعالیت اتحاد شوم که جانبدار گرفتن رمق از ایران است، موضوع فصل دوم است.

در فصل سوم، شبکه فساد معرفی می شود که سی سالها در باره ثروتهای بادآورده مافیاهای هاشمی رفسنجانی و خامنه ای و دیگر بخور و ببرها و نیز شیوه «دور زدن تحریمها» تحقیق می کرده است. یورش پلیس ترکیه، آنها بدون اطلاع حکومت این کشور و دستگیری نزدیک به ۶۰ تن، در واقع، یورش امریکا و اسرائیل هم به حکومت اردوغان و هم بقصد تنگتر کردن حلقه محاصره رژیم ولایت مطلقه فقیه است. پیش از این، در قبرس، شبکه فساد و دور زدن تحریمها را برچیده بودند. اینک ترکیه، سومین (بعد از شیخ نشین ها و کویت و قبرس) کشوری است که، در آن، شبکه فساد و دور زدن تحریمها برچیده می شود.

در فصل چهارم، تحقیق تازه ای را می آوریم از روبریت پاری در باره ایران گیت. این تحقیق معلوم می کند کنترها از روز نخست، یک سازمان قاچاق مواد مخدر به امریکا بوده اند. تقدم مطلق قائل شدن به سرنگون کردن رژیم ساندیستها، حکومت ریگان را دستیار یک سازمان مسلح در قاچاق مواد مخدر به امریکا می کند و بدین سان، شبکه جهانی تجارت محرمانه اسلحه و قاچاق مواد مخدر وسعت پیدا می کند. رژیم ولایت مطلقه فقیه محوری از محورهای این شبکه جهانی می گردد.

در صفحه ۴

سال ۲۰۱۴ جدید میلادی، که همراه با تولد عیسی مسیح، پیامبر صلح و دوستی است، برای همه انسانها که راه او را برآستی می پیمایند، در سراسر عالم بویژه هموطنان ایرانی- مسیحی مبارک باد

علی صدارت

تحلیل روانشناختی بخشی از جامعه ایرانیان

ورود اصطلاحات پزشکی، بخصوص فرهنگ لغات متداول در رشته های اعصاب و روان، گریز تازه ای نیست که در ادبیات سیاسی امروزه شاهد آن هستیم. فراموشی یا حتی التزاهیم سیاسی تاریخی را به علت مشاهده مکرر عدم بهره گیری از پندهای تاریخ، اخیرا زیاد شنیده ایم و خواننده ایم. شکی نیست که این گونه تمثیل ها، رساندن منظور را ساده تر می کند و روند نتیجه گیری در مطلب را رساتر به انجام می رساند. بخصوص زمانی که خواننده چنین موردی را در خانواده و آشنایان داشته باشد، رساندن منظور رساتر می گردد و به این ترتیب، همانگونه که نگرش به آن عضو عزیز خانواده، به هیچ وجه نباید نگرشی تحقیر آمیز و قضاوت مندانانه و با خطاب و سرنش باشد، نگرش به جامعه هم برای ریشه یابی سرنوشت ناهنجاری که گرفتار آن هستیم، به همین منوال خواهد بود. چشم پوشی بر آسیب ها، نه تنها منجر به درمان خودبخودی آنها نمی شود، بلکه به مهلک تر شدن بیماری می انجامد.

امید داریم که این نوشته مختصر کمکی باشد به هموطنانی که در حال حاضر در زندانهای رژیم در بند هستند و یا در آینده گرفتار دژخیمان ولایت فقیه خواهند شد. باشد که این عزیزان که به علت احساس مسئولیت برای ساختن سرنوشت خود و فرزندان خود و وطن و هموطنان خود در تنگنا قرار گرفته اند، با موفقیت از این آزمون بیرون بیایند. تمام سعی بازجویان و زندانبانان و سایر عملة قدرت در زندانهای سیاسی، افزایش هر چه بیشتر زور و خشونت و تخریب، و کشتن زندانی به روانشناسی خود تخریبی است.

در صفحه ۱۵

پاسخ به پرسشهای ایرانیان از ابوالحسن بنی صدر

چند پهلوی توحید؟

آقای بنی صدر، تلاش های شما برای سکولار کردن اسلام بسیار ارزشمند و لازمه تغییر فرهنگ ایرانیان (با اکثریت مسلمان) از زورمداری به حقوقمداری است، با این حال، تاکید زیاد شما بر انگیزه های مذهبی در مبارزات سیاسی برای تشکیل دولت لائیک و حقوقمدار،

- باعث برخی سوء تفاهم ها و صد البته سوء استفاده ها می شود. برای روشن شدن منظورم، تجربه ناکام مانده انقلاب ۵۷ را مثال میزنم: من نمیدانم در آن زمان دولت مورد نظر شما چه بوده است، اما در هر حال، حقیقت این است که آقای خمینی و سران حزب جمهوری اسلامی، از تاکید شما بر انگیزه های دینی در مبارزات سیاسی، برای منحرف کردن مسیر انقلاب و بازگرداندن استبداد به کشور سوء استفاده کرده اند و اپوزیسیون زورمدار نیز از این مسئله برای دروغ پرانی بر ضد شما سوء استفاده کرده است.

- موجب میشود که شهروندان غیر مذهبی که به دلیل جو سانسور شدید در ایران، از نظرات شما در مورد دولت آگاه نیستند، شما را طرفدار دولت اسلامی از نوع دیگری پنداشته و نسبت به شما بدبین باشند، از طرفی هم چون اسلام در ایران سکولار نشده و یک ایدئولوژی خشن است، افشار مذهبی هم نسبت به شما بدبین هستند.

- استفاده شما از واژگان و اصطلاح های چند پهلوی و دارای ابهامی چون «انقلاب اسلامی»، «توحید» و «ناموس»، باعث سوء تفاهم های بسیاری شده است و وقت و انرژی زیادی از کنشگران خط استقلال و آزادی صرف کردن آنها می گردد. درست است که نباید واکنش زورپرستان شد، اما آیا بهتر نیست به عنوان یک کنشگر سیاسی، بیان خود را شفاف تر نموده تا جمهور مردم راحت تر با گفتار شما ارتباط برقرار کنند و از سوء استفاده زورمداران نیز جلوگیری گردد؟

در صفحه ۲

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین

سالگرد تولد دکتر محمد مصدق

زندگینامه دکتر محمد مصدق (۹۳)



جمال صفری

تجدد، اصلاحات و توسعه در دوران

«پهلوی اول» (۲)

بنی صدر «تحول اقتصاد ایران» در تاریخ معاصر ایران را اینگونه بررسی می کند:

الف - سیری در تاریخ اقتصاد ایران: از قطب تمرکز و تکاثر به قطب تلاشی همه جانبه و ادغام

پیدایش بازار مشترک وسیع در حوزة فرهنگ (۱) و دولت « اسلامی » به اقتصاد ایران امکان میداد تا که به مدت هفت قرن یعنی از قرن سوم تا اواسط قرن یازدهم هجری در اقتصاد حوزه موقعیت ممتازی داشته باشد و یکی از قطبهای اصلی جذب و ادغام کار و سرمایه در جهان به شمار آید (۲). بسط روابط اکمال متقابل در اقتصادهای حوزه و ایجاد واحدهای بزرگ صنعتی و بازرگانی و افزایش همبستگی های متقابل و بهم پیوستگی فعالیتها به پیدایش شهرهای بزرگ صنعتی و بازرگانی می انجامد. از قرن چهارم تا حمله مغول، اقتصاد ایران چنان توسعه ای می کرد و قدرت جذب و تمرکز و تکاثری می جست که هیچگاه نه پیش از آنها و نه پس از آن تا امروز، به آن درجه از توانمندی نرسیده بود و نرسیده است. در نتیجه، شهرها بزرگ می شدند. به طوریکه در قرن هفتم به هنگام حمله مغول تنها در شمال شرقی ایران دوشهر بیش از یک میلیون و دو شهر بیش از دومیلیون تن جمعیت می داشتند (۳) که «صنعت ها و پیشه ها در آنها شکوفائی و سرمایه بازرگانان کلان بود و تجارت بسط داشت.» (۴)

در صفحه ۱۲



چند پهلوی توحید؟

*نقد نوشته پرسش کننده از راه یافتن تناقضها و رفع آنها:

پرسش کننده نخست یک رشته تصدیقها می کند که نادرست هستند. به این دلیل که متناقضند و دلیل صحت در خود آنها نیست:

۱ - مراد پرسش کننده از «سکولار کردن» اسلام روشن نیست. هرگاه مراد او این باشد که اختیار دین هرکس دست خود او باشد و هرکس خود خویش را هدایت کند، نخست این همان رهنمود قرآن است و سپس، با «تاکید بر انگیزه‌های مذهبی» - که باز معلوم نیست چیستند - در تناقض آشکار است. با دین بمثابه بیان استقلال و آزادی نیز در تناقض آشکار است. چرا که:

۱/۱. نوشته پرسش کننده بر این اساس قرار نگرفته است که بنای کار بنی صدر بر این است که چون حق هست دین باید از آن سخن بگوید. می پندارد، چون دین می گوید، او از توحید و دیگر اصلها و «انگیزه‌های دینی» سخن می گوید. این مشکل ذهنی نه تنها مشکل او که مشکل اکثریت نزدیک به اتفاق دین باوران و دین ستیزان، حتی کسانی نیز هست که نیم قرن است با بیان استقلال و آزادی سروکار دارند که بنی صدر پیشنهاد می کند. زندگی با این اندیشه راهنما رشد در استقلال و آزادی است، الا این که خو کردن عقل به قدرتمداری، معتاد را از مشاهده این اندیشه آن سان که هست و روش کردنش، باز می دارد.

۲/۱. انگیزه‌ها یا حقوق هستند و یا حقوق نیستند. اگر حقوق نیستند، پس ضد حقوق هستند. اگر حقوق هستند، این حقوق را انسان دارد و سازگار است با «سکولار کردن دین». اما اگر ضد حقوق هستند، بنی صدر نمی تواند هم مروج حقوق ذاتی انسان باشد و بر این باشد که اختیار دین هرکس باید در دست خود او باشد و هرکس خود خویش را هدایت می کند و هم به «انگیزه‌های دینی» قائل باشد که ضد آن حقوق و این اختیار هستند.

رفع این دو تناقض به این است که حکم صادره باطل است. و صاحب اختیار دین خویش و صاحب اختیار رهبری خود شدن، نیازمند شناخت اصول راهنما و اندیشه راهنمایی دربر گیرنده حقوق انسان و حقوق هر جامعه انسانی و حقوق همه جانداران و طبیعتند. بدون کمترین تردید، هیچ عقل قدرتمداری نمی تواند از این اصول و این اندیشه راهنما، سوء استفاده کند زیرا عقل قدرتمدار به بکار بردنشان توانا نیست.

۳/۱. نوشته پرسش کننده باز مبهم است وقتی به دولت لائیک و حقوقمداری می پردازد. چرا که اگر «لائیک» یعنی معارضه کننده با دین، دولت به ضرورت استبدادی با مرام ضدیت با دین می شود و یک بار دیگر، ایران را گرفتار فاجعه می کند. فاجعه رژیم پهلوی و فاجعه رژیم خمینی و از نو، فاجعه رژیم لائیک. ایران می باید از این دور بیرون رود. برای بیرون رفتن از این دور مرگ و ویرانی، دولت می باید از هر دین و مرامی خالی و تنها از حقوق شهروندی (مجموعه حقوق انسان و حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی) و حقوق ملی و حقوق جانداران و طبیعت، پر باشد. سخن روشن و شفاف این است.

بپوش باید بود! آنها که لائیسیت را ضدیت با دین می انگارند، ضد لائیسیت نیز هستند. می خواهند لائیسیت را پوشش نیت خویش کنند. نیتشان این است که دولت را از دین خالی و از مرام خود پرکنند. از این رو، سخنان درباره دولت لائیک بغایت مبهم است. مبهم است زیرا هدفشان جانشین کردن دین با بیان قدرتی دیگر است. چنان که این گونه لائیکها وقتی خویش را ناگزیر از پاسخ گفتن می بینند، می گویند دولت لائیک دولت بی مرام نیست. اما کدام مرام؟ در غرب لیبرالسم سلطه گر مرام دولت است و در جامعه‌های ما، مرام لیبرالسم سلطه پذیر مرام دولت استبدادی زیر سلطه گشت.

در عوض، دولت خالی از مرام و پر از حقوق، شفاف است و اگر تنها بیان استقلال و آزادی پیشنهادش می کند، بدین خاطر است که هیچ بیان قدرتی نمی تواند آنرا پیشنهاد کند. زیرا دولتی از این نوع، با آن بیان در تناقض قرار می گیرد و حل تناقض درگرو خالی شدن دولت از آن مرام می شود. در باره لائیسیت، دو تحقیق انتشار داده‌ام که در کتاب ارکان دموکراسی نیز گنجانده‌ام. در باره رابطه دین و دولت، چندین مقاله انتشار داده‌ام و در شفاف گردانی تا آنجا پیش رفته‌ام که سیاست بمعنای روش رسیدن به قدرت و یا حفظ قدرت را نیز با دین بمثابه بیان استقلال و آزادی ناسازگار و جدائی دین از چنین سیاستی را نیز ضرور دانسته‌ام. دعوی این است که هیچ کس دیگر چنین شفاف گردانی را انجام نداده است.

۲ - دعوی سوء استفاده آقای خمینی و سران حزب جمهوری اسلامی از تاکیدیهای بنی صدر بر «انگیزه‌های دینی»، تناقضهای بس آشکار در بردارد:

۱/۲. اندیشه راهنمای انقلاب ایران، اسلام بمثابه بیان استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی بود. پس تاکید بنی صدر بر استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی و حقوق و کرامت انسان و ولایت جمهور مردم بود. آیا آقای خمینی و سران

حزب جمهوری اسلامی از این اصول و حقوق سوء استفاده کرده‌اند؟ این سوء استفاده ممکن بود؟ پرسش کننده تنها نیست، بسیاری از بسیاری آنها که به خود زحمت شناختن واقعیت را آن سان که هست نمی دهند، دروغ را به ذهن راه می دهند و مبنای صدور حکم می کنند. اگر با این اصول و حقوق ممکن بود استبداد برقرار کرد و دم از ولایت مطلقه فقیه زد، پس هم سخن گفتن از این حقوق و فراخواندن انسانها به عمل به آنها کاری بیهوده می شود و هم مبارزه سیاسی بی معنی می گردد. اما این ادعا دروغی آشکار است زیرا:

● آقای خمینی به این اصول و حقوق پشت کرد و با صراحت گفت: در فرانسه از راه مصلحت حرفهائی را زده‌ام متعهد به آنها نیستم و اگر لازم ببینم، خلاف آنها را می گویم. او با ولایت جمهور مردم دولت ولایت مطلقه فقیه را ساخت. با انکار آن ساخت.

● در نخستین انتخابات ریاست جمهوری، اصول راهنما و حقوقی که بنی صدر کار مردم و دولت را عمل به آنها می دانست، ۷۶ درصد آراء و نامزد حزب جمهوری اسلامی - آقای خمینی نیز پیغام داده بود بنی صدر بسود حبیبی کنار برود نخست وزیر بشود که اختیارات هم بیشتر است! - حدود ۴ درصد آراء را بدست آوردند. تازه اداره انتخابات با کسانی بود که می گفتند یا انتخابات انجام نمی شود و یا بنی صدر رئیس جمهوری نمی شود.

۲/۲. حکم پرسش کننده با واقعیت بسی شفاف دیگری نیز در تناقض است و آن این است: اصولی حق و حقیقت و واقعیت هستند که ویژگی‌های حق را داشته باشند، خالی از تناقض باشند و هیچ بیان قدرتی نتواند اظهارشان کند و تنها اصول راهنمای بیان استقلال و آزادی باشند و این بیان حقوق و کرامت انسان را دربر بگیرد. ایرانیان امروز، نیازمند این اصول و حقوق هستند. انسانیت امروز نیازمند این اصول و حقوق است. اگر اکثریت بزرگ، از آن آگاه نیست، چاره رها کردن این اصول و پیوستن به قدرت باوران نیست، ایستادن بر این اصول و این حقوق و الگوی زندگی در استقلال و آزادی و رشد در استقلال و آزادی گشتن است.

۳/۲. انحراف مسیر انقلاب نیز حکمی متناقض است. چرا که بازسازی استبداد را انحراف مسیر انقلاب نمی گویند. کودتا برضد انقلاب می گویند. مسیر یک انقلاب را نمی توان منحرف کرد. انقلاب یک کار است، جهت دادن به فخر انباشته در سینه‌های انسانها کاری دیگر است. این خشونت است که می تواند به نیروی محرکه رشد بدل گردد و نیز می تواند در مرگ و ویرانگری بکار گرفته شود. هرگاه این خشونت بخواهد در رشد کاربرد پیدا کند، زور می باید به نیرو بازگردانده شود و با بکار بردن قواعد خشونت زدائی، میزان خودانگیختگی (= استقلال و آزادی هر انسان) جامعه را به حد اکثر رساند تا که همگان به کار متحول کردن جامعه خود به جامعه باز و برخوردار از جمهوری شهروندان، برخیزند. بکار بردن خشونت متراکم در مرگ و ویرانگری، را اسلام، به مثابه بیان استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت، غیر ممکن می کرد. این شد، که نخست این اسلام، اسلامی کنار گذاشته شد که پیروزی گل بر گلوله را ممکن ساخته بود. به جای این دعوی نادرست و پرتناقض، ماجرای سبزه اسلام فیضیه با اسلام بنی صدر را باید به یاد نسل امروز، آورد.

اما در جهت دادن به خشونت، آقای خمینی و رهبران حزب جمهوری اسلامی تنها نبودند، تمامی گروه‌های سیاسی، به استثنای جانبداران اندیشه راهنمایی که بیان استقلال و آزادی بود، در این جنایت سیاسی شرکت داشتند. اینک بر پرسش کننده‌است که از خود بپرسد: از چه رو، این واقعیت بس عیان را نمی شنود و دروغی را می شنود که «تاکید بر انگیزه‌های دینی در مبارزه سیاسی» است؟ چرا راست با دروغ را جانشین می کند؟ بر او و دیگران است که بدانند تشکیل «نهادهای انقلاب» از سوئی و دست زدن به «قیامهای مسلح» از سوی دیگر و این دو عمل از سوئی و گروگانگیری و محاصره اقتصادی و تجاوز عراق به ایران و... از سوی دیگر را انحراف مسیر انقلاب نمی گویند. بازسازی استبداد وابسته می گویند که همه آنها که این با آن مرام قدرت را در سر داشتند، در آن شرکت کردند و خود نیز قربانی آن شدند.

بر پرسش کننده‌است که بدانند مسیر یک انقلاب را نمی توان منحرف کرد. انقلاب به مسیر خود ادامه می دهد. انقلاب تا رسیدن به هدف، به مسیر خود ادامه می دهد اگر شرکت کنندگان در آن، تجربه را رها نکنند. بدیهی است وقتی خشونت انباشته در مرگ و ویرانی بکار می افتد، رها نکردن تجربه اراده‌ای از پولاد می خواهد و این اراده را پهلوانانی دارند که تجربه را ادامه می دهند، نخست از رهگذر الگوی هدفی شدن که انقلاب دارد.

۳ - این حکم که چون سانسور شدید در ایران برقرار است، شهروندان غیر مذهبی از نظرها بنی صدر آگاه نیستند،

۱/۳. مسئولیت را از دوش آن شهروندان برداشتن است و با مسئولیت‌مندی انسانهای حقوقمند در تناقض است. حل تناقض به این است که هم آنها و هم قشرهای مذهبی، خود را مسئول بدانند و به حقوق ذاتی خویش، از جمله حق آگاه شدن، عمل کنند. از سانسورها که یک جامعه قربانی آن می شود، آنها بی که مردم خود بکار می برند، بسیار بیشتر و کارسازتر هستند. از جمله آن سانسورها، یکی همین توجیه است که پرسش کننده بکار برده‌است: وقتی توجیهی بر حقوق و مسئولیت انسان پرده غفلت می کشد، سانسور

است و از نوع خطرناک‌ترین نوع سانسورها است. ایران امروز، بیشتر از هر سانسور دیگر از این نوع سانسور رنج می برد که مردم کشور خود آن را، برای توجیه زیست در استبداد، می سازند.

۲/۳. آیا راه حل هم‌اواز شدن با «شهروندان غیر مذهبی» و یا «قشرهای مذهبی» است؟ نه. زیرا هر یک از این دو راه حل، زیستن در استبداد است. آیا راه حل در کنار گذاشتن اندیشه راهنما است؟ نا ممکن است. حیاتی‌مندی نیاز به اندیشه راهنما دارد. آیا راه حل، اندیشه‌راهنمای لائیک است؟ نه. زیرا لائیسیت اندیشه راهنما نیست. دو کاربرد بیشتر ندارد: یکی کاربرد در اندیشه راهنمایی که بیان استقلال و آزادی است برای خالی کردن دولت

از دین و مرام و پرکردنش از حقوق و روابینی پیروی از این دین یا آن مرام و دیگری، برخوردار کردن دولت از بیان قدرت و چماق کردن لائیسیت برای فرق کردن عرصه از هر دین و مرام مزاحم آن بیان. آیا راه حل، رها کردن اسلام بمثابه بیان استقلال و آزادی و گرویدن به بیان قدرتی با صفت دینی و یا غیر دینی است؟ به کدام بیان قدرت باید گروید؟ الگوی موفق کدام است؟ در ایران و در دنیا آن بیان قدرتی که در بن بست نیست و می توان پذیرفت کدام است؟ آیا درب عقل را بر روی حقیقت و واقعیت بستن به این عذر که رژیم دین را ایندولوژی خشونت‌گری کرده است، ستم بزرگ به خود نیست؟ آیا درست به همین دلیل نیست که می باید دین را بمثابه بیان استقلال و آزادی و پیشهاد روشهای خشونت زدائی باز

جست؟ روشی که با نوشته پرسش کننده بکار می برم، بی خدشه‌ترین روشها است. زیرا دروغ را با رفع تناقض راست می کند. پس بر او و هر ایرانی و هر انسانی است که این روش را بیاموزد و در نقد بکار برد. هرگاه چنین کند، می بیند اسلام سستی‌گریز از حقوق خویش و بدترین نوع سانسورگری است. زیرا سبزه بکار بردن زور نیست و بکار بردن زور، حقیقت را آشکار نمی کند، آن را در تاریکی بیشتر فرو می برد. راه کار وجود دارد: اسلام بد، از راه نقد، یعنی یافتن و رفع تناقضها، با بکار بردن همین روش که من در این کار و در کارهای دیگر، از جمله اسلام بیگانه شده در بیان قدرت بکار برده‌ام، بیان استقلال و آزادی می گردد.

* نقد مقدمه پرسش و پاسخ به پرسش:

استفاده من «از اصطلاحها و کلمه های چند پهلوی و دارای ابهام»:

۱ - از توحید شروع می کنم. آیا کلمه توحید چند پهلوی است و دارای ابهام است؟ آری در زبان آزادی، کلمه‌ها می توانند چند پهلوی باشند و دارای ابهام؟ نه. این در زبان قدرت است که کلمه‌ها و اصطلاحها و جمله‌ها، بن‌مایه‌ای از قدرت (= زور) پیدا می کنند. باوجوداین، کلمه‌هایی هستند که نمی توان بن‌مایه آنها را زور گرداند. مگر به نگاه داشتن کلمه و تغییر معنای آن و آن معنی را در ذهن‌ها نشان دادن. توحید، امامت، عدل، استقلال، آزادی، حق، از این نوع کلمه‌ها هستند. پوپر، براین نظر است که افلاطون بانی این تقلب بزرگ بوده‌است.

۲ - بدین قرار، کلمه‌ها نه چند پهلوی و نه دارای ابهام هستند. کلمه نمی تواند دارای ابهام باشد، این ذهن است که گرفتار ابهام می شود. در حقیقت، تقصیر ذهن است که به پای کلمه نوشته می شود. ذهن‌هایی که گرفتار دشمنی با کلمه‌ها می شوند، ابهام ذهن خود را، که تقصیر خود آنها است، به کلمه‌های بی تقصیر نسبت می دهند تا دشمنی خود را با آنها توجیه کنند. غافل از این که کاری جز سانسور خود نمی کنند. و نیم قرن کار مداوم بنی صدر جز رها کردن ذهن‌ها از ابهام و ابهام نبوده است و او همچنان بر این کار است.

۳ - بن‌مایه ابهام و ابهامی که پرسش کننده در آن است، این است که گمان می کند کلمه توحید صفت دینی دارد و بدین خاطر، بکار بردنش، در عرصه‌های دیگر چند پهلوی کردن سخن می شود. غافل از این که کلمه‌ها را هیچ دینی نمی سازد. انسانها در طول زمان می سازند برای رساندن معنا و بسا معنی‌هایی. اما این انسانها تغییر می کنند. طرزفکرهاشان تغییر می کنند و با تغییر طرز فکر، معانی کلمه‌ها را نیز تغییر می دهند. بدین سان، چند پهلویی صفت ذهن‌ها و ناشی از گوناگونی ذهنیت‌ها است.

۴ - اصلها نیز ساخته‌های دین‌ها نیستند. حقوق نیز ساخته‌های دین‌ها نیستند. در زندگی، در هستی، هستند. چون هستند، دین‌ها از آنها سخن می گویند و نه چون دین‌ها از آنها سخن می گویند هستند. اما این واقعیت را تا عقل استقلال و آزادی خویش را بازنیاید، آن سان که هست نمی بیند. وارونه می بیند این است که چند پهلوی ناشی از طرز فکر و ابهام و ابهامی که ذهن بدان گرفتار است را به کلمه نسبت می دهد.

به وجود موازنه عدلی، ایرانیان نخستین کسان بودند که پی برده‌اند. اصول پنج‌گانه‌ای که از کان هر موجود زنده‌ای را تشکیل می دهند، در زندگی است که هستند. هرکس در خود بنگرد،



چند پهلوی توحید؟

عارضه به حذف ثنویت و بانی آن، سرطان است.

در رابطه دوکس نیز، بنابراین که هر انسان استعداد انس و دوستی دارد، دوستی طبیعی و دشمنی عارضه است. دوستی ترجمان توحید و دشمنی ترجمان ثنویت است. هرگاه آدمی بدان حد بیمار فکری و روانی نباشد که تضاد را اصل و توحید را فرع بیانگارد، در رفع دشمنی خواهد کوشید و اگر بیمار بماند، بر دشمنی خواهد افزود و خود را یا با این توجیه مرگبار قانع خواهد کرد که «تضاد عامل رشد» است و یا خود را به این فریب خواهد سپرد که دشمن من شر مطلق است. کوری ناشی از دشمنی سبب می شود که تناقض در پندار و گفتار و کردار خویش را نبیند و خویش را به مرگ، در زندان تنهایی، با حصارهای بلند از دشمنی، محکوم کند. مرگی فرآورده انواع شکنجه های روانی و جسمی.

۴- ثنویتها اصول راهنمای دستگاه های فلسفی قدرت محور و انواع بیان های قدرت هستند. عقلهای قدرت محور، موازنه عدمی و توحید را نمی توانند حتی تصور کنند. از این رو است که وقتی دین در بیان قدرت از خود بیگانه می شود، به کلمه معنائی را می دهند که ضد آن است: ثنویت تک محوری. بنابراین معنی، جبر جانشین استقلال و آزادی انسان می شود. خداوند قدرت (= زور) مطلق و انسان ناتوانی فعل پذیر می گردند. حال اگر توجه کنیم که الف - زور از رابطه قوا پدید می آید و متعین است و زور مطلق ضعف مطلق است و خداوند نمی تواند زور مطلق باشد و ب- از حق جز حق صادر نمی شود، تناقض را یافته و قابل رفع کرده ایم: خداوند توانائی مطلق می شود و انسان، آفریده حق، بنابراین، حقوقمند و توانائی نسبی، می گردد. موازنه عدمی بیانگر رابطه انسان مستقل و آزاد و توانائی نسبی با خداوند استقلال و آزادی و توانائی مطلق می شود و

۵- قائل شدن به ثنویت در هستی، حاصل متعین انگاری هستی است. اما در بالا دیدیم هرگاه ثنویت وجود عینی می داشت هستی مادی نیز نبود. و چون ثنویت نیست، هستی در ماده ناچیز نمی شود و ماده به یمن وجود نامتین، رها از جبر است. نخستین دو حاصل این تناقض زدائی، یکی باز کردن آفق دانش تا بی نهایت و دیگری، رها شدن از بیان های قدرت و یافتن بیان استقلال و آزادی و راهنمای پندار و گفتار و کردار کردن آن است.

۶- ثنویت بمثابة ساخته ذهن نیز ساخته ای متناقض است. چرا که اگر ثنویت هستی مند باشد، پس توحید نباید باشد. حال آنکه نخست می باید مجموعه ای باشد تا ذهن بتواند، در آن، دو محور را تصور کند. پس، توحید پیش از ثنویت وجود دارد و هستی بخش است. و اگر ثنویت پدید آید، عارضه است و هرگاه درمان نشود، مرگ می آورد. به سخن دیگر، سازندگان اصلهای راهنمائی که ثنویتها هستند، غافل بوده اند که توحید را تصدیق و ساخته ذهن خود را که ضد آن است تکذیب می کنند.

بدین قرار، در زبان آزادی، از توحید شفاف تر نیست و هرگاه بخواهی آن را مبهم و «چند پهلوی» بگردانی، نیاز به زبان و هم بیان قدرت پیدا می کنی و معنائی که بدان می دهی، تناقض و بسا تناقضها دارد که دروغ بودن تعریف را به فریاد باز می گویند.

می ماند پرسش من از پرسش کننده و همه دیگر ایرانیان: این امر که اصل راهنمای ولایت فقیه ثنویت تک محوری، ضد کامل توحید است، عیان است. مخالفت با این رژیم، چرا شما را به مخالفت با ثنویت تک محوری، که اصل راهنمای اکثریت بزرگی از انسانها است - که اگر جز این بود ولایت مطلقه فقیه استقرار نمی جست - و دونوع ثنویت دیگر بر نمی انگیزد و شما را به جان توحید می اندازد که، بدون آن، نه وجود می یابید و نه استقلال و نه آزادی و نه حقوق دیگر انسان، حتی قابل تصور می شوند، چه رسد به تعریف شفاف؛ از چه رو است که اهل دانش بی غرض تعریف بنی صدر از توحید را روشن و راه حل می دانند و شما «چند پهلوی» و دارای ایهام؛ به تازگی، آقای دلخواسته مقدمه اقتصاد توحیدی را به انگلیسی برگردانده و انتشار داده است. ارزیابی زیر، از آقای داوید هوویلر David Huwiler، رئیس دانشگاه آمریکائی بلغارستان است که به تازگی، خود را بازنشته کرده است. او، در ۲

دسامبر ۲۰۱۳، به آقای دلخواسته نوشته است: «تبریک به خاطر انتشار مقدمه اقتصاد توحیدی نوشته ابوالحسن بنی صدر: مفهوم توحید بس جالب توجه است. در ورای بکاربردش در نظریه سیاسی و اقتصادی، راه و روشی است برای درک واقعیت. تجدد وجدان را چند پاره کرده است و توحید بسا راه و روشی است برای شعور بر پیوند و همبستگی متقابل اعضائی که یک کلیت را تشکیل می دهند.

بدین قرار، مستقل از زمینه خدا شناسی، توحید یک مفهوم عمومی است. من از بسطی که توحید در زبان بنی صدر یافته است، تکان خوردم. دیگر سنتهای بزرگ خدانشناسی از آن غافل بوده اند. به تازگی، «The Experience of God» را می خواندم. در آن، داوید بنتلی هارت David Bentley Hart، خدا شناس و فیلسوف، در اندر یافتنهایی که اکثر مذاهب جهان از خدا دارند، مفهوم خدا را می کاود. در بحث از یکتا پرستی، او نکته ای را می گوید که می تواند تصدیق تعریف بنی صدر از توحید باشد: سخن گفتن شسته رفته (صحیح) از «خدا» - بکار بردن کلمه در معنائی که در ادیان، یهود و مسیحی و اسلام و مذهب سیک و

می بیند مجموعه ای از اجزاء است (توحید) و این اجزاء باید بگر در رابطه اند و همساز فعال می شوند (ساختها و سامانه ای از ساختها و برخوردار از اطلاعات) و رهبری دارد که وقتی زندگی را عمل به

حقوق و بکار بردن هماهنگ استعدادهای و فصلها می کند، خودانگیخته است و هدفش رشد در استقلال و آزادی است (امامت) و فعالیتهای موجود زنده جهت و مسیر دارد و وقتی عمل به حق هستند، این مسیر خط مستقیم می شود (خط عدالت) و زندگی هدفمند است (هدفداری = معاد). هرگاه کسی بخواهد در شناخت روش علمی بکار برد، و خویشتن را بمثابة انسان خودانگیخته باز شناسد، ناگزیر می باید این ۵ اصل را شناسائی کند.

انکار کردن این اصول، انکار هستی مندی خویش است. کاربایسته، رها کردن کلمه ها از بن مایه زور است. بدون دادن معنائی که بن مایه ای از زور دارند، ممکن نبود و نیست به آنها معنائی بخشید که دین بمثابة بیان قدرت به این اصول بخشیده است. اگر او ویژگی های حق را نیز شناسد، شناسائی او دقیق تر نیز می شود.

اینک بر پرسش کننده و هرکس دیگری است که در این اصول اندیشه کند. هرگاه تناقض یا تناقضهایی می یابد، باز شان گوید و رفعشان کند، تا اگر واقعیت و حقیقت جز این است شناخته آید. و اگر تناقضی در آنها نیافت، پس راست و سخن حق است و نپذیرفتن و بکار نبردن آنها دور از شان انسان است.

۵- بدیهی است دینی که این اصول را اصول راهنمای خود می کند، هرگاه بیان قدرت باشد، کلمه ها را نگاه می دارد و معانی آنها را تغییر می دهد. اگر دینی چنین کرده باشد، راه حل انکار واقعیت و حقیقت، یعنی این اصول نیست، تناقض زدائی از معانی است که دین قدرتمدار به آن داده است. انکار اصولی که ارکان زندگی را تشکیل می دهند، خلاء پدید می آورد و این خلاء را قدرت (= زور) پر می کند. بنگریم انکار کنندگان زور باور و بکار برنده زور شده اند یا خیر؟:

۱/۵. در طول تاریخ، انکار توحید، با قبول ثنویت انجام گرفته است و ثنویت سه نوع بیشتر تجسته است:

● نوع اول، ثنویت تک محوری: یک محور فعال و یک محور فعل پذیر. این ثنویت به رواج ترین نوع ثنویت است.

● نوع دوم، ثنویت دومحوری: هر دو محور، در روابط قوا و نسبت به یکدیگر فعال و فعل پذیر هستند. اما بنابراین که در روابط قوا، کار به نابرابری می انجامد، این نوع ثنویت استحاله می جوید به ثنویت تک محوری.

● نوع سوم، ثنویت دیالکتیکی که بنابراین، دو ضد، به نوبت، فعال و فعل پذیر می شوند. چنان که در نظام سرمایه داری، نخست بورژوازی فعال است و طبقه کارگر را پدید می آورد اما بتدریج، پروولتاریا بزرگ و فعال و بورژوازی فعل پذیر می شوند.

طرفه این که هر سه ثنویت، نیازمند توحید هستند. چرا که تا مجموعه ای پدید نیاید، محور فعال و غیر فعال وجود پیدا نمی کنند. سومی با توحید آغاز می شود و با توحید نیز به پایان می رسد: جامعه بی طبقه ابتدائی و جامعه بی طبقه انتهائی. انگلس گمان برده بود توحید را عربها کشف کرده اند. ای کاش در زندگی خود تأمل می کرد و ارکان زندگی خویش را همان سان که هستند می یافت.

در هر سه نوع ثنویت، اصل بر روابط قوا است. غافل از این که بر این اصل، زندگی پدید آمدنی نبود. و نیز غافل از تناقض های موجود در ادعای خویش و این واقعیت که اگر تناقضهای قول خویش را شناسائی می کردند، اصول پنج گانه را باز می شناختند و بدان، بیان استقلال و آزادی را باز می یافتند و زندگی ها عمل به حقوق می شدند. برسم امتحان و روش آموزی، تناقضهای هریک از این سه ثنویت را می یابم و رفع می کنم:

۱- هر سه ثنویت ساخته ذهن برای توضیح رابطه قوا هستند و در هستی وجود ندارند. هیچ موجودی بر وجود این ثنویتها گواهی نمی دهد. در حقیقت، ثنویتها یک جزء واقعی دارند که هر پدیده ای وجودش را از آن دارد و آن توحید است و یک جزء، دو محور، که ذهن آن را ساخته است و وجود ذهنی بیش ندارد. این جزء بکار توضیح پدیده حیاتمند نمی آید، بکار توضیح رابطه قوا میان پدیده ها می آید. این توضیح نیز واقعیت را گزارش نمی کند. دلخواه توضیح کننده را بیان می کند. هرگاه بخواهیم تناقض را رفع کنیم، ناچار، می باید ساخته ذهن را که دروغ است، حذف کنیم. و

۲- ثنویتها با حیات تناقض دارند. در حقیقت، اگر اصل بر روابط قوا بود، زندگی نبود و هیچ موجود زنده ای نیز نبود. چرا که رابطه قوا یعنی رابطه ای که تخریب و حذف می کند. پس دو طرف تخریب می شوند و تخریب می کنند. از تخریب حیات پدید نمی آید، مرگ پدید می آید. باز رفع تناقض ثنویت با حیات، حذف ثنویت است. و

۳- در زندگی هر موجود و در رابطه انواع آفریده ها باید بگر، روابط قوا پدید می آیند. چنانکه اگر کسی به سرطان مبتلی شود، در تن او، سرطان محور فعال و اندام او محور فعل پذیر می شوند و مرگ سرانجام بیمار می گردد. این رابطه، هم تصدیق ربط مستقیم ثنویت با مرگ و ربط مستقیم توحید با زندگی و هم تصدیق طبیعی بودن سلامت و عارضه بودن بیماری را می کند. بدین قرار، رفع

هندوئیسم و بهائی، بخش عمده ای از پاکنیم باستان و ... دارد - سخن گفتن از یک سرچشمه بی پایان از هر آنچه ابدی، دانای و توانائی مطلق و حضور مطلق، بی نیاز از علت، زاده نشده و وجود کامل دارای همه این صفات، که بدین خاطر نسبت به همه چیز مطلقا بلاواسطه و درونی، است. خدائی که این سان درک می شود، در بیرون جهان و در برابر آن نیست، خود جهان نیز نیست. او یک «موجود» همانند یک درخت و یک کفش دوز و یا خدائی که موجودی باشد و یا شیئی ای در مجموعه اشیاء نیست. مطلقا شیئی نیست. بعکس، هر آنچه می زید، زندگی خود را بطور مستمر از او دریافت می کند. او خالق ازلی و ابدی همه آفریده ها است. همه چیز (هرگاه بخواهیم زبان متون مسیحی را بکار ببریم) زندگی و حرکت و بودن خویش را از او دارد. در یک معنی، او در «ورای بودن» است. اگر «بودن» را هر آنچه مطلق نیست، هر آنچه پایان پذیر است، بدانیم.

به سخن دیگر، او «خود هستی» است. بدین صفت، او منشاء پایان ناپذیر تمامی واقعیتهای است. مطلقا است که همه ممکنها همواره وابسته به او هستند. واحد و بسیطی است که همه آفریده های گوناگون و مرکب و پایان پذیر از او هستند.

باز گردیم به نظریه اقتصادی: بنابر رویه، ما این و آن انتخاب را می کنیم: سرمایه داری یا سوسیالیسم، آزادی یا امنیت، پیشرفت یا حفظ محیط زیست. آنچه ما گم کرده ایم توحید و پیوستگی چیزها به یکدیگر و درک این معنی است که رشد منابع اقتصادی جدا از رشد انسان، رشد جامعه، رشد طبیعت و منابع معنوی نیست. کودتای ۱۹۸۱ برضد بنی صدر فرصت اثبات کارائی الگوی بدیل را از میان برد.

یادآور می شوم که ماکسیمو کجاری، فیلسوف ایتالیائی همانند این ارزیابی را به عمل آورده است:

«کف زندهای ما ایتالیائیها برای آقای بنی صدر، امیدوارم آگاهانه باشد. امیدوارم این آگاهی وجود داشته باشد که در صحبت های بنی صدر، نه نظر ما کیاول، نه قول ما کس وبر، نه فکر ماریسیو دی یادوا و نه اندیشه اسمیت وجود دارند. از فرهنگ سیاسی سخن گفت که هیچ کلامی از این شخصیتها در آن نبود. با سیاست زدگی غربی ما که بر پایه بینشهای این صاحب نظران است، تفاوت بسیار دارد.

در دید مدرن غربی معاصر، تمام سعی بر اینست که همه آنچه را بنی صدر سعی در توحیدشان می کند، از یکدیگر جدا کنیم. سعی بنی صدر بر اینست که اینها به توحید برسند در صورتی که ما غربیها، بر عکس، همه را از یکدیگر جدا می کنیم».

روژه گارودی، فیلسوفی که زمانی عضو حزب کمونیست فرانسه و رئیس مؤسسه مارکس بود و ... نیز.

● در باره «انقلاب اسلامی» فراوان توضیح داده ام: انقلاب اسلامی یا به معنای انقلاب در اسلام بقصد باز یافت آن بمثابة بیان استقلال و آزادی است که نشریه انقلاب اسلامی در خدمت آن بوده است و هست و هدفهایش در ساین انقلاب اسلامی بطور مداوم در دسترس مراجع کنندگان هستند و با بمعنای انقلابی است که اسلام بمثابة بیان استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، اندیشه راهنمای آن بوده است. هر دو معنی شفاف و سر راست هستند.

● کلمه «ناموس» را هیچ گاه در دین بکار نبرده ام. در جامعه شناسی تاریخی خانواده، بکار برده ام بدین خاطر که بیانگر یک نوع از رابطه های مرد با زن، بوده است و هست.

بدین قرار، مشکل در زبان بنی صدر نیست. او همه عمر در ابهام زدائی کوشیده است. کوشیده است روش علمی کار را بیاید و بکار برد. کوشیده است با تناقض زدائی، کدر را شفاف کند. کوشیده است عقل خویش را مستقل و آزاد کند. کوشیده است موازنه عدمی را اصل راهنما کند. کوشیده است پندار و گفتار و کردار را از زور خالی کند. کوشیده است زبان قدرت را با زبان آزادی جانشین کند. چنان که کلمه ها یک و همان معنی را داشته باشند و کلمه ها و جمله ها بن مایه ای از زور نداشته باشند. زیرا می داند که زبان قدرت، از جمله، ابهام ساز است. این کوشش نیز مورد توجه کاجاری شد.

امروز، او نمی تواند بگوید موفقیتهای کامل است. اما می تواند به پرسش کننده و هر انسان دیگری بگوید که بدین کوشش انسان به زندگی معنی می دهد. زندگی را بس شاد و دلپذیر و سرشار از امید و شجاعت می کند.

با این همه، عقلهای قدرتمدار که دلها را پر از غرض و کین می کنند، هر چه خود می سازند را به بنی صدر نسبت می دهند. او و دوستانش، در محاصره آتشی هستند که زور پرستان برگرداگرد آنها از دروغ و ناسزا و بهتان برافروخته اند. در تاریخ ایران، هر بار کسانی که برحق ایستاده اند، در این حلقه، قرار گرفته اند. آنها که از ایستادن برحق خسته و مأیوس شده اند و روش، دروغ زدائی از راه یافتن تناقضها و رفع آنها بکار برده اند، آتش را بر خود سرد کرده و عامل ادامه حیات ملی ایرانیان گشته اند. علائم شکسته شدن حصار سانسور نمایانند و آتشی دارند سرد می شوند و امید که او و دوستان او از کوشش باز نایستند و، این بار، تجربه انقلاب ایران قرین موفقیتهای بگردد.



در فصل پنجم، ژاله وفا بودجه پیشنهادی حکومت روحانی را مطالعه می‌کند. ربط این بودجه را با «حل نهائی» مسئله اتمی و نیز اشکالات دهگانه آن را بررسی می‌کند. خواننده آگاه می‌شود که درب بودجه بر همان پاشنه ازمیان بردن مقاومت اقتصاد ایران و فراهم آوردن اسباب تسلیم شدن می‌چرخد.

گزارش - تحلیلی از ایران: ماندن در تنگنای ولایت مطلقه فقیه و یا دولت بدون ولایت مطلقه فقیه؟

و در فصل ششم، خبرهای تجاوزها به حقوق انسان را گرد می‌آوریم: مدتها پیش گزارشی زیر عنوان بلبشوی نظام ولایت، ارسال شد. آن زمان، خامنه‌ای هنوز اعتباری نزد عده‌ای از فرماندهان سپاه و بسیج و روحانیون وابسته و واوکی‌ها و سیاسیون و بیت و نزدیکان خود داشت و نگاه دشمن، دشمنی می‌کرد و همه جهان را به مبارزه می‌طلبد. رئیس جمهوری محبوبش، احمدی نژاد، قطعنامه‌ها را ورق بپاره می‌خواند و سردار سپاهش ناوهای آمریکا را آهن پاره می‌نامید و دم از نابودی آمریکا و اسرائیل می‌زد. اما به تدریج از این اعتبار کاسته شد. همانند شاه شطرنج، با از دست دادن مهره‌ها، در گوشه‌ای از صفحه گرفتار شد. برای این که «آبرومندان» مات شود و اعلام شکست علنی نکند، می‌بایست چاره‌ای می‌انداخت. او که متوجه شده بود اگر باز هم بخواهد به بازی با این حامیان ادامه دهد، نتیجه‌اش، عقب نشینی خفت‌بار خواهد شد، به فکر چاره افتاد. با اعلان «نرمش قهرمانانه»، تلاش کرد قدرت خارجی را فلج از فشار و هجوم بیشتر باز دارد. صدا و سیما بیت ولایت برای این که نرمش قهرمانانه را توجیه کند، در گزارشی، از نرمش قهرمانانه خمینی در جریان پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سخن گفت و اضافه کرد: زمانی که امام متوجه شد حاکمیت ضعیف گشته و با مشکل اقتصادی روبرو شده‌است، دست به نشکلی قهرمانانه زد! (۱۸ ادر ماه شبکه خبر، نقل به مضمون).

سابقه نرمش های قهرمانانه!

هر دو ولی فقیه (خمینی و خامنه ای) بارها دست به نرمش های قهرمانانه یعنی پذیرش شکست زده اند اما، در همان حال که هر زینه‌ها را تمام و کمال به پای مردم نوشتند، شکست را نزد مردم پیروزی جلوه دادند. در این جا پرسش مهمی به ذهن می‌رسد مردم روشی در پیش گرفتند و می‌گیرند؟ مردمی که هر زینه‌ها را می‌پردازند، خود بسود رژیم خویشان را سانسور می‌کنند. چون نمی‌خواهند برو بیاورند که تمام هز بنه را پرداخته‌اند و حالا هم چون گذشته دروغ می‌شنوند. و گرنه، چرا حاضر می‌شدند هز بنه گروگانگیری و جنگ و استقرار استبداد ولایت فقیه و... بر ضد حقوق شهروندی خویش را بپردازند؟ یک چند از مواردی که خمینی و خامنه‌ای «نرمش قهرمانانه» را روش کرده‌اند و مردم، بنام بخاطر بهای سنگینی که پرداخته‌اند، دم فرو بسته‌اند:

- در جریان آزادی گروگانهای آمریکایی و بیانیه الجزایر، خمینی دست به نرمشی قهرمانانه زد. علت جز این نبود که در خفا، با ستاد انتخاباتی ریگان و بوش، معامله‌ای

آینده سوخته؟

● در جریان مذاکره با کشورهای ۵+۱، خامنه‌ای قهرمانانه‌ترین نرمش را از خود نشان داد و با خفت و خواری مجبور به پذیرش توافقنامه‌ای شد که محتوای آن تا مدت‌ها محرمانه ماند اما رفت و آمدها و سخنرانی‌های مقامات ایرانی و بین‌المللی و مسئولان هسته‌ای جهانی و انتشار متن در خارج از کشور بدون ضمیمه، معلوم کرد نرمش قهرمانانه خامنه‌ای خیلی نرمش بوده‌است. اما طرف‌های گفتگوی ایرانی از جمله محمد جواد ظریف و عباس عراقچی و... باید منتظر سرنوشتی چون یهزاد نبوی و حسین موسویان و سیروس نصری باشند چون خامنه‌ای و باندش فعلا که مجبور شده‌اند سکوت کرده‌اند تا که توافق به پای آنها نوشته نشود. هر گاه مسئله فیصله یابد و دست او از زیر سنگ بیرون آید، چه عجب که متصدیان کنونی را قربانی کند به این خیال که همگان باور می‌کنند او نه جام زهر سر کشیده و نه نرمش قهرمانانه بخرج داده‌است.

* چه وقت خامنه‌ای متوجه شد که نه زمان ابراز «اقتدار» که وقت اظهار «نرمش قهرمانانه» است؟*

● خامنه‌ای قبل از انتخابات خرداد ۹۲ متوجه شد که حتی نزدیکترین افراد به او سازی دیگر کوک کرده‌اند. این شد که به فکر چاره افتاد. در واقع، او آگاه شده‌بود که سید مجتبی‌ی فرزند او در مورد کاندیداها پدر مخالفت می‌کند و موافق روحانی نیست. از سوی دیگر، محمد یزدی قاضی‌القضات سابق نیز به سمت نامزدی دیگر (ولایتی) رو کرده و مصباح یزدی معروف به «استاد» جانبدار شده و «آیه‌الله» خوشوقت معروف «رو به قبله» سازی دیگر کوک کرده‌است. جنگ قدرت در رأس نظام میان نزدیکترین افراد به شخص خامنه‌ای و نیز در دست در گرفته بود. دو پدر عروسی (حیداد عادل و خوشوقت) و سه فرزند (مصطفی و مجتبی و سید مسعود) و دو «استاد» و یار نزدیک خامنه‌ای در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و شورای نگهبان و دیگران، همسازی خود را از دست داده بودند.

خامنه‌ای بد طوری گرفتار هرج و مرج در نزدیکترین بخش حاکمیت خود شده بود. چرا که علاوه بر افراد ذکر دیگر باران و حامیان او نیز انتقادات و نظراتی سواي خلاف نظر او داشتند او دیگر «فصل الخطاب» نبود. اینان متوجه شده بودند که خامنه‌ای «بصیرت» لازم را ندارد. کار او به جایی رسید بود که صدای حسین شریعتمداری و حسین طائب و سید احمد خاتمی و محمد رضا تقدی و محمد علی جعفری و محمد کوثری و... نیز، در آمده که این چه ولایتی است که رهبری اعمال می‌کند؟

● در ماجرای «انتخابات» ریاست جمهوری با کودتای سال ۸۸، بعد از تقلب در انتخابات، خامنه‌ای امامت نماز جمعه را برعهده گرفت و، با گریه، نرمشی قهرمانانه ابراز کرد. اما در جا، اعلان جنگ به مردم در جنبش داد و سپس، فرمان کشتار را صادر کرد.

● در ماجرای «انتخابات» ریاست جمهوری سال ۹۲، هنگامی که خامنه‌ای متوجه شد هیچ راهی برای گریز از سرنگونی رژیم در ورشکست همه جانبه باقی نمانده‌است، دگر باره نرمشی قهرمانانه ابراز کرد. در مناظره رهبری شده، «نامزدها»، در رابطه با غرب و تحریمها، سه راه کار اظهار کردند. راه کار حسن روحانی و ولایتی مطلوب تر آمریکا و انگلیس شد. روحانی مطلوب تر بود زیرا هم بوسيله او می‌شد بدنه «اصلاح طلبها» را از رأس جدا و رأس را حذف کرد و هم می‌شد تن دادن به تسلیم را به پای خود مردم نوشت. زیرا او همانند ولایتی مشاور ارشد خامنه‌ای نبود و می‌شد او را «منتخب مردم» جازد.

خواهیم کرد، یعنی نرمش قهرمانانه خامنه‌ای را قبول ندارد. بنظر کسانی که می‌دانند او چه می‌گوید، او دارد ترس خود را از تغییر رژیم ابراز می‌کند و مردم را تهدید می‌کنند.

● مصباح یزدی به صورت علنی از سعید جلیلی در برابر قالیباف، نامزد مورد نظر سید مجتبی و ولایتی نامزد مورد نظر محمد یزدی حمایت کرد. یعنی این که انسجام پیشین جای خود را به رودررویی داده‌است. این رودررو شدنها ربطی به مهندسی انتخابات نداشتند و محل آن نیز بودند.

● خامنه‌ای می‌گفت: حتی خانواده من هم از کاندیدای منتخب من باخبر نیستند و رای مردم حق الناس است. یعنی این که از آن می‌ترسد که قرار اسم مهندسی انتخابات او را برهم بزند. این روزها، محمد رضا خاتمی گفت: به ما پیغام دادند که ماجرای انتخابات ۸۸ تکرار نخواهد شد. یعنی این که قلب بزرگ تکرار نمی‌شود و در روزهای پیش از «انتخابات» اینان می‌دانسته‌اند که قرار است روحانی از صندوق بیرون بیاید. و باز، بعد از انجام توافق ژنو، عباسی، رئیس پیشین سازمان انرژی اتمی، گفت: اگر یکدهم این امتیازها را می‌داد، الان رئیس جمهور بود. یعنی عامل رئیس جمهور شدن روحانی، پایان بخشیدن به بحران بوده‌است.

● در مقاله با جنبش مردم، در سال ۸۸ خامنه‌ای به «النصر بالعرب» متوسل شد و با استفاده از تمام امکانات سرکوب، به مقابله مردم رفت. با کشتار و تجاوز و شکنجه و زندان و... مردم را به قول خودش از کف خیابانها جمع کرد. اما این بصیرت را نداشت و تفهید که جنبش از کف خیابانها به درون خانه‌ها می‌رود و مخالفت با ولایت فقیه، با دوام می‌شود.

● دم از پیروزی زندهای سر کوبگران حامی خامنه‌ای و برپا کردن اجتماع شکست خورده ۹ دی، کوششهایی بودند برای اقلای فکر «شکست خوردیم» به مردم و باوراندن «پیروز شدیم» به خود. مرتب تبلیغ می‌کردند و هنوز هم گاه و بیگاه تبلیغ می‌کنند که مردم فریب خورده متوجه شدند که اشتباه کرده بودند. این بصیرت «مقام معظم رهبری» بود که ایران را نجات و کشتی انقلاب را از پیچ خطرناک تاریخ عبور داد. وقتی شیرازه حکومت احمدی نژاد از هم پاشید و خزانه خالی شد و ترس از تحریم کامل «انتخابات» خامنه‌ای را فراگرفت، دانست که کشتی سوراخ شده ولایت دیگر قادر به ادامه مسیر سالهای گذشته نیست و عقرب، گرفتار طوفان فشارهای ملت، در هم خواهد شکست.

● اعتراضات مردمی از یک سو و اشتباهات شخص خامنه‌ای فشارهای درونی و برونی را آنچنان بر حاکمیت وارد ساخت که به اجبار نام جام زهر را به نرمش قهرمانانه تغییر داد و آن را تا ته نوشید و نوشاند. اما به کلیه مسئولان تحت امر فرمان داد که آن را یک پیروزی بزرگ بنامند و کسی هم متوجه نشود تا چه اندازه مجبور به دادن باج به غریبه‌ها و دیگران شده‌ایم. همانند گذشته تا کاید داشت که ملت متوجه نشود. البته پیروزی خواندن شکست در تاریخ انقلاب اسلامی نیز سابقه دارد و به دلیل در انحصار داشتن وسائل ارتباط جمعی، راحت می‌توانند شکست را پیروزی جلوه دهند.

* شکستها که پیروزی نام گرفتند و مردمی که هزینه آن را پرداخته بودند، خود مبلغ «پیروزی» شدند:

● کودتای خائنه، بعد از سازش پنهانی با دستگاه ریگان و بوش، برضد اولین رئیس جمهور منتخب مردم، با استفاده از جنگ و با زور اسلحه سپاه و چماقداران مزدور و وادار کردن «نمابندگان» اغلب قلابی، نه تنها پیروزی که انقلاب سوم، بزرگ تر از دو انقلاب اول و دوم، نام گرفت.

● پایان دادن به گروگانگیری با انجام دو معامله، یکی پنهانی با ریگان و بوش، دو نامزد ریاست و معاونت ریاست جمهوری از حزب جمهوری خواه و دیگری علنی با حکومت کارتر، با از دست دادن میلیاردها دلار سرمایه کشور و گرفتار کردن کشور به جنگ و ایجاد فرصت برای کودتا و تصرف دولت و استقرار استبداد، اجرای طرحی آمریکائی بود که شکستن شاخ آمریکا لقب گرفت و پیروز خوانده شد و هر ساله این پیروزی جشن گرفته می‌شود.

● جنگ عراق با ایران - آلن کلارک، وزیر دفاع انگلستان در حکومت تاجر گفته بود در سود انگلستان و غرب بود اسباب ایجاد و ادامه‌اش را فراهم کردیم - را که می‌باید در خرداد ۶۰ پایان می‌بافت، بمدت ۸ سال طولانی کردند و سرانجام، شخص خمینی پذیرش قطعنامه را با جام زهر یکی دانست و آن جام زهر شکست را سر کشید. اما، درجا، به آن جنگ در سود آمریکا و انگلیس و اسرائیل، «دفاع مقدس» نام نهادند و آن را یک پیروزی شگرف توصیف کردند و همه ساله در هفته‌های مختلف سپاه و بسیج و رزمندگان و جنگ و ایثارگران، «پیروزی در دفاع مقدس» را اقلای می‌کنند. بیشتر از آنها، قربانیان این جنگ خائنه، به جای شورش بر دروغ و برخاستن به احقاق حق از خائنان، مروج «دفاع مقدس» شده‌اند زیرا نمی‌خواهند به روی خود بیاورند که عزیز و بسا عزیزان خود را در جنگ خائنه‌ای از دست داده‌اند.

● اقتضای قلب بزرگ و کودتای انتخاباتی سال ۸۸ را پیروزی بزرگ ملت نامیدند و به زور به میدان کشتادن وابستگان به خود در ۹ دی را یوم الله نام نهادند و همچنان اجتماع دستوری و کم شمار را خیزش ملت به دفاع از نظام می‌خوانند.

● توافقنامه هسته‌ای جدید را که سراسر تهدید جانب (۲۳ و بیشتر تهدید) است، «موفقیت قرن» نام نهاده‌اند. با وجود این، تبلیغاتچی‌های خامنه‌ای می‌کوشند دست او را از این تسلیم بشیند. حال این که جز او و دستیارانش کسی مسئول این تسلیم و صدها میلیارد دلار ثروت به غارت رفته کشور نیست.

* وضعیتی که ولایت مطلقه فقیه و شخص خامنه‌ای در آن است:

● خامنه‌ای نمی‌خواست باور کند اما از قرار دارد باور می‌کند که مردم او و دستیارانش، یعنی رئیس جمهور منصوب او، احمدی نژاد، و فرزند خلفش سید مجتبی و فرماندهان سر کوبگر - مافیایی و قاچاقچی‌اش را می‌شناسند. مترصد فرصت هستند تا خود را از بند ولایت فقیه برهانند. از این رو، مهندسی انتخابات را با استفاده از مهره‌هایی انجام داد که یکی تجسم ولایت مطلقه او باشد و یکی دورتر از همه به او باور شود. بقیه نیز، هر یک نقشی را بازی کنند تا دورتر از همه به او، با اکثریت ناچیز، ریاست جمهوری بیابند.

● در سال ۸۸، بعد از کودتا، رئیس جمهور منصوب او، به امید صدها میلیارد دلار در آمد نفتی، برای جهانیان شاخ و شانه می‌کشد و خامنه‌ای هم با خوشحالی «سیاست های تهاجمی» او را می‌ستود. چندین بار به قهر رفت تا مبادا قم به حرکت آید و ضامن احمدی نژاد را نزد روحانیان قم شد. می‌اندیشد حال که دولت یک دست و یک صدا شده‌است و آمریکا و اروپا می‌دانند که در ایران طرفی جز او ندارند. با وجود این، احمدی نژاد زودتر از او فهمید که زمان به زبان رژیم عمل می‌کند. اما به تهاجرت او و اطاعت کور کورانه از او و سلطه مافیای بر اقتصاد کشور، دست به دست هم دادند و به تدریج کشور را در جهان منزوی ساختند و اقتصاد کشور را بیش از آنچه تصور شود، آسیب پذیر ساختند. «ورق پاره‌های»



تحریم سبب شدند زوتر جان اقتصاد کشور به لب برسد. این شد که خامنه‌ای تن به نرمش قهرمانانه داد. هشداری را شنید و اینک با خزانه خالی و با قوای مسلحی که به قول ظریف، به یک بمباران ناچیز می‌شود، در وضعیت، تسلیم قدرت خارجی شدن و با تسلیم مردم شدن است.

هر گاه بخواهد تسلیم مردم بشود، ولایت جمهور مردم جانشین ولایت فقیه می‌شود و مسئله اتمی، بنابر این، تحریمها و مهار اقتصاد و صنایع نظامی کشور، بی محل می‌شود. البته ولایت فقیه و «رهبری» او نیز از میان بر می‌خیزد. امکان واقعی صلح و آشتی ملی نیز فراهم می‌شود. اما تسلیم شدن به امریکارا انتخاب کرده است و فکر می‌کند رهبری خود و رژیم را در ازای این تسلیم، حفظ می‌کند.

● در انتهای سال ۹۱ مسئولان امنیتی به خامنه‌ای هشدار دادند: آقا چه نسنجیده‌ای که با وجود وضعیت مالی بد مردم و بیکاری و بی‌پولی و گرانی و تورم و فساد دولت مافیاهای نظامی - مالی و آسپه‌های اجتماعی، مردم روی به شورش خواهند آورد. سران سپاه مرتب از شروع شورش این بار از شهرهای کوچک و آمادگی سپاه برای مهار شورش، صحبت می‌کردند. در همان حال به خامنه‌ای گزارش می‌کردند: احتمال می‌رود سر اسر کشور دستخوش اغتشاش گردد و اگر اعتراضات سراسری و هدمند شوند، دیگر قادر به کنترل آنها نخواهیم شد. نباید فریب سال ۸۸ را خورد و فکر کرد که می‌توان این حرکت را سرکوب کرد.

او که متوجه پاشیده شدن شالوده حکومت احمدی نژاد و رودرونی علاج ناپذیر قوه مجریه با دو قوه دیگر شده بود، برای نجات از وضعیت از دست رفته‌ای که خود مسببش بود و هست، با رئیس جمهور خود، بنای بی‌محلی را گذاشت تا مگر مردم باور کنند اگر بالای بر سر کشور آید، به دلیل سیاست‌های بد احمدی نژاد بوده است. درجا احمدی نژاد خامنه‌ای را عامل چهار بلای معرفی کرد که بر سر کشور آمده بودند: بحران اتمی و تحریمها و اقتصاد ورشکسته و سرکوبها و تقلب بزرگ در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ و تبعات آن. خامنه‌ای در مقصر گرداندن احمدی نژاد شکست خورد. زیرا هم خود او گفته بود طرز فکر او از طرز فکر هاشمی به طرز فکر خودش نزدیک تر است و هم خودش در سخنرانی‌ها و جلسات معروفش در قم بعد از کودتای سال ۸۸ ضامن احمدی نژاد شده بود. به قول «حجت الاسلام» اسلامیان، عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، «هنگامی که بحث به دولت کشیده شد، دوستان مسائلی را مطرح کردند که حضرت آقا در پاسخ فرمودند: «بنده از همه دولت‌ها حمایت کرده‌ام ولی این دولت با دولت‌های گذشته تفاوت دارد و فرق اساسی در این است که نالاش نمی‌کند حاکمیت دو گانه درست کند». علم الهدی، امام جمعه مشهد نیز گفت: اگر رهبری چند نوبت به قم نمی‌رفتند ممکن بود قم سر به عصیان برآورد.

● باز، اسلامیان گفتند: «مقام معظم رهبری با قاطعیت فرمودند که «در شرایط کنونی اختلاف نظر هست و من هم برخی مسائل را قبول ندارم اما الان اگر رهبری چیزی بگوید، رئیس جمهور می‌پذیرد و به آن عمل می‌کند» و این مطلب بسیار مهم است که بر خلاف آنچه الفا و تصور می‌شود که آقای احمدی نژاد به حرف رهبری گوش نمی‌دهد، آقا تصریح فرمودند که اینگونه نیست. رهبر انقلاب فرمودند: «امروز وقتی رئیس جمهور یا مسئول ارشدی از دولت به خارج از کشور می‌رود، من نگرانی ندارم اما قبلا نگران بودم که مسئولان در خارج از کشور می‌خواهند چه بگویند؟» و نمونه‌هایی نیز در باره سوء رفتارهای گذشته ذکر کردند و به عنوان مثال فرمودند: «یک بار در موضوع روابط با یک کشور اروپایی کاغذی آوردند و مطالبی مطرح کردند که خلاف عزت بود و من جلوی آنها ایستادم و حتی در مورد مشابهی گفتیم اگر این کار را بکنید، مخالفت خود را اعلام می‌کنم».

● علاوه بر مشکلات داخلی تحریم‌های شدید کشورهای غربی و... دولت ولایت فقیه را به گدایی تبدیل کرده است که هر

آینده سوخته؟

ولایتی به واشنگتن برای گفتگو پخش شد. شریه ما خبر را تصحیح کرد و اطلاع داد که گفتگوها در کشوری از کشورهای خلیج فارس انجام می‌گیرد. تا این که بعد از گزارشی که آسوشیندپرس انتشار داد، اینک لیبراسیون خبر می‌دهد گفتگوها در مسقط، از ۲۰۱۰ آغاز گرفته‌اند. از سوی خامنه‌ای ولایتی و از سوی اواما برنس، معاون وقت وزیر خارجه امروز گفتگو کرده‌اند. خط و ربطی که خط و ربط ولایتی و روحانی، در «انتخابات» ریاست جمهوری شد و بخصوص در مناظره دوم، «تامل» عنوان گرفت و به روشنی بیان شد، در این گفتگوها معین گشت. روحانی در سیاست داخلی و خارجی کاری می‌کند که می‌تواند بکند که ولایتی، بخاطر ارتباط مستقیمش با خامنه‌ای نمی‌تواند بکند. به تدریج، زبانه باز می‌شوند و می‌گویند چرا روحانی ترجیح داده شد و چرا او برای نجات رژیم «برون گرا» است. یعنی از راه حل بحران و برقراری رابطه با امریکا و اتکلیس است که می‌کوشد رژیم را نجات دهد. جز این که خامنه‌ای با عادی کردن رابطه با امریکا موافق نیست و سبزی در ظاهر و سازش در باطن را شرط بقای ولایت فقیه می‌داند.

● بدین قرار، در رژیم ولایت مطلقه، گرایشی قوت می‌گیرد که حفظ رژیم را در گرو چشم پوشی از ولایت مطلقه فقیه، دست کم بدل کردنش به یک مقام تشریفاتی است. به تریبی که از بحران بی‌نیاز شود و بتواند با غرب رابطه را عادی کند و با استفاده از نیاز غرب به تعادل قوا در خلیج فارس و خاورمیانه، ثروت نفت و گازی را که سعودیها و شیخها می‌برند، بازستاند. مخالفت شدید مجتبی با «نرمش قهرمانانه» ای که تیجه‌اش ریاست جمهوری روحانی شد، بخاطر ترس از قوت گرفتن این تمایل - که در جامعه از اکثریت ۹۵ درصد بر خوردار است - در رژیم، از جمله سپاه است.

این پرش بر سر زبانه است: چگونه ممکن است در حکومتی که رهبری همه چیز را در اختیار دارد و کلیه مقامات و مناصب را تا پایین ترین رده باید او برگزیند، مردم می‌توانند آزادانه، دومین مقام کشور را انتخاب کنند

● زمانی احتمال ریاست جمهوری روحانی قوت گرفت که قبل از تاریخ معرفی کاندیداهای ریاست جمهوری، حسن روحانی به تلویزیون دعوت شد و در مصاحبه‌ای تلویزیونی از خود و سیاست‌های گذشته دفاع کرد. چرا که با وجود محکوم شدن سیاست اتمی دوران خامنه‌ای توسط شخص خامنه‌ای، هیچ دلیلی نداشت «یکی از ساکتین فتنه» را به تلویزیون بیاورند و با او، در مورد مسائل هسته‌ای و عملکرد او، گفتگو نمایند. او نیز با تمام توان از سیاست خود در کاهش تنش بین المللی، سخن بگوید و بگوید هر آنچه انجام گرفته، با تأیید رهبری انجام گرفته است.

● سرانجام ۸ نامزد معین شدند: دو نفر از کاندیدها برای افزایش تعداد و همچنین طنز انتخاباتی مورد تأیید شورای نگهبان و رهبری قرار گرفته بودند. این دو به خوبی از میزان ناچیز حامیان خود مطمئن بودند. شاید بتوان گفت تعداد رای دهندگان به مهندس کودتاجی دهه شصت، غرضی، کمتر از معنادان سرنگی در کشور بود. و آرای حداد عادل اگر شرکت می‌کرد بیشتر از او نبود. در آن زمان، جوئی در رابطه با آرای مهندس غرضی میان مردم به صورت پیام کوتاه ارسال می‌شد: حسن روحانی طی پیامی از مهندس غرضی و کلیه رای دهندگان به او دعوت کرده در مراسم شامی حضور به هم برسانند!

سه نفر دیگر از سرداران سپاه پاسداران بودند که وضعیت آنها نیز از قبل مشخص بود. البته به جز محمد باقر قالیباف که از تمام توان اداری و سپاهی و مالی و... و شهرداری تهران استفاده کرده بود تا شاید

بتواند آرای مورد نیاز را کسب نماید. اما آن دو نفر دیگر:

یکی محسن رضایی بود که در توهم بهبود اقتصاد کشور با کمک سران سپاه و سرداران قاچاقچی مدعی بود که در چند ماه اقتصاد کشور را رونق خواهد بخشید و دیگری سعید جلیلی بود که با شعار «تهدید زدائی»، ترس از خود ایجاد می‌کرد و عامل رای دادن به حسن روحانی می‌شد. او را بدین خاطر نامزد کردند. وگرنه، هم خود او و هم خامنه‌ای می‌دانستند که با آن شعار و با شعار اسلام در ولایت فقیه خلاصه می‌شود، رای نمی‌آورد. امروز می‌گویند اگر او حاضر به دادن یک دهم امتیازهای می‌شد که در زانو داده شدند، رئیس جمهوری بود. یعنی کسی باید رئیس جمهوری می‌شد که چنین توافقی را امضاء کند. طنز تاریخ را ببین! بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۴۲، دو مجلس شورای و سنا را از نمایندگان فلابی پر کردند. وقتی قرارداد کسریوم را به مجلس بردند و زاهدی گفت: گفته‌اند نباید یک واو آن کم و زیاد شود، جمال امامی گفت: بدون رودربایستی باید گفت ما برای آن نماینده مجلس شوری و مجلس سنا شده‌ایم که این قرارداد را امضاء کنیم. و حالا، روحانی برای آن رئیس جمهوری شده است که تسلیم نامه اتمی را امضاء کند.

کاندیدای دیگر ولایتی که نقشش این بود در جا انداختن لزوم «تامل» برسر مسئله اتمی، دستیار روحانی بگردد. بخصوص که طرف گفتگو با امریکا در طول افزون بر ۳ سال بود. او که مشاور ارشد رهبری در امور بین المللی است، بروز داد که خامنه‌ای، با وضعیتی خود ایجاد کرده است، تنها به حل مسائل هسته‌ای فکر می‌کند آنچه به هر تریبی که کشورهای ۵ + ۱ بخواهند. آن زمان اغلب می‌دانستند که او طرف گفتگو با امریکا است ولو خود او تکذیب می‌کرد.

حسن روحانی دیگر کاندیدای این انتخابات بود که نخست شایع شد صلاحیتش رد شده است. اما «تامل» را در سیاست داخلی و خارجی شالوده سخنرانی‌های خود کرد. با آنکه بر آگاهان معلوم بود که بنا بر حذف سران اصلاح طلبان و محافظه گران (هاشمی رفسنجانی و خاتمی و موسوی و کروبی که این روزها بشدت زیر حمله هستند و خاتمی لقب خانی را نیز گرفته و رسماً ممنوع الخروج نیز شده است)، او چنان وانمود می‌کرد که پنداران اگر به ریاست جمهوری برسد، زندانیان سیاسی آزاد می‌شوند و سران این دو تمایل میدان عمل وسیعی پیدا می‌کنند. این شد که حسن روحانی منتخب و مورد تأیید هر دو سر ابتدایی و انتهایی حامی نظام جمهوری اسلامی گشت. از یک سر محمد خاتمی و حسن خمینی و حتی هاشمی رفسنجانی و... و از سر دیگر سعید علی خامنه‌ای و علی لاریجانی و مولفه‌ای‌ها و... چرا که دو سر مخالف یکدیگر، خواستار حفظ رژیم بودند.

سرانجام، به مردم این طور جلوه داد شد که حسن روحانی انتخاب او است. در حالی که وی انتخاب رژیم از راه «تامل» در امریکا و انگلیس، برای حفظ رژیم و حل مسئله اتمی بدخواه قدرت خارجی بود.

● در حال حاضر، خامنه‌ای می‌پندارد، مهندسی انتخابات امتیازهای زیر را عاید او کرده است:

دستاوردهای انتخاب حسن روحانی برای نظام جمهوری اسلامی

● بازگرداندن اعتباری که از بعد از انتخابات سال ۸۸ از دست رفته بود،

● رسیدن آلودگی از بابت «نرمش قهرمانانه» در مسئله اتمی، به حداقل،

● جبران تقلب در انتخابات‌های گذشته به خصوص سال ۸۴ و ۸۸. سخن محمد رضا خاتمی بس گویا است: آنچه در انتخابات ۸۸ شد تکرار نخواهد شد. یعنی روحانی رئیس جمهوری خواهد شد.

● حل مسئله اتمی به دست کسی که «مردم» انتخاب کرده‌اند و نجات از وضعیت بن بست،

● ایفای نقش سوپاپ اطمینان توسط

روحانی و به تأخیر افتادن جنبش مردم. - بخلاف هاشمی، روحانی برای او و ولایت مطلقه فقیه، مسئله ایجاد نمی‌کند. بسیار کمتر خاتمی مزاحمت می‌تواند ایجاد کند. زیرا خاتمی، گرچه خود وسط باز است، اما چون رای به او رای مخالف به خامنه‌ای و ولایت فقیه تلقی می‌شد، جریان را پدید آورد که برای خامنه‌ای مزاحمت بسیار بوجود آورد و اصل ولایت فقیه زیر سؤال رفت و هنوز هم زیر سؤال است.

- با روحانی، بهتر از احمدی نژاد، می‌توان طرح جذب اصلاح طلبان و محافظه کاران و حذف سران آنها را پیش برد. با وجود این،

● بر آورد خامنه‌ای از حاصل مهندسی انتخابات، زبانه‌های حاصل را نمی‌بیند:

۱- معلوم شد که ولایت مطلقه فقیه و سیاست خامنه‌ای بوجود آورنده وضعیت بن بست، برغم مهندسی انتخابات، ۷ درصد بیشتر طرفدار ندارد.

۲- هیچ کس دچار این اشتباه نشد که مسئول وضعیت بن بست و امضای تسلیم نامه او است.

۳- با توجه به این که روحانی و ظریف به صراحت می‌گویند حل مشکلات اقتصادی و دیگر مشکلات داخلی در گرو حل مسئله اتمی و «تامل» با قدرتهای خارجی است، در خود رژیم نیز جانبداران عادی کردن رابطه - و نه رابطه مسلط - زیر سلطه - اکثریت شده‌اند و خامنه‌ای و ولایت مطلقه فقیه را مانع اصلی می‌دانند.

۴- سخنان روحانی در باره خالی بودن خزانه و سخن ظریف درباره توان نظامی رژیم، سپاه را بعنوان تنها یک نیروی سرکوبگری که مانع از حقوقمند و صاحب کشور شدن مردم ایران است، بیش از پیش، عریان کرد.

۵- حذف کسانی چون موسوی و کروبی و حتی خاتمی، نه در ید روحانی و خود خامنه‌ای که در دست خود آنها است. هر گاه ولایت جمهور مردم را برگزینند و بر سر این حق بایستند، به بدیلی خواهند پیوست که نهاد ولایت جمهور مردم و مسئول استقرار جمهوری شهروندان است. و اگر تسلیم شوند، خود خویشان را حذف می‌کنند.

۶- مردم را در مهندسی انتخابات شرکت دادن برای نجات رژیم از بن بست و نوشتن تسلیم به پای مردم، می‌تواند راه برگشت را بر خامنه‌ای و ولایت فقیه ببندد. زیرا با باید مردم شهروند بر خوردار از حقوق بگردند و یا، این بار، رژیم میان دو سبک آسبایی قرار بگیرد که یکی مردم و دیگری باج دادن به قدرتهای خارجی برای سقوط نکردن. در توافق زانو، مردم ایران به حسابی نیامده‌اند. مسئله نه با آنها که با قدرتهای خارجی است با است راه حل پیدا کند. با وجود این، امضای تسلیم نامه را به پای «مردم» می‌نویسند. اگر قرار بود مسئله اتمی راه حل داخلی بجوید، ناگزیر، می‌باید حاکمیت مردم، بی کم و کاست، پذیرفته می‌شد و مردم ایران از مسئله‌ای که هیچ از آن اطلاع ندارند، آگاه می‌شد و چون فعالیت‌های اتمی از شفافیت کامل برخوردار می‌گشت، مجازات‌ها بی محل می‌شدند.

امروز، هاشمی رفسنجانی، در اعتراض به سیاست رژیم در ۸ سال گذشته، می‌گوید: روزانه ۴ میلیون بشکه نفت تولید می‌کردیم و با صدور آن ارز بدست می‌آوردیم و امروز، روزانه ۱ میلیون تن نفت صادر می‌کنیم و در ازای آن، سم وارد می‌کنیم و ظریف خطاب به جعفری، «فرمانده» کل سپاه هشدار می‌دهد: اگر کشتی سوراخ شود همه باهم غرق می‌شویم. بدین قرار، کشتی در معرض سوراخ شدن است و رژیم در ازای صادر کردن نفت، سم وارد می‌کند. نقش مردم ایران چیست؟ مصرف کردن سم و نماشاکر متغزل گشتی که دارد سوراخ می‌شود.

این مردم مخالف ولایت فقیه و موافق برخورداری از حقوق شهروندی شده‌اند. وضعیت و موقعیتی که خامنه‌ای پدید آورده است، وضعیت و موقعیت گذار از انتقال به فعالیت است. رژیم به لحظه سر نوشت نزدیک می‌شود.

این مردم مخالف ولایت فقیه و موافق برخورداری از حقوق شهروندی شده‌اند. وضعیت و موقعیتی که خامنه‌ای پدید آورده است، وضعیت و موقعیت گذار از انتقال به فعالیت است. رژیم به لحظه سر نوشت نزدیک می‌شود.



انقلاب اسلامی: از قرار، حتی برخی از سناتورها نیز با اوپاما همدستان نیستند و می‌خواهند، مجازاتهای جدید را وضع کنند:

مجازاتهای جدید؟ - گفتگوهای محرمانه - تسلیم یا جنگ؟ - محافظه کاران جدید و «مسئله ایران»:

انقلاب اسلامی: نخست اطلاع در باره تلون سنا و طرحی که آماده تصویب شده است و سپس گفتگوهای محرمانه و جستجوی تعادل ضعفها در خلیج فارس و خاورمیانه و سرانجام به تلاش محافظه کاران جدید در جلوگیری از حل «مسئله اتمی» می‌پردازیم:

سناتورهای دموکرات نیز موافق وضع مجازاتهای می‌شوند و متن طرح مجازاتها:

* سناتورها طرح مجازاتهای جدید را آماده تصویب می‌کنند زیرا:

❖ در ۱۸ دسامبر، مجله فارینی پلیسی خریدار است:

● سناتور که دو تن از آنها دموکرات هستند، طرح مجازاتهای جدید ایران را آماده کرده اند. این سه طرح را میان سناتورهای بخش کرده‌اند. منتقدان می‌گویند این طرح ناقص توافق مرحله اول، معتقد در ژنو است. مندز، رئیس کمیسیون امور خارجی سنا و نیز دو سناتور دیگر، یکی چاک شامر و دیگری مارک کیرک، بی‌اعتناء به تقاضاهای مکرر اوپاما که مجازاتهای جدید وضع نکنند، بگذارید توافق اولیه اجرا و راه برای توافق نهایی هموار شود، طرح مجازاتهای جدید را می‌خواهند در سنا مطرح کنند. جمله نسخه‌ای از طرح را بدست آورده است. طرح در روزهای آخر سال جاری تصویب نمی‌شود و احتمالاً در ۶ ژانویه ۲۰۱۴، در سنا مطرح خواهد شد.

● طرح برگستره مجازاتهای جدید خواهد افزود: در آنچه به نفع مربوط می‌شود، تمامی جنبه‌های تجارت نفت و فرآورده‌های آن را دربر می‌گیرد. حمل و نقل دریایی و فرآورده‌های گازی نیز موضوع مجازاتهای جدید می‌شوند. طرح به اوپاما امکان می‌دهد که در جریان گفتگوهای جاری، از اجرای مجازاتهای جدید خودداری کند. بشرط آنکه هر ۳۰ روز، تصدیق بشود که ایران برابر توافق ژنو عمل می‌کند و با حسن نیت، برای رسیدن به توافق نهایی، گفتگو می‌کند. و نیز، به تأسیسات و اتباع آمریکا را آماج عملیات تروریستی نمی‌کند.

● بروفق هدفهایی که سخت سران کنگره و کمیته آمریکا - اسرائیل امور عمومی، لابی اسرائیلی، طرح مجازاتها شرایط سختی را برای توافق نهایی، وضع می‌کند. به سخن دیگر، توافق نهایی می‌باید با این شرایط منطبق باشد. در میان شرایط، شرطی است که بنا بر آن، اوپاما نمی‌تواند مجازاتهای جدید را وضع نکند حتی اگر هم توافق نهایی ایران را از غنی

آینده سوخته؟

وضع شده‌اند، همچنان اعمال کند. ۵- آمریکا از اسرائیل حمایت خواهد کرد هرگاه این کشور، در مقام دفاع مشروع، به تأسیسات اتمی ایران حمله کند.

ب: ● مجازاتها هرگاه ایران توافق به عمل نکند:

۱- تحریم نفت و فرآورده‌های نفتی ایران. این تحریم می‌باید سبب کاسته شدن قابل ملاحظه وارد کردن نفت خام و فرآورده‌های نفتی از ایران شود. صدور فرآورده‌های نفتی، بنزین و روغن، نیز به ایران ممنوع می‌شود.

۲- کاستن از خرید نفت از ایران می‌باید به حداقل برسد. کشورهایی که از ایران نفت می‌خرند، می‌باید خرید نفت از ایران را در سال اول بمیزان ۳۰ درصد کاهش دهند و در سال دوم، خرید نفت از ایران را باید به حداقل برسانند.

۳- مجازاتها بخشهای استراتژیک اقتصاد ایران را در بر می‌گیرند. یعنی معادن و ساختمان و نیز مهندسی ایران تحریم می‌شوند.

۴- معاملات ارزی که یک طرف آنها ایرانی باشند، تحریم می‌شوند. معاملات ارزی بانک مرکزی و یا یک مؤسسه مالی و پولی و یا شخصی که در یک بخش استراتژیک ایران کار می‌کند، تحریم می‌شوند.

۵- مجازاتها بر ضد کشورهایی که بطور غیر قانونی به ایران کالا می‌فرستند: کشورهایی که اجازه می‌دهند تحریمها دور زده شوند و کالاها و خدمات به ایران بروند و این کالاها و خدمات بکار توسعه قابل اهمیت بر نامه تولید بمب اتمی و یا بیولوژیک و یا شیمیایی و موشکهای دوربرد ایران و یا تکامل اسلحه معمولی ایران و یا یک بخش استراتژیک ایران، یابند، و یا فعالیتها تروریستی را تسهیل کنند، مجازات می‌شوند.

۶- مجازاتهای کسانی که حقوق بشر تجاوز می‌کنند و یا دست به اعمال غیر قانونی دیگر می‌زنند: امتناع از دادن ویزا و توقیف اموال کسانی که برای ایران امکان گریز از مجازاتها را فراهم می‌آورند. بدین قرار، مقامات ارشد دفتر رهبر جمهوری اسلامی ایران و مقامات سازمان انرژی اتمی ایران و اعضای مجلس ایران و وزیران و مقامات قضا و دفاع و دیگران، مشمول مجازاتها می‌شوند.

● نام طرح قانونی «رهاندن ایران از اسلحه اتمی ۲۰۱۳» است. این طرح، همان است که تان باهو می‌خواهد: حکومت آمریکا را تابع اسرائیل، هرگاه تان باهو عزم جنگ با ایران را بکند. از دید کارشناسان هدف از تهیه و پیشنهاد طرح، خرابکاری در توافق اولیه و بستن راه بر توافق نهایی است. به سخن دیگر، تهیه کنندگان طرح - که بیشترین کمک مالی را از لابی اسرائیل دریافت می‌کنند - به این نتیجه رسیده‌اند که ایران جز تسلیم کامل، مغزی ندارد و آمریکا نمی‌باید به کمتر از آن رضا دهد. طرح پی‌آمدهای جبری زیر را بیار خواهد آورد:

۱- گرچه فراراست وقتی اجرایی شود که ایران به توافق عمل نکند، اما تجاوزی است دست کم به روح توافق و گرنه به خود توافق ژنو.

۲- بنا بر طرح، توافق نهایی می‌باید تأسیسات غنی سازی اورانیوم نیز برچیده شوند. و این همان شرطی است که ایران چند نوبت گفته است آن را نخواهد پذیرفت.

۳- حکومت آمریکا را متعهد می‌کند به حمایت از اسرائیل در صورتی که اسرائیل بنام «دفاع مشروع» دست به حمله نظامی به ایران بزند. در این صورت، کنگره باید استفاده از نیروی نظامی را تصویب کند.

● و اما مواد طرح قانونی که برای تصویب به مجلس سنا ارائه خواهد شد:

الف: دولت ایران نباید اجازه بسط و یا حفظ ظرفیت و قابلیتهای تولید سلاح هسته‌ای را داشته باشد. تمامی گزیننه‌ها، یعنی ابزار قدرت و نفوذی که در اختیار آمریکا است، باید برای جلوگیری از بسط قابلیتهای تولید سلاح هسته‌ای توسط ایران، می‌باید روی میز باشند.

۲- بنا بر قرارداد منع گسترش اسلحه اتمی، دولت ایران حق مطلق و ذاتی غنی سازی اورانیوم و ظرفیتهای و قابلیتها و تکنولوژی اتمی را ندارد.

۳- تقض توافق اولیه و نهایی برسر برنامه اتمی ایران، می‌باید بلادرنگ، مجازات اقتصادی شود.

۴- آمریکا می‌باید مجازاتهایی را که بخاطر حمایت دولت ایران از تروریسم و سازمانهای تروریستی و تجاوز مداومش به حقوق انسان و حمایت از رژیم بشار اسد،

سازی اورانیوم و رآکتور آب سنگین اراک و عناصری که در ساختن بمب اتمی کاربرد دارند و نیز تکنولوژی ساخت بمب اتمی، است.

سپس، اگر رئیس جمهوری گزارش ماه دوم را بدهد و تصدیق کند که توافق نهایی قریب الحصول است.

۳- اگر بعد از گذشت این ۲۴۰ روز، همچنان توافق نهایی با ایران بعمل نیامد، مجازاتها اعمال می‌شوند. اما رئیس جمهوری می‌تواند برای ۱۲۰ روز دیگر آنها را به حال تعلیق در آورد. بدین سان، این قانون به رئیس جمهوری اجازه می‌دهد بمدت یک سال، مجازاتهای مقرر برطبق این قانون را اجرا نکند. از آن پس، مجازاتها می‌باید اعمال شوند.

۴- هرگاه، در زمانی، رئیس جمهوری نتوانست تصویب کند که ایران توافق را به ترتیب بالا اجرا می‌کند و توافق نهایی در چشم اندازن نیست، مجازاتهایی که بنا بر توافق اولیه معلق و یا سبک شده بودند، از نو، مقرر می‌شوند. مجازاتهای مقرر در این قانون نیز اجرا می‌گردند.

۵- هرگاه توافق نهایی با ایران برسر برنامه اتمیش انجام گیرد، بشرط آنکه کنگره طرحی را تصویب نکند در عدم تأیید آن توافق نهایی، رئیس جمهوری می‌تواند بمدت ۱ سال تحریمها را به حال تعلیق در آورد اگر به کنگره تصدیق نامه بفرستد که توافق قطعی و اجرایش قابل رسیدگی است با ایران بعمل آمده‌است. هرگاه توافق دربرگیرد:

۱/۵. برچیدن زیر بنای اتمی ایران، از جمله تأسیسات غنی سازی اورانیوم و قابلیتهای اتمی ایران و رآکتور آب سنگین و کارخانه تولید آب سنگین اراک و همه اجزاء مر کبه سلاح هسته‌ای و تکنولوژی تولید آن، بنحوی که ایران فاقد هر گونه قابلیت تولید بمب اتمی یا با اورانیوم غنی شده و یا با پلوتونیوم را بگردد.

۲/۵. تمامی قطعه‌های شورای امنیت در مورد ایران اجرا شوند به تریبی که ایران در وضعیتی قرار گیرد که قطعه‌های شورای امنیت از جمله قطعه‌های ۱۹۶۹ (۲۰۰۶) و ۱۷۳۲ (۲۰۰۶) و ۱۸۰۳ (۲۰۰۸) و ۱۹۲۹ (۲۰۱۰) مقرر می‌کنند.

۳/۵. حل و فصل تمامی مسائل حل نشده گذشته و حال با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، از جمله ظرفیت اتمی نظامی احتمالی ایران.

۴/۵. سازماندهی کنترل تأسیسات اتمی برای رسیدگی به چگونگی اجرای توافق و بازرسی همه مؤسسات مظنون ایران، از جمله تأسیسات و تجهیزات مظنون به تریبی که فعالیتها با ضوابط آژانس بین‌المللی انرژی اتمی منطبق و این آژانس توانایی بازرسی کامل را پیدا کند و بتواند مانع از هرگونه کوشش ایران برای تولید بمب اتمی بگردد.

۵/۵. برابر توافق، ایران بطور کامل قرارداد الحاقی را اجرا و آن قرارداد را تصویب و به اجرا بگذارد. به تریبی که آژانس بتواند برطبق آن پروتکل، فعالیتهای ایران، از جمله، اورانیوم و مواد اولیه و اجزای مر کبه و معادن و کارخانه و دیگر تأسیسات را را تحت بازرسی و کنترل مداوم تأسیسات درآورد.

هرگاه کنگره طرحی را تصویب کرد در رد توافق نهایی، مجازاتهای به حال تعلیق درآمده، از نو اعمال خواهند شد. اگر کنگره توافق را رد نکرد، مجازاتها به حال تعلیق می‌مانند و هر سال، یک نوبت، رئیس جمهوری می‌باید اجازه دهد که مجازاتها به حال تعلیق بمانند. البته اگر تصدیق کند که ایران برطبق ضوابط توافق عمل می‌کند.

۶/۵. رفتار ایران با اقلیتها مذهبی که از ایران می‌گریزند، از نو مجاز می‌گردانند اجرای مصوبه لوتبیرگ را که دوره آن منقضی شده‌است.

* در پاسخ به تهدید اوپاما به وتو، هم اکنون ۵۰ سناتور موافق طرح هستند و می‌گویند دوسوم را موافق می‌کنند برای بی اثر کردن وتوی رئیس جمهوری:

❖ در ۱۹ دسامبر ۲۰۱۳، ۲۶ سناتور طرح مجازاتهای جدید را امضاء کردند. در برابر، ۱۰ سناتور که رؤسای کمیسیونهای مجلس سنا هستند، با وضع مجازاتهای جدید مخالفت کردند.

❖ در ۱۹ دسامبر ۲۰۱۳، جی کارنی، سخنگوی کاخ سفید گفت: هرگاه سنا طرح مجازاتهای جدید بر ضد ایران را تصویب کند، رئیس جمهوری آن را وتو خواهد کرد. زیرا به کوششهای دیپلماتیک زبان می‌رساند. موفقیت دیپلماتیک بدست آمده در حل مسئله اتمی ایران را نباه می‌کند. بسیار مهم است دست به عملی نزنیم که فرصت حل مسئله از راه دیپلماسی از بین برود. مهم نیست قانون مجازاتها چه ترکیبی پیدا می‌کند، مهم تلقی شرکای بین‌المللی ما و ایران از تصویب آن است.

❖ در ۱۹ دسامبر ۲۰۱۳، لوران فایوس گفت: امید چندانی به امکان رسیدن به توافق نهایی را ندارد زیرا بسیار بعید می‌داند که ایران حاضر به رها کردن کامل برنامه اتمی نظامی خود بگردد. نباید پنداشت که سخنان او ربطی به طرح تهیه شده در سنا امریکا ندارد. ربط مستقیم دارد زیرا این اتحاد سعودیها و شیخها و اسرائیل و محافظه کاران جدید و فرانسه و... است که دارد عمل می‌کند.

❖ در ۲۰ دسامبر، سناتور هاری رد، رئیس اکثریت دموکرات مجلس از در دستور کار مجلس سنا فرار گرفتن طرح پیشنهادی سخن گفت. گفته شد، برغم هشدار ۱۰ سناتور، رؤسای کمیسیونهای سنا، هم اکنون ۵۰ سناتور موافق طرح هستند. سناتور گراهام که مدافع دو آتش اسرائیل و تشدید هر چه بیشتر تحریمها بر ضد ایران است، گفت: برای بی اثر کردن وتوی رئیس جمهوری، موافقت ۶۷ سناتور (دو سوم آراء) را نیز بدست خواهیم آورد. آگاهان گفتند امکان جلب موافقت دوسوم سناتورها وجود دارد.

انقلاب اسلامی: بدین ترتیب، بر فرض که حکومت اوپاما تخفیف بدهد - که کنترل دائمی ایران نیازمند چنین دست‌اویزی است -، کنترل کامل فعالیتهای اقتصادی و نیز صنعتی ایران، بی‌آمد وضعیتی است که خامنه‌ای کشور را در آن فرار داده است. این امر که توافق ژنو، نتیجه گفتگوهای است که در عمان، میان فرستاده خامنه‌ای با فرستاده اوپاما انجام گرفته است، یعنی این‌که خامنه‌ای می‌داند که کشور را گرفتار وضعیت تسلیم کرده و این وضعیت را پذیرفته است:

گفتگوهای فرستاده خامنه‌ای (ولایتی) با فرستاده اوپاما (برنس) - سعودیها می‌خواهند در گفتگوها شرکت داده شوند - کنگره در باره گفتگوهای محرمانه توضیح می‌خواهد:

* به دنبال یک رشته گفتگوهای سری، از ماه مارس گفتگوهای میان فرستاده خامنه‌ای و فرستاده اوپاما، در مسقط، پایتخت عمان انجام شدند و حاصلشان توافق ژنو است: در صفحه ۷



◀ در آنچه به مطبوعات غرب مربوط می‌شود، نخستین بار، در ۵ نوامبر ۲۰۱۲، یک سال پیش از گزارش آسوشیتدپرس و یک سال و یک ماه پیش از گزارش لیبراسیون، صحت خبر گفتگوهای محرمانه والری ژانت، امریکائی که در شهر شیراز به دنیا آمده است، قطعی شد. یک ماه پیش از آن، نیویورک تایمز و واشنگتن پست خبر داده بودند که والری ژانت، وکیل دادگستری، این گفتگوها را در یکی از شیخ نشین‌های خلیج فارس، با ولایتی انجام داده است. این گفتگوها از چند ماه پیش از آن، آغاز شده بودند.

● دانستی است که در ۱۱ مه ۲۰۱۲، روزنامه اسرائیلی یودیوت آهارنوت خبر داده بود که چند ماهی است والری ژانت مشغول گفتگوهای محرمانه با فرستاده‌های خامنه‌ای است.

◀ در ۱۶ دسامبر ۲۰۱۳، ژان پیر پرن، در روزنامه لیبراسیون، اطلاعات زیر را در نوشته خود، گردآورده است:

بنابر اطلاعات ما، امریکائی‌ها و ایرانی‌ها در ماه مارس، در عمان دیدار کرده‌اند برای گفتگو درباره مسئله اتمی. این دیدار و گفتگو با اجازه خامنه‌ای انجام گرفته‌اند. برای دیدار، قصر باشکوه البستان، نزدیک مسقط، یکی از زیباترین هتل‌های جهان، در نظر گرفته شده بود. اما با توجه به این که مذاکرات بغایت محرمانه بوده‌اند، محلی در نظر گرفته شد که چندان به چشم نیاید و عمانی‌ها همچنان حاضر نیستند بگویند آن محل چگونه محلی است و در کجا است. برای اولین بار در طول ۲۵ سال، مسئولان بلندپایه ایرانی و امریکائی در آن محل با یکدیگر دیدار و گفتگو کرده‌اند. موضوع گفتگوها برقرار کردن رابطه و یافتن راه‌حلی برای مسئله اتمی بوده است.

● از جانب ایران، هیأت گفتگو کننده را علی اکبر ولایتی سرپرستی می‌کرده است. او از سال ۱۹۸۱ تا سال ۱۹۹۷ وزیر خارجه ایران بود و گفتگو در باره پایان دادن به جنگ ایران و عراق را او انجام داد. او مشاور ارشد خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، در امور بین‌المللی است. علی اکبر صالحی، واپسین وزیر خارجه در حکومت احمدی نژاد، نیز همکار او در این دیدارها بوده است. هر دو انگلیسی را خوب صحبت می‌کنند. از طرف امریکا، ویلیام برنس، معاون وزیر خارجه امریکا سرپرست هیأت امریکائی بوده است. باراک اوباما از او خواسته بود گفتگوهای سری با ایران را انجام دهد. عمان را امریکائی‌ها، از جمله جون کری، وزیر خارجه، خوب می‌شناسند. زمانی که سناتور بود، او چند نوبت از عمان بازدید کرده و با سلطان قابوس ملاقات کرده بود.

● گفتگو در ماه مارس، تمام یک روز به طول انجامید. این دیدار و گفتگو چند ماه پیش از انتخاب حسین روحانی در ماه ژوئن، انجام گرفت. آن زمان، محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری بود. اما آشکارا او را در گفتگو دخالت نمی‌دادند. بخاطر این که با رهبر مقابل شده بود، از گفتگوی سری، بیرونش گذاشته بودند.

● آنچه برای امریکائی‌ها تازگی داشت، این بود که این گفتگوها با موافقت خامنه‌ای انجام می‌گرفت چرا که ولایتی، مشاور ارشد او طرف گفتگو با امریکائی‌ها بود. انتظار می‌رفت او برنده انتخابات ریاست جمهوری بگردد. با آنکه بسود گفتگو با امریکا، سخنانی بر زبانها آمده بود، گفتگوی مستقیم با امریکا، هنوز تابو بود.

● واسطه دیدار و گفتگو ایران و امریکا یک عمانی بنام سلیم الاسماعیلی بود. تاجری که کارش صادرات است. و نیز، وقتی سلطان قابوس برای مأموریت حساسی کسی را روانه ایران کند، او را به ایران می‌فرستد. نام او بمناسبت نقشی که در رها کردن سه امریکائی بازی کرده بود که ناآگاه و ناخواسته، از مرز ایران با کردستان عراق عبور کرده بودند. هوایمانی نیروی هوایی عمان به تهران رفت و امریکائی‌ها را به مسقط آورد. امروز می‌دانیم که او در ازای نصرت الله تاجیک، مقام سفارت ایران در لندن، بخاطر صدور مواد استراتژیک از امریکا به ایران، توقیف شده بود. ماجرای رها

آینده سوخته؟

دادن روزنامه‌نگاران متهم کرد وقتی در ماه فوریه سال جاری، رسماً وجود هر گونه گفتگو با ایران را تکذیب کرد. سالمون خطاب به جون کری، گفت: وزارت خانه شما بعمد مردم امریکا را به در آنچه به گفتگوهای که در پشت درپهای بسته انجام می‌شده‌اند، به اشتباه می‌اندازد. حالا چگونه باور کنیم اطلاعاتی که شما به ما می‌دهید، حقیقت داشته باشد؟

● در یک جلسه خصوصی در کنگره، مایکل بکمن Michele Bachmann، نامزد اسبق ریاست جمهوری از حزب جمهور یخسوا، خواست از جزئیات گفتگوهای محرمانه‌ای که مشاور کاخ سفید، والری ژارت در آن شرکت داشته است، مطلع شود. ژارت در ایران به دنیا آمده و پدر او، بعنوان کارشناس رشد در ایران کار می‌کرده است. وسایل ارتباط جمعی اسرائیل گفته‌اند که او در دیپلماسی پنهان نقش داشته است. اما کاخ سفید می‌گوید او هیچ نقشی نداشته است.

● در کمیسیون، وندی شرم گفت: برای مدت بیشتر از دو سال، من در گفتگو با ایران بوده‌ام. او سخنی از حضور ژارت در این گفتگوها، نگفت. آگاهان می‌گویند او نمی‌توانسته است در باره گفتگوها و شرکت کنندگان در آن سخن بگوید چرا که بعنوان محرمانه طبقه بندی شده‌اند.

* سعودیها می‌خواهند با شرکت داده شدنشان در گفتگوها با «ایران»، ۱+۵ بشود ۲+۵:

◀ ترکی الفیصل (رئیس سابق سازمان امنیت و اطلاعات در دولت سعودی که اینک بندر جای او را گرفته است) می‌خواهد که دولت سعودی در گفتگوها در باره ایران شرکت کند و خواهان سیاست دیگری در سوریه است. او امروز، مقام رسمی ندارد. رئیس مرکز تحقیقات و مطالعات اسلامی شاه فیصل در ریاض است. او در ۱۶ دسامبر، لیبراسیون گفتگوی خود با او را انتشار داده است:

● لیبراسیون: شما تکران تارشدن روابط با امریکا هستید؟

* ترکی: این روابط بر سودها و منافع مشترک بنا شده‌اند و ۸۰ سال است ادامه دارند. در ۱۹۴۵، هنگام دیدار پرزیدنت فرانکلین روزولت با ملک سعود، او از ملک می‌خواست از مهاجرت یهودیان به فلسطین حمایت کند و ملک به او پاسخ داد: اگر یهودیان در آلمان آزار شده‌اند، چرا در آلمان به آنها زمین نمی‌دهید؟ جانشین او، هاری ترومن نیز پیش از هر اقدامی در این باره، با ما مشورت می‌کرد. اما در ۱۹۴۸، زمان ایجاد اسرائیل، این وعده فراموش شد... ما نمی‌توانیم فراموش کنیم که برای آزاد کردن کویت، واشنگتن نیم میلیون نفر قوا گسیل کرد و ما دوش به دوش یکدیگر جنگیدیم. امروز میان ما و امریکا بر سر سوریه و فلسطین و برنامه اتمی ایران، اختلاف نظر وجود دارد. ما اختلاف نظر خود را به صراحت ابراز کرده‌ایم. باوجود این، روابط دو کشور را در کلیت خود باید لحاظ کرد. بیشتر از ۱۰۰ هزار جوان عربستانی در امریکا تحصیل می‌کنند. امریکا طرف اول بازرگانی ما نیز هست. توافقهای امنیتی و مبادله اطلاعات مستحکمی می‌ما بین موجودند.

● لیبراسیون: توافق اتمی با ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

* ترکی: ایران با لیخند به جانب ما می‌آید. امیدوارباشیم که ایرانی‌ها جدی هستند. اما ما نخست می‌خواهیم ایران قوای خود را از سوریه خارج کند. از حزب الله لبنان و تیپ شیعه عراقی بخواهد افراد خود را از سوریه خارج کنند. اما در آنچه به توافق مربوط می‌شود، ما آن را حسن تلقی کردیم. اما تنها یک توافق اولیه که نیست. پیش از آن که احسن بگوئیم می‌خواهیم بدانیم

توافق نهائی چه خواهد بود. اتم ایران، مستقیم تر از اروپا و امریکا، با ما ارتباط پیدا می‌کند. نه تنها سلاح اتمی که نیروگاه سالمون خطاب به جون کری، گفت: اگر حادثه‌ای در این نیروگاه روی دهد ما را نیز گرفتار تبعات خود می‌کند. ایران کشوری سخت زلزله خیز است و نیروگاه بوشهر در معرض حادثه طبیعی نیز هست. از این رو ما می‌خواهیم گفتگوهای ۱+۵ (شامل شورای همکاری خلیج فارس) نیز بگردد. ما نیز می‌توانیم بر سر همان میز مذاکره بنشینیم اما ایران نمی‌خواهد.

● لیبراسیون: آیا می‌توان انتشار اسلحه اتمی در خاورمیانه را متوقف کرد؟

* ترکی: سالها است که دولت سعودی پیشنهاد کرده است خاورمیانه منطقه خالی از سلاح کشتار جمعی بگردد. اصل تشکیل کنفرانس در این باره نیز پذیرفته شد و قرار شد در پایان ۲۰۱۲ در هلستینکی، برگذار شود. اما امریکا با عقب کشیدن زیرا بر این نظر شدند که موفقیت آمیز نخواهد شد. ۵ عضو دائمی شورای امنیت که خود نیز قدرتهای اتمی هستند، در ایجاد منطقه خالی از سلاح کشتار جمعی، متهد می‌شدند. یک جتر اتمی تمامی نیز امنیت کشورهای منطقه را می‌باید تضمین کرد تا که تمامی کشورها از امنیت خود مطمئن شود. هر گاه کشوری تعهدهای خود را نقض می‌کرد، مجازاتهای اقتصادی و بسا نظامی او را ناگزیر می‌کرد، به تعهدهای خود عمل کند. دیپلماتهای غربی می‌گویند اسرائیل هرگز زیر بار نمی‌رود. من پاسخ می‌دهم: شروع کنیم، ضمانت‌ها را بدهیم. آنگاه اسرائیل می‌آید و گفتگو می‌کند. ۱۱ سال گفتگو با ایران هنوز به جانی نرسیده است. راه حل پیشنهادی ما کارساز تر است.

انقلاب اسلامی: ۱ - سیاست دولت آل سعود اتحاد با اسرائیل و محافظه کاران جدید است. ۲ - سخن این سعود به روزولت، رئیس جمهوری امریکا در دوران جنگ دوم را ترکی باز می‌گوید. حال آنکه تاریخ می‌گوید ایجاد جامعه یهودیان در فلسطین، بخشی از توافقی بوده که به ایجاد دولت اسرائیل انجامیده است. ۳ - سعودیها برای گفتگو درباره مسئله اتمی ایران نیاز ندارند عضو هفتم گروه گفتگو کننده باشند، نیاز دارد به شناختن حقوق ایران در منابع مشترک و اراده زندگی در حسن همزیستی با همسایه خود و مراجعه نکردن به اسرائیل و امریکا و رشوه دادن به این و آن قدرت اروپائی و آسیائی.

وقتی هاشمی رفسنجانی اعتراف می‌کند که چون نمی‌توانستیم بجنگیم، چاره جز تسلیم داشتیم:

◀ در ۲۶ آذر ۹۲، در رفسنجان، در سال روز درگذشت امام جمعه رفسنجان، هاشمی رفسنجانی گفته است: «خدا کمک کرد و تحریم‌های جدید اعمال نشد و بعضی‌ها فکر می‌کنند ما بودیم که این شرایط را به وجود آوردیم، اما اینطور نیست و مردم آگاهی زیادی دارند و فهمیدند در شرایط بدی قرار داریم با باید تسلیم شویم و یا جنگ را بپذیریم. جنگ هم از نوع جنگ با عراق نیست. به میدان آمدند و آن کسی را که می‌خواستند انتخاب کردند و الان اعتدال در کشور ما حاکم است».

سخن هاشمی رفسنجانی واجد اطلاعات بسیار مهمی است:

۱- در خرداد ۱۳۹۲، رژیم ولایت مطلقه فقیه در بن بست «تسلیم یا جنگ» بوده است. به سخن دیگر، خامنه‌ای بلحاظ سیاسی و اقتصادی، راه پس و پیش را بر رژیم بسته بوده است.

۲- ادعای او این است که «مردم به میدان آمدند» و بر کشور «اعتدال» حاکم است. اما اگر از او پرسیده شود بلحاظ رابطه با قدرتهای تحریم کننده، چه چیز عوض شده است، مگر نه روحانی گفت خزانه خالی است و حتی پول برای پرداخت حقوق کارکنان دولت نداشتیم؟ پاسخی جز این ندارد و گفته است که مردم به میدان آمدند و الان اعتدال در کشور ما حاکم است. به سخن دیگر، چون مردم به میدان آمدند، خطر جنگ منتفی شد و تسلیم پذیرفته شد. بدین قرار، هاشمی رفسنجانی سخن عباسی را به زبان دیگری تکرار می‌کند:

۳- عباسی، رئیس پیشین آژانس بین‌المللی انرژی اتمی گفت: اگر جلیلی حاضر می‌شد یکدهم امتیاز هائی را بدهد که بنا بر توافق ژنو داده شده است، رئیس جمهوری بود. باوجود این، تفاوت مهمی میان این دو سخن وجود دارد و آن این است که جلیلی مأمور به امضای تسلیم نامه نبوده است. چرا؟ زیرا:

۴- در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۳، یعنی ۱۱ ماه پیش از اعتراف هاشمی رفسنجانی، بنی صدر در مصاحبه با رادیو عصر جدید گفته بود که بنا بر اطلاعاتی که به او رسیده است، خامنه‌ای وارد گفتگوهای محرمانه با امریکا شده و منتظر است احمدی نژاد را مرخص کند و مسئله اتم را حل کند. مأمور او در گفتگو با امریکا، علی اکبر ولایتی بود.

واپسین اطلاع منتشره توسط لیبراسیون در باره گفتگوهای محرمانه نماینده خامنه‌ای با نماینده اوباما، چندمین اطلاعی است که منتشر می‌شود و دال است بر صحت و دقت اطلاعی که به بنی صدر رسیده بود. اطلاعاتی منتشره تصدیق می‌کنند که احمدی نژاد از مسئله اتم و گفتگوهای محرمانه - ولو صالحی، وزیر خارجه او نیز در آن شرکت داشته است - کنار گذاشته شده بود. بدین قرار، خامنه‌ای پاس از آن که بجران را تا شکست ادامه داده خود را ناگزیر دیده است از سر کشیدن جام زهر. احتیاج داشته است به «رئیس جمهوری» که «اعتدال را بر کشور حاکم کند»، یعنی تسلیم نامه را امضاء کند بی آنکه به پای خامنه‌ای نوشته شود. در این جا است، که هاشمی رفسنجانی «ندی آخوندی» بکار می‌برد و تسلیم را به پای خامنه‌ای می‌نویسد:

۵- او می‌گوید در این «انتخابات» رهبری فرمودند رأی مردم حق الناس است. یعنی این که کاری را که در انتخابات ۸۸ کرد تکرار نکرد (این معنی مورد توجه ارگانهای تبلیغاتی خامنه‌ای شده و به خاطر برزبان آوردنش، به او اعتراض کرده‌اند). محمد رضا خاتمی نیز گفته است: به ما گفتند کاری که در انتخابات ۸۸ شد در این انتخابات تکرار نخواهد شد. بنا بر این، هم «اصلاح طلبها» هم ناطق نوری - نزدیک به ظهر جمعه ۲۴ خرداد، گفت می‌دانند چه کسی انتخاب می‌شود - می‌دانستند که قرار است اسم روحانی از صندوق بیرون بیاید. از ۸ نامزد، هیچ کدام دیگر نمی‌توانستند هم تسلیم را امضاء کنند و هم تسلیم شدن به پای خامنه‌ای نوشته نشود.

علاوه بر این، هاشمی رفسنجانی، چند نوبت تکرار کرد که رهبری دهان مخالفان توافق ژنو را با حمایت از کار روحانی و ظریف بست.

۶- باوجود این همه، تناقض آشکاری در سخن او، وجود دارد که نمی‌تواند واقعیت را بیوشاند:

۱/۶. تعیین خطوط سیاست خارجی و اقتصاد کشور با «رهبر» است. در هر دو مورد، احمدی نژاد، خود را از مسئولیت مبرا کرد زیرا دستور رهبر اجرا شده است. در مورد اتم به صراحت گفت که در آن



دخالتی ندارد. پس کسی که ایران را در مدار بسته تسلیم یا جنگ فرار داد، جز خامنه‌ای نبود و نیست. حال اگر مردم کشور وارد میدان شده‌اند، از چه رو مسئول وارد کردن صدها میلیارد دلار زبان به کشور و فرار دادن ایران در چنین مدار بسته‌ای، همچنان ولایت مطلقه دارد؟ ۲/۶ از سخنان متناقض هاشمی یکی دیگر این است که می‌گوید ولایت فقیه بن بست را می‌گشاید و رهبر بن بست را گشود. اما هم او گفته است ایران در بن بست تسلیم و جنگ بود. پس «رهبر» بن بست را بوجود آورده است. پس، اولاً بن بست ساز بن بست گشا نمی‌شود و نفس وجود بن بست می‌گوید که رژیم سالم نیست. زیرا دولت حقوقمدار بن بست نمی‌سازد. سخن او تناقض دیگری دربر دارد: اگر خامنه‌ای بن بست را گشوده است، پس آمدن مردم به صحنه، چه اثری غیر از امضای تسلیم از ترس جنگ می‌توانسته است داشته باشد؟ تناقض گویی او واقعیتی را عیان می‌کند، «مردم اجازه یافته‌اند یکی از ۸ نامزد رهبر را برای امضای تسلیم نامه، «انتخاب» کنند!»

۳/۶ بدین سان، مدار بسته بد و بد تو برجا است، مردمی که از بیم جنگ تن به تسلیم می‌دهند، از این پس، هم باید در شرائط تسلیم زندگی کنند و هم سایه شوم جنگ بر سر آنها است و هم تحت رژیم ولایت مطلقه فقیه سر برند. چنانکه سناتورهای امریکائی می‌گویند برغم تهدید اوباما که مصلوبه کنگره را وگوش می‌کند، طرح مجازاتهای جدید را تصویب خواهند کرد. هر گاه چنین کنند، بنا بر طرحی که قانون می‌شود، در صورت حمله اسرائیل، امریکا می‌باید از اسرائیل حمایت کند. حل تناقض به این است که مردم وارد میدان شوند برای خلع ید از خامنه‌ای و مافیاهای نظامی - مالی و استقرار ولایت جمهور مردم و بنای جمهوری شهروندان.

محافظة کاران جدید همچنان می‌کوشند مانع از توافق نهائی ۱+۵ با ایران بگردند:

انقلاب اسلامی: مقاله را پل پیلاز، تحلیل‌گر امریکائی، در ۱۰ دسامبر، پیش از تهیه شدن طرح مجازاتهای جدید توسط سناتورهای دریافت کننده «کمک مالی» از لابی اسرائیل، انتشار داده‌است و نقش محافظه‌کاران جدید را در جلوگیری از رسیدن به توافق نهائی برسر مسئله اتمی ایران را توضیح می‌دهد:

● محافظه کاران جدید، با متحدانشان در کنگره و ارگان‌ها، واشنگتن پست، همچنان مصممند مانع از نزدیک شدن امریکا با ایران بگردند. اصرار دارند باید با رهبران رژیم ایران بنا بر مقابله باشد: داوید ایگناتیوس، در واشنگتن پست، سنجش افکاری را که Pew Research Center انجام داده‌است، بررسی می‌کند. بنا بر آن، نزدیک به ۵۰ درصد مردم امریکا بر این باورند که امریکا نمی‌باید به امور جهان پیردازد و باید به حل و فصل مسائل خود مشغول باشد. مؤسسه سنجش کننده می‌گوید از چند دهه بدین سو، این بالاترین میزان تمایل امریکائیان به انزوا گزینی است.

ایگناتیوس، مسئله اتمی ایران را وسیله تفسیر و توجیه نتایج سنجش افکار می‌کند و می‌نویسد: پرزیدنت باراک اوباما می‌باید توافق کنگره و افکار عمومی را درباره توافق نهائی با ایران، بگام انجام، بدست بیاورد. و بنظر می‌رسد با مشکل روبرو خواهد شد.

● ایگناتیوس حق دارد زیرا بسیاری خرابکار و اشکال تراش وجود دارند که کار را بر کنگره، در موافقت با چنان توافقی بس مشکل می‌کند. او در باره نتیجه دیگری از سنجش افکار که، بنا بر آن،

امریکائیان با جنگ با ایران مخالفند، می‌نویسد: «مردم جنگ نمی‌خواهند اما بنظر نمی‌رسد رشته درازی از باهم شدن و برهم شدنهای دیپلماتیک را نیز بخواهند.»

● در صفحه عقاید واشنگتن پست، به ستون دیگری مراجعه می‌کنیم، نوشته ژرژ ویل را می‌یابیم. او به کتاب جدید کنت پولاک در باره ایران پرداخته است. این دومین نوشته او از هفته پیش بدین سو، در باره این کتاب است. ویل و پولاک در باره دو امر بسیار مهم که به مسئله اتمی ایران مربوط می‌شود، نظر داده اند. امر اول این که فکر بکار بردن نیروی نظامی برای حل این مسئله، اشتباه و دست زدن به این کار فاجعه بیار می‌آورد. امر دوم این که اگر قرار بر این باشد که ایران هرگز بمب اتمی نسازد، باید به رها کردن این کار مجبور شود. من خود بر این نظرم که روش متقاعد کردن کارساز است و در باره‌اش نوشته‌ام.

در عوض، ویل بر این است که هرگونه امکان دستیابی به توافق با ایران برسر برنامه اتمی این کشور، از راه مسالمت آمیز، را باید رها کرد. حق این است ویل به جا خاطر نشان می‌کند که پولاک کتاب خود را پیش از توافق اولیه ژنو، انتشار داده است. او پیش‌گویی منفی خویش را به سه طریق اظهار کرده است: ۱- او از همان طرز فکر غلط پیروی کرده است که، بنا بر آن، رهبران ایران می‌خواهند بمب اتمی بسازند و اگر بخواهیم این بمب را نسازند، می‌باید مجبورشان کنیم. این برداشت غلط از مقاصد ایرانیان است. چرا که نه تنها مدرکی بر وجود قصد تولید این بمب بدست نیامده است و آنان تصمیمی نیز نگرفته‌اند، بلکه رهبران ایران خواهان رابطه عادی تری با غرب - و داشتن یک برنامه اتمی بطور دائم صلح آمیز - نیز هستند و چنین رابطه‌ای را بر داشتن بمب اتمی بس ترجیح می‌دهند. این طرز فکر، بنا بر این می‌گذارد که ایرانی‌ها بدترین تصمیم را گرفته‌اند.

۲- خطای دوم این است که بنا بر برداشت غلطی می‌گذارد که از موافقت دست یافتن به توافق کامل در باره برنامه اتمی ایران، وجود دارد. راست است که ما هنوز از آن توافق بسیار دور هستیم. اما علت آن این نیست که عبارات بقدر کافی روشنی برای انشای توافقی که هم منافع غرب و هم منافع ایران را بیان کنند، وجود ندارند. بعکس، مشکل اصلی سخت سرانی هستند که با هرگونه توافق امریکا با ایران مخالف هستند. اینان هم در ایران و هم در خارج از ایران و بخصوص در خارج از ایران هستند.

این راست است که مخالفان با توافق، قوی و سخت سر هستند و هر چه بتوانند برای جلوگیری از انجام آن می‌کنند. اما مخالفت اینان را می‌توان خستی کرد. این مخالفان کم عده و عده هستند و، در اساس، تشکیل می‌شوند از حکومت اسرائیل و محافظه کاران جدید و بخشی از اعضای اکتگره (دولت سعودی و شیخ‌ها را از قلم انداخته است) که به دشمنی ابدی فائند با دولت‌هایی از دولتهای خاورمیانه که قوای تاریکی و شر می‌خوانند و بخلاف ویل، معتقد به جنگ با آنها نیز هستند.

در برابر این نیروی مخالف، رئیس جمهوری و حکومتی قرار دارد که در این باره و درباره دیگر مسائل خارجی، محکم ایستاده و خود را مصمم نشان داده است. در بسیاری از مسائل داخلی امریکا نیز او چنین رفتار کرده است. افزون بر این، افکار عمومی نیز مخالف اقلیت کوچک است. ایگناتیوس با همانند کردن کنگره با افکار عمومی، خود را می‌فریبد. سنجشهای افکار نشان می‌دهند که دو سوم مردم امریکا با حل مسئله اتمی ایران از راه دیپلماسی موافق هستند. دو سوم امریکائی‌ها جنگ را نمی‌خواهند.

۳- خطای سوم این است که واقعیت در منطقه را جز آن می‌بیند که هست و یک

آینده سوخته؟

خاورمیانه ذهنی را پایه قرار می‌دهد برای بحث در باره برنامه اتمی ایران و پیشنهاد راه و روش. منطقه واقعی اینست که، در آن، ایران کشوری است که سلاح هسته‌ای ندارد اما اسرائیل سلاح هسته‌ای دارد. و همه، هم پولاک و هم ویل و هم باراک اوباما و هم اغلب اسرائیلی‌ها و سعودیها و حتی رهبران ایران می‌خوانند منطقه خاورمیانه خالی از اسلحه اتمی باشد.

اما برای این که در منطقه خلع سلاح هسته‌ای بعمل آید، می‌باید مرزهای دشمنی و نزاع که امریکا مشکل می‌تواند مهارشان کند، از میان برخیزد. این است که باید بار دیگر به «باهم و برهم بودنهای دیپلماتیک» (قول ایگناتیوس) بازگردیم. اما باهم و برهم بودنهای بخاطر ماندن در این سو و آن سوی خط نزاع است. هر طرف می‌خواهد اراده خود را به طرف مقابل تحمیل کند. و عمل کردن برای این که دو طرف سودبرد ممنوع است. باید از این موقعیت خارج شد تا که از باهم و برهم بودنها نیز آسود.

● توافق با ایران برسر مسئله اتمی، قدم بزرگی است برای بیرون رفتن امریکا از این تکنوا و بدست آوردن آزادی عمل بزرگی در بکار بردن دیپلماسی برای حراست از منافع خود. این آزادی عمل به امریکا امکان می‌دهد با دولتهای مختلف، برسر مسائل مختلف، بروفق منافع ملی امریکا، کار کند.

انقلاب اسلامی: در همین ایام، چرک یک افتضاح قدیمی، ایران گیت باز سرباز کرده است و گسیل جاسوسی به ایران و دستگیر شدنش توسط رژیم، افتضاح دیگری از افتضاحهای سیا را برملاء گردانده است. بر این دو افزوده می‌شود افتضاح اسلحه شیمیایی موجود در دست مخالفان مسلح رژیم اسد:

لویسنون، امریکائی «گم شده»، و ربط گم شدنش دور زدن تحریمها!؟

انقلاب اسلامی: از سالها پیش، یک امریکائی که می‌گفتند عضو بازنشسته اف بی ای بوده و در ایران «ناپدید» شده است، مسئله‌ای از مسائل فی‌مابین رژیم و امریکا بود. امریکا او را مطالبه می‌کرد و رژیم از وجودش در ایران اظهار بی‌اطلاعی می‌نمود. نام او روبرت لویسنون بود و حالا معلوم می‌شود به مأموریت از سوی سیا به ایران رفته بوده است. این شخص درباره ثروت سران رژیم، از جمله هاشمی رفسنجانی تحقیق می‌کرده است. مأموریت او سر در آوردن از چند و چون دور زدن تحریمها و شبکه آن که هم‌عنان با شبکه فساد، بوده است:

اطلاعات مهم در باره ناپدید شدن یک جاسوس و یک افتضاح که سیا ببار آورده است:

مطالعه را میر باری انجام داده و در ۱۳

دسامبر ۲۰۱۳، انتشار داده است. نوشته او اطلاعات مهمی را در بردارد:

● لویسنون، هر کسی نیست. او افسر اف بی آی و کارشناسی بود که درباره «جنایت سازمان یافته» روس تحقیق می‌کرد. در اوائل سال ۲۰۰۷، در ژنو، در هتلی، نشسته بود و باتگرانی به مأموریت محرمانه‌ای فکر می‌کرد که بخاطرش می‌باید به ایران می‌رفت. او در نامه‌ای به دوست خود نوشت: «در ۱۰ مارس، من پنجاه و نهمین ساله می‌شوم. در زندگی خود دیوانگی‌هایی کرده‌ام. اما حالا از خود می‌پرسم، با داشتن زن و ۷ فرزند چرا باید خود را به چنین مهلکه‌ای بیاندازم؟ من نمی‌خواهم به جانی بروم که در این سن، خواستار رفتن به آنجا نیستم». در حقیقت، تأمین مطالبه می‌کرده است.

● از زمان ناپدید شدنش در ۲۰۰۷، مسئولان امریکائی، اصرار دارند که لویسنون، بعنوان کار آگاه خصوصی، برای تحقیق درباره قاچاق سیگار، به ایران رفته است. اما در واقع، او مأمور سیا بوده و حکومت امریکا از مأموریت او آگاه شده است. به دنبال افشای مأموریت جاسوسی بدون اجازه‌ای که به او داده شده است، سه مقام سیا شغل خود را از دست دادند و برای سیا اقتضای بیار آمد.

● نیویورک تایمز از مأموریت لویسنون آگاه شد. و کیل او ایملهایش را در اختیار این روزنامه گذاشت. اما برای آن که جان لویسنون بخطر نیفتد، آنها را انتشار نداد. آسوشیتد پرس، در ۱۲ دسامبر، مأمور سیا بودنش را فاش کرد. بعد از آن بود که خانواده او به نیویورک تایمز گفتند مانعی برای انتشار مدارک نمی‌بینند.

● مقامات ایران همواره گفته‌اند و باز می‌گویند از سر نوشت لویسنون اطلاع ندارند. اما مقامات ارشد حکومت امریکا، بطور خصوصی، می‌گویند بر این باور هستند که ایرانی‌ها او را جاسوس می‌دانند و توسط گروهی از مأموران رهبر جمهوری اسلامی، بسا سپاه، دستگیر شده است.

● آنچه از پرونده‌های کامپیوتری لویسنون و دهها مصاحبه مستفاد می‌شود، این است که او جاسوسی غیر معمولی بوده است. گرچه پیر اما کار کشته و مشتاق تحقیقاتی از آن نوع که سیا می‌طلبید، بوده و می‌خواست است در شمار دست اندر کاران باشد.

● حکومت امریکا و سیا او را به حال خود رها کردند. اما خانواده و دوستانش بر آن شدند بدانند او چرا به ایران رفته است. اما جز خانواده و دوستان، کسان دیگری که بخاطر فایده‌ای برایشان داشته، مشغول تحقیق در باره جزئیات رفتن او به ایران و سر نوشتش شدند. از این جمله‌اند کسانی چون سرکیس سواقانیان تاجر اسلحه و اولتک در پیاسگا، یکی از قدرتمندترین مردان روسیه.

در آخر سال ۲۰۱۰، وقتی خانواده نوار ویدئویی لویسنون را دریافت کردند، او در قیافه‌ای یافتند که بزحمت قابل شناسایی بود. لاغر شده بود. پیراهنش پاره و باره و در سلول زندان نشسته بود. او می‌گفت: برای پاسخ دادن به تقاضاهای گروهی که دستگیر کرده است، من نیاز به کمک حکومت امریکا دارم. خواهش می‌کنم به من کمک کنید. ۲۳ سال خدمت به امریکا مرا در خور این کمک می‌کند.

● لویسنون می‌توانست در اف بی آی بماند. اما در سال ۱۹۹۸ خود را بازنشسته کرد زیرا نیاز به پول داشت. او و همسرش کریستین، ۷ فرزند دارند و می‌باید هزینه‌های تحصیل آنها را می‌پرداخت. در اف بی آی، او کارشناس جانیهای سازمان یافته روس بود و استعداد بسیاری در تحصیل اطلاعات داشت... بعد از بازنشسته شدن، او برای چند مؤسسه کار آگاهی خصوصی کار کرد. بعد مؤسسه خود را ایجاد کرد و خانه خود را دفتر کارش کرد. اما تقلا می‌کرد به دستگاه دولت بازگردد. تا این که یک تحلیل گر سیا، به

اسم آن جابلونسکی، به او، در درآمدن به خدمت سیا، کمک کرد. هردو کارشناس جانیهای سازمان یافته روس و بایکدیگر دوست بودند. در ایملهایش، لویسنون او را «Toots» من می‌خواند و «Buck» امضاء می‌کرد.

● در سال ۲۰۰۶، خانم جابلونسکی، در یک گروه سیا کار می‌کرد که گروه تحقیق درباره فعالیت‌های مالی غیر قانونی کار می‌کرد. این گروه گزارشها درباره پول شویی و فساد بین‌المللی تهیه و در اختیار مدیریت سیا قرار می‌داد. بعد از ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سیا صدها مأمور خارجی را استخدام کرد. در اواسط سال ۲۰۰۶، خانم جابلونسکی به اطلاع داد که تصویب شده است که با قرارداد مشاورت امضاء شود.

به او گفته شد که گروه تحقیق در باره فسادهای مالی، علاقمند به کسب اطلاعات در باره چند کشور، بخصوص ایران و ونزوئلا است. در مورد ایران، تحلیل گران سیا می‌خواهند بدانند ایران چگونه تجربه را دور می‌زند و نیز اطلاعات می‌خواهد در باره مقامات ایران.

در طول ۹ ماه پیش از ناپدید شدنش، او قریب ۱۰۰ گزارش در باره کشورهای امریکای لاتین و اروپای مرکزی و شرقی، اغلب کشورهایایی که بعنوان کار آگاه خصوصی از آنها دیدار کرده بود، تحویل داد.

بعد از ناپدید شدنش، برخی از مقامات سیا ارزش گزارشهایش را زیر سؤال بردند. جابلونسکی و همکاران، دلیل به زیر سؤال بردن گزارشهای او را، رقابت میان دو بخش سیا، یکی بخش تحلیل و دیگری بخش عملیات مخفی، دانستند. جابلونسکی به او هشدار داد که باید مراقب رقابت موجود باشد و احتیاط کند دم به تله ندهد.

* مأموریت لویسنون به ایران:

● در برخی از نقاط دنیا، لویسنون، راه خود را بلد بود، از ایران هیچ نمی‌دانست و رؤسای او سخت علاقمند بودند او به مأموریت ایران برود. و او به ایران رفت. ایرا سیلورمن، روزنامه تکار NBC با داوود صلاح‌الدین، یک امریکائی که بعد از کشتن طباطبائی در واشنگتن، در ۱۹۸۰، به ایران رفت، ارتباط برقرار کرد تا مگر در باره لویسنون اطلاع کسب کند. سیلورمن صلاح‌الدین را در ۲۰۰۲ در تهران دیده بود. بخاطر تهیه شرح حالی او را دیده بود. صلاح‌الدین بسیاری از مسئولان رژیم را فاسد توصیف کرده بود. او بخصوص علی اکبر هاشمی رفسنجانی را کسی توصیف کرده بود که میلیونها دلار از ثروت نفت دزدیده و در کانادا، در بخش ساختمان، و بخشهای دیگر سرمایه گذاری کرده است. سیلورمن او را با لویسنون در ارتباط قرار داد.

● لویسنون به تورتو در کانادا رفت تا بینهد بولهای هاشمی رفسنجانی چگونه بکار افتاده‌اند. در آنجا، با تاجری به نام بوریس بیرشتین، اهل لیتوانی، ملاقات کرد. او با ایرانیانی چند سرو کار می‌داشته است. نام او در فهرست سیا از کسانی که در جنایت سازمان یافته روس شرکت داشته‌اند، ثبت بود. او انکار می‌کرد شرکتی در اینگونه جنایتها می‌داشته است. وجود او در فهرست، ورود او را به امریکا مشکل می‌کرد. لویسنون به او گفت در ازای دادن اطلاعات، اجازه ورود او را به امریکا می‌گیرد.

کمی بعد، بیرشتین اجتماعی با ایرانیان، در هتلی در استانبول، ترتیب داد. آنها در کار خرید موادی بودند که در صورت تقویت تحریمها، برای ایران اساسی بودند. در ازای قیمت، نفت را به قیمت ارزان می‌دادند. لویسنون، در دسامبر ۲۰۰۶، گزارش دقیقی از این گردهمایی و روش کار ایرانی‌ها به سیا داد که «کار واقعا بزرگ» ارزیابی شد. خانم جابلونسکی گفت کار عالی بود همه آن را ستودند. اما فعلاً پولی در کار نیست. وقفه‌ای در کار

در صفحه ۹



باید و به انتظار رقم بزرگ نشستن.

● باوجود این، لویسون به تهیه و تسلیم گزارش ادامه داد. در فوریه ۲۰۰۷، او گزارش مهمی را ارائه کرد که دلیل اصلی مأمور شدنش به ایران شد. او نوشت که به دوپی می رود تا در باره مواردی تحقیق کند که به سیا مربوط نمی شوند. از جمله، قاچاق سیگار و امیدوار است در جزیره‌های نزدیک به دوپی کسی را ملاقات کند که مدعی است از سازو کار پول شونی مقامات ایران اطلاع دارد. در این فاصله، سیلورمن ترتیب ملاقات لویسون و صلاح‌الدین را در هتل مریم در جزیره کیش می داد. او به لویسون ایمیل فرستاد که شخصی مورد نظر ما می آید و او مشکلی برای خود و شما نمی بیند. می گوید در حال هتل، با کلاه بره سیاه بر سر منتظر او خواهد بود. لویسون گفت خواهان دیدار به این شخص است و این دیدار، به دیدار در فیلم کازابلانکا می ماند.

در ۸ مارس ۲۰۰۷، ساک کوچکی را برداشت و با هتل هم تصفیه حساب نکرد زیرا قرارش این بود که روز بعد بازگردد. روز بعد، سیلورمن هیچ اطلاعی دریافت نکرد. ۱۰ مارس، سال روز تولد لویسون شد و از او خبری نشد.

● سیلورمن دیوانه وار در جستجوی لویسون بود. صلاح‌الدین نخست به او گفت: ناگهان سر و کله پلیس پیدا شد و لویسون را برای باخود برد. فردای آن روز گفت: لویسون هم اکنون رفت به فرودگاه.

چند روز بعد، صلاح‌الدین گفت: مقامات ایران لویسون را به تهران آورده‌اند برای بازجویی از او. باید همه آرام باشند. تا مسئله در اول کار حل شود. سیلورمن ناراحت شد از این که قضاوت نادرستی نسبت به صلاح‌الدین داشته است. افزون بر این، او هرگز فکر نمی کرد که بدون تصویب سیا لویسون به ایران برود. خانواده او زود فهمیدند که اف بی آی و سیا هیچ علاقه ندارند به کار او بپردازند. سیا دلایل بسیار داشت برای مخفی کردن رابطه خود با لویسون از افکار عمومی و دیگر سازمانهای دولتی. دیرتر، خبر ناپدید شدن لویسون درز پیدا کرد و منتشر شد.

● در مارس ۲۰۰۸، یک سال بعد از ناپدید شدن لویسون، همسر او به اجتماعی مرکب از اعضای اف بی آی و سیا دعوت شد و برای اولین بار، این دو سازمان، به او گفتند: شوهرش برای سیا کار می کرده است. کمی بعد، دو مأمور سیا خانم لویسون و آقای مک گی را ملاقات کردند و بنام سیا از خانواده او پوزش خواستند.

● مک گی می گوید مقامات سیا گفته‌اند که تحقیقی گویای چگونگی دوزدن تحریم ها دریافت کرده‌اند. سیا از پیش می دانست که لویسون به ایران می رود. با این همه، سیا از خانم جابلونسکی و آقای سامپسون و یا مقام ارشد دیگر که در جریان سفر او به ایران بوده است، خواست میان استعفاء از سیا و برکنار شدن انتخاب کنند. خانم جابلونسکی می گوید او از استعفاء خودداری می کند در نتیجه برکنار می شود.

● در سال ۲۰۰۸ که مک گی به سیا روشن می گوید آماده است سیا را تحت تعقیب فرار دهد، سیا پذیرفته است مبلغ ۲ میلیون و ۲۵۰ هزار دلار به همسر لویسون بپردازد. خانم جابلونسکی می گوید سیا دروغ می گوید او هرگز نمی دانسته است که لویسون می خواهد به کیش برود. سیا او و دو تن دیگر را قربانی کرد تا مگر آبروی خود را حفظ کند.

* جستجوی سرسری لویسون ناپدید شده:

● دانسته نیست که آیا لویسون زنده است یا خیر. خانواده و دوستان و حکومت امریکا سالها است سعی می کنند او را پیدا کنند. نخست، مک گی و سیلورمن و یک عضو بازنشسته اف بی آی، به اسم لاری اسوینی، جستجوی او را آغاز کردند. آنها را با سرکیس سوفانایان، تاجر سابق اسلحه، در ارتباط قرار می دهند. او به «تاجر مرگ»

آینده سوخته؟

ایران نمی داند او کجا است اما برای یافتن او کمک می کند.

● روز پنج شنبه، خانواده لویسون نامه‌ای از آسوشیند پرس دریافت کرد. نامه اطلاع می داد که خبرگزاری در ساعات آینده، گزارشی را منتشر می کند حاکی از این که لویسون برای سیا کار می کرده است. و خانواده او از حکومت اوپاما استمداد کردند...

حلقه برگردن رژیم تنگتر می شود: دور زدن تحریمها

کارزار مبارزه با فساد در ترکیه، سخت گرفته است. یک ایرانی و سه فرزند

سه وزیر حکومت اردوغان دستگیر شده‌اند. ماهه آن یک نزاع سیاسی است میان فتح‌الله کولن، یک مرد مذهبی ترک که در امریکا

است اما در ترکیه نفوذی بسیار دارد. روزنامه وطن می نویسد رقابت میان دو

گرایش است. حکومت اردوغان ضعف خود را آشکار کرد. زیرا یا ندید برایش دام

گسترده‌اند و یا دید و باوجود این، در آن، افتاد. در هر دو حال، ضعف خود را نمایان

کرد. بدتر این که وزیر کشور -فرزندش به اتهام فساد دستگیر شده است -مقامات

پلیس ترک را که دستگیری بیش از ۶۰ تن را سازمان دادند، برکنار کرد. بازارگر

حکومت خبر نداشت که پلیس طرح دستگیرها را ریخته است و بعد از اجرا از

آن آگاه شد و نتوانست مانع کار پلیس شود، بی خبری یا ناتوانی دلیل ضعف او

هستند. عملیاتی به این وسعت قابل تصور نبود

اگر جنگ میان حزب عدالت و رفاه به رهبری اردوغان و شبکه گسترده کولن

چنین گستره‌ای را پیدا نمی کرد. از زمانی که حکومت اردوغان برسر کار است،

کولن و شبکه او هیچ گاه حساسیتی نسبت به فساد ابراز نکرده بودند. شبکه کولن که در

دستگاه قضایی و پلیس ریشه و شاخ و برگ گسترده دارد، هیچ گاه نتوانسته بود این دو

درباره فساد تحقیقی انجام دهند. تنها در ۱۷ دسامبر بود که آگاه شدیم شبکه کولن

پرونده‌های فساد افراد شاخص حزب عدالت و رفاه را آماده کرده است.

● از کسانی که دستگیر شده‌اند، یکی هم مدیر بانک هالک (که واسط ترکیه و ایران

است باوجود تحریمها). بدین خاطر، روزنامه بوگون (امروز) دستگیرها را توطئه

بین‌المللی می خواند که اسرائیل نیز در آن نقش دارد. در کنسوری مثل ترکیه،

پرونده‌های فساد همچون سلاح بکار می روند. اما این بار، دستمایه یک توطئه

بین‌المللی شده است. در ۲۱ دسامبر ۲۰۱۳، اردوغان سفیرانی

که در به راه انداختن این کارزار شرکت دارند را تهدید به اخراج از ترکیه کرد.

وسائل ارتباط جمعی ترک و اروپایی تهدید او را متوجه دو سفیر دانستند: یکی

سفیر امریکا و دیگری سفیر اسرائیل. سفیر امریکا، فرانسیس ریکسیاردون، برای

همتهای اروپایی خود شرح داده است چگونه رژیم ایران و شبکه‌ای از توکها، در ترکیه پول شونی می کنند و تحریمها را دور می زنند. اسرائیل نیز ناراضی خود را از نقش بانک هالک در دور زدن تحریمها توسط ایران، ابراز ناراضی کرده است.

● اینک می دانیم که از سال ۲۰۰۶، سیا از

چگونگی دوزدن تحریمها توسط رژیم ایران و از طریق ترکیه آگاه بوده است. از آن زمان بعد، عملیات پول شونی و

دوزدن تحریمها را، آلوده به فساد که اندازه نمی شناسد، سیا همچنان زیر نظر داشته است. پرونده‌هایی که شبکه کولن

تهیه کرده است، فرصتی فراهم آورده‌اند برای ضربت وارد کردن هم بر حکومت

اردوغان و هم به رژیم ولایت فقیه و بافایهای نظامی -مالی. تحریم ۱۸ شرکت

و شخص ایرانی که از کانهای تبلیغاتی خامنه‌ای همچنان درباره آن و «عهد

شکنی» امریکا می نویسند و می گویند، گویای گستردگی عملیات پرچیدن بساط

پول شونی و «دوزدن تحریمها» است که رژیم ولایت فقیه گسترده است.

خوانندگان، لابد، در باره ایرانی دستگیر شده در ترکیه و پول شونی (دست کم ۱۰

میلیارد دلار) و دور زدن تحریمها، خواننده و شنیده‌اند. در سایت انقلاب اسلامی نیز در

این باره، گزارشهای انتشار یافته‌اند. این، گزارش را گوناگون از نظر خوانندگان

می گذرانیم: یک سر فساد (دور زدن تحریمها و پول

شونی) در تهران و بانک زنجانی است. و سر دیگرش، در ترکیه، علی رضا ضراب

است که با یک خواننده ترک بنام ابرو گوندش، که ۱۰ سال از او بزرگ تر است،

ازدواج کرده است. در ظاهر بخاطر علاقه به یکدیگر و در باطن برای ایجاد شبکه

خانوادگی پول شونی و دور زدن تحریمها. و

● در سال ۲۰۱۲ و در جریان توقیف یک محموله طلا که قرار بود برای شرکت

سوربنت متعلق به بانک زنجانی به ایران منتقل شود، توسط پلیس بازرجویی

شده است. بنوشته روزنامه حریت، پرونده‌ای که دادستانی جرائم مالی ترکیه تشکیل داده،

سه بخش دارد که بخش اصلی آن به ضراب مربوط است. او علاوه بر انتقال پول

به ایران، به برد اخت رشوه به بستگان مقامات حکومت متهم است. ضراب اهل

تبریز است و علاوه بر طلا، در حوزه بورس و آهن هم فعالیت می کند. کارخانه فولاد

تیکمه داش در تبریز و کشتی‌سازی روبال در استانبول از دیگر دارایی‌های خانواده

ضراب هستند. از قرار، ضراب به پسران این سه وزیر، از

طریق بانک خلق ترکیه، رشوه داده است. این پسران نیز در شبکه پول شونی و

دوزدن تحریمها شرکت داشته‌اند. اتهام ضراب این است که با تاسیس ۱۱ شرکت

ضراب، عملیات پولشویی گسترده‌ای را به مقصد ایران مدیریت و هدایت کرده

است. پرونده دیگری، مربوط به هواپیمایی است که سال گذشته در

فرودگاه آتاتورک به زمین نشست و از داخل آن یک و نیم تن طلا از کشور غنا به

مقصد ترکیه کشف شد. به نوشته روزنامه زمان ترکیه، مجموع اتهامات مالی مطرح شده درباره ضراب به ۸۷ میلیارد یورو

می رسد. بر اساس این گزارش، این مبلغ در طول چهار سال جابه‌جا شده و ۴۰ درصد آن متعلق به دولت ایران بوده و

ضراب موفق شده با همکاری بانک ملی ایران، نقل و انتقالات گسترده مالی در کشورهای مختلف انجام دهد، نقل و

انتقالاتی که عمدتاً برای دور زدن تحریم ها از آن استفاده شده است. ضراب توسط بانک خلق ترکیه به فرزندان وزیران رشوه داده است. این بانک پیش از این به دلیل نقض تحریمها و ارسال طلا به ایران در مقابل دریافت نفت، تحت نظر قرار داشت.

● باز مطبوعات ترک خبر می دهند که در طول یک سال گذشته، ضراب ۱۰ میلیارد دلار را به صورت پول و طلا به ایران منتقل کرده است. برای انجام این کار، دهها میلیون دلار رشوه پرداخت کرده است.

● بانک زنجانی طرف مالی رضا ضراب است. سال گذشته، مطبوعات ترکیه عکس‌هایی از یک هواپیمای را منتشر کردند که حامل چمدان‌های طلا از ایران به ترکیه بود. فرستنده بانک زنجانی بود.

روزنامه حریت می نویسد: این طلاها متعلق به رضا ضراب بود و با پرداخت یک و نیم میلیون دلار به سیاسیون ترکیه و با جعل سند آزاد شده است. قاچاق چندین تن طلا از ترکیه به امارات و ایران هم از جمله فعالیت‌های او در چند سال گذشته بوده است.

● بانک زنجانی، جوانی که با رانت بانک مرکزی و به ادعای خودش در دوران سرکازی روزی ۱۷ میلیون تومان در آمد داشته است، در حکومتی که خود را پاک‌ترین حکومت تاریخ می خواند، رانت‌هایی چنان بزرگ به جیب زده است که اینک، دارایی‌هایش از اندازه بیرونند. بانک زنجانی و شبکه او متصل است به شبکه مخفی خامنه‌ای. یادآور می شود در گزارشها که وبکیلیکس انتشار داد، گزارشهایی نیز درباره ثروت مخفی خامنه‌ای و سرمایه‌گذاری او در افریقای جنوبی و کشورهای دیگر بود.

به این ترتیب، عرصه بر رژیم ولایت فقیه فیه بازهم تنگ تر می شود. با بر ملاحظه هویت شغلی لویسون، مأمور سیا، پرده کنار رفت و یک رشته رویدادها قابل مشاهده شدند: تحریم ۱۸ شخص و شرکت و طرح مجازاتهای جدید که ستانورهای

امریکایی تهیه کرده‌اند و نقشه مبارزه با فساد ترکیه و پلیس ترکیه و قاضی، بی آنکه

حکومت از آن بو ببرد، ناگهان، به اجرا گذاشته‌اند. ضربه مشترک امریکا و اسرائیل

به حکومت اردوغان و رژیم ولایت فقیه. امریکا و اسرائیل رژیم ولایت فقیه را

به بن بست تسلیم می‌رانند. نخست در شیخ نشین‌های خلیج فارس و سپس در

فیرس و اینک در ترکیه، شبکه فساد و دور زدن تحریمها بر چیده می‌شود.

از چه رو ماجرای «ناپدید» شدن جاسوس سیا، بشکل

یک افتضاح، مسئله روز شد و چرا نشانه کوچکی از

باز شدن یخ روابط است؟

در ۱۹ دسامبر ۲۰۱۳، استراقتور، گزارش - تحلیلی در باره روبرت لویسون و ماجرای

رقتن و «ناپدید» شدنش در ایران و مشکلی که در روابط امریکا با رژیم موجود آورده،

انتشار داده است: موضوع روز شدن ماجرای رقتن روبرت

● لویسون، شهروند امریکایی، به ایران گویای علامتی، ولو کوچک، از باز شدن یخ روابط

میان واشنگتن و تهران است. مرضیه افضم، سخنگوی وزارت خارجه ایران، در

کنفرانس مطبوعاتی ۱۷ دسامبر، گفت: لویسون دیگر در ایران نیست. او گروانی

دولت ایران را از سر نوشت ایرانیان دستگیر شده در امریکا اظهار کرد. سخن او علامت آن است که مبادله زندانیان، موضوع

گفتگوهای دو طرف خواهد شد. ایران دولت امریکا را مسئول زندانی شدن چندین ایرانی در امریکا می‌داند.

یکچند از آنها می‌توانند با لویسون مبادله شوند. امریکا و ایران همچنان در حال

گفتگو برای حل مسئله اتمی ایران هستند. بموازات، بسا مبادله زندانیان دو طرف نیز، موضوع گفتگو است.

● از سال ۲۰۰۷ که لویسون، مأمور پیشین اف بی آی، در ایران ناپدید شده است،

بنا بر فرصت، مورد او، در مطبوعات امریکا و ایران، موضوع روز می‌شد. اما این بار، در

۱۲ دسامبر ۲۰۱۳، آدام گلدمن، کسی که در باره لویسون و رفتنش با ایران تحقیق می‌کرد، مقاله‌ای در واشنگتن پست انتشار

داد. بنا بر نوشته او، لویسون، برای سیا کار می‌کرده و از سوی سیا، برای جاسوسی به

ایران فرستاده شده است. مقاله به زندگی او و مأموریتش در ایران و زنده بودنش پرداخته است.



* چشم انداز بازگشت لویسون از ایران:

● ایران همچنان انکار می کند هیچ گاه از وجود چنین شخصی در ایران خبر دارد و جواد ظریف می گوید او در ایران زندانی نیست. اگر هم در ایران و اسیر است، نه حکومت که یک گروه خودش را و اسیر کرده است. با وجود این، مقامهای امریکایی اصرار می ورزند که رژیم ایران می داند لویسون در کجا است. و اهل نظر می گویند

ایران او را نگاه داشته است برای معامله با امریکا.

● اما سخنان مرضیه افخم، تکرار موضع ایران بود و بیشتر. بیشتر از این رو که گفت در گفتگوی تلفنی او با ما روحانی، روحانی نگرانی خود را بابت ایرانیانی ابراز کرد که در امریکا زندانی هستند. این یادآوری، گویای راه و روش ایران برای مبادله لویسون با ایرانیانی زندانی در امریکا است. ● بنا بر قول ایران، ۱۰ ایرانی در زندانهای امریکا زندانی هستند. زندانیان تاجر و مهندس و افرادی هستند که کوشیده اند اسلحه و تکنولوژی امریکایی را خریداری و به ایران ارسال کنند. البته کسانی چون علی رضا عسگری، افسر بازنشسته سپاه که سا از ایران گریخته است شهرام امیری، دانشمند اتمی ایران که در واقع فرار کرده بود، هر گاه بخواهند در امریکا بمانند، به ایران بازگردانده نخواهند شد.

پس ایران نمی تواند در ازای بازگرداندن لویسون، خواستار تحویل دادن کسی چون عسگری بشود. معامله متصفانه ایجاب می کند که ایران فهرستی از ایرانیان دیگری تهیه کند. ایران می تواند خواستار آزادی امیر نظمی بگردد. او متهم است به معامله با شرکتهایی که تحت تحریم امریکا هستند و بطور غیر قانونی، به ایران نرم افزار صادر می کرده است. و یا خواستار آزادی حسن سعید کشاری بگردد که مقصر است بخاطر سعی در ارسال قطعات یدکی هواپیماهای اف - ۱۴ و C-130 و هلی کوپترهای AH-1 به ایران. گزینه دیگری می تواند امیر حسین ادرییلی باشد که به ۵ سال زندان محکوم شده است بخاطر فروش تکنولوژی امریکایی به ایران.

● دانسته نیست که لویسون چه وقت آزاد خواهد شد و نیز دانسته نیست که آیا معامله سرانجام خواهد گرفت یا خیر. اما با توجه به این امر که روابط امریکا با ایران همچنان تحول می کند، انتظار می رود هر دو طرف معامله ای را انجام دهند که در داخله خود، می تواند دست آورد و پیروزی باشد. پس هر دو طرف خواهند کوشید از طرف مقابل، بیشترین امتیاز را بدست آورد و معامله ای را به انجام رسانند.

انقلاب اسلامی: در همین ایام، اقتضایها، به موازات، از پرده بیرون می افتند. از آن جمله اند اقتضای ایران گیت. گرچه نزدیک به سه دهه است برملاء شده است، اینک، مدارک جدیدی شبکه گسترده دیگری را باز می شناساند: تجارت اسلحه و مواد مخدر:

مدارک جدید در باره ایران گیت، اتصال شبکه تجارت اسلحه با شبکه تجارت مواد مخدر برملاء می کند:

روبرت باری مدرک جدیدی یافته و آن را موضوع نوشته ای طولانی در باره ایران

گیت، بمثابة اتصال شبکه های فروش اسلحه و مواد مخدر، کرده است:

روزنامه نگار امریکایی، گری وب Gary Webb، در سال ۲۰۰۴ سال، مرد. تاریخی که زندگی او را ویران کرد، به تدریج دارد از پرده ابهام خارج می شود. او تحقیقی انجام داد و تحقیق او به این نتیجه رسید که کنتراهای محبوب ریگان به امریکا مواد مخدر وارد می کنند. او را از کار بی کار کردند. هیچ شریبه دیگری به او کارنداد و او خود کشتی کرد. اینک، در همین سالگرد خودکشی او، مدرک جدید بر درستی قول او، شهادت می دهد:

● یک دهه پیش از این، گری وب یک رشته تحقیق در باره تجارت کوکائین، توسط کنتراها، با نقض قوانین امریکا انتشار داد. او شرح دقیق و مفصل از فعالیت های رهبر کنتراها، آدلفو کارو، نوشت. من به تازگی، در آرشو ملی، مدرکی را یافته ام که مصدق تحقیق او است.

محور مقاله ها که وب در سان ژوزه مر کوری - نوول، انتشار می داد، منس Meneses بود. مقامات حکومت امریکا و نیز روزنامه های معروف، نیویورک تایمز و واشنگتن پست و لوس آنجلس تایمز به او حمله بردند. پیکار و بی پول شد. آن قدر تحت فشار قرار گرفت که در ۹ دسامبر ۲۰۰۴، خودکشی کرد.

● سر نوشت تلخ او موضوع فیلمی در ۲۰۱۴ خواهد شده است. فیلم «اتحاد تاریک» میان سیا و وزارت دادگستری و دیگر ارگانهای حکومت در آنچه به ماجرای ایران - کنترا مربوط می شود، از تاریکی خارج می کند. کنتراها که آنهمه محبوب ریگان بودند، قاجاچی کوکائین بودند. مدرکی که حکومت ریگان سانسورش می کرد، گزارشی است که دونیس اینسورث Ainsworth، یک جمهوریخواه اهل سانفرانسیسکو داده است.

در سالهای ۱۹۸۵ - ۱۹۸۴، او داوطلب کمک به کنتراها شده بود. این بود که هم از تجارت مواد مخدر (قاجاچی به امریکا) و هم از تجارت اسلحه با ایران، آگاه شده بود.

● اینسورث همچنین منبعی بود که در پاییز ۱۹۸۵، من اطلاع کسب می کردم وقتی درباره منابع مالی کنتراها، بعد از آن که، در ۱۹۸۴، کنگره کمک مالی به آنها را ممنوع کرد، تحقیق می کردم. گزارشها در باره رفتار سبعانه کنتراها با مردم غیر نظامی، از جمله تجاوز به زنان و اعداها و شکنجه، فراوان بودند.

بنا بر اطلاع دست اول اینسورث، منس، پدر خوانده مشهور مواد مخدر با کارو، رهبر سیاسی کنتراها، روابط شخصی داشت و سیا از کنتراها حمایت می کرد. هر نوبت که مجلس عیش بر پا می شد، در آخر، این دو مجلس را باهم ترک می گفتند. کنتراها مواد مخدر منس را به امریکا قاجاق می کرد. ایجاد این شبکه بدون وجود فساد در حکومت ریگان ممکن نمی شد. چرا که به دستگیری سیا و شورای امنیت ملی امریکا، این دو تجارت ممنوع، انجام می گرفتند.

نویسنده به تفصیل به شبکه قاجاق مواد مخدر و خرید اسلحه برای کنتراها می پردازد و به این جا می رسد که ● در سپتامبر ۱۹۸۵، من با اینسورث، در کافه ای در سانفرانسیسکو، گفتگو کردم. او از من خواست آنچه می گوید محرمانه بماند. من نیز موافقت کردم. با وجود این، وقتی مدارک منشره توسط آرشو ملی، حاوی گفتگوهای او با من بودند، دیگر محرمانه ماندن گفته های او به من، مورد نداشت. در ۱۹۹۶، او با وب نیز گفتگو کرده بود وقتی که وب روزنامه نگار سان خوزه مر کوری بود و رشته گزارشها در این روزنامه منشر می کرد.

در اوائل سال ۱۹۸۷، وقتی اینسورث با روسیونیلو، دادستان و اف بی آی صحبت می کرد، دستگاه ریگان می کوشید همه توجه را سرهنگ اولیویه نورث و فروش اسلحه به ایران و صرف قسمتی از محل این فروش (به سه برابر قیمت فروخته می شد) برای خرید اسلحه برای کنتراها، جلب

آینده سوخته؟

کند. در طول تحقیق در این باره، حکومت ریگان می کوشید مانع از توجه به قاجاق مواد مخدر به امریکا توسط کنتراها با همدستی حکومت او، بگردد. تا این که ساتور چون کری (وزیر خارجه کنونی)، در ۱۹۸۹ تحقیقی بعمل آورد و رابطه حکومت ریگان با قاجاق مواد مخدر توسط کنتراها را باز یافت. در این قاجاق، نوریگا، دیکتاتور پیشین پاناما نیز شرکت داشت. در محاکمه نوریگا، در ۱۹۹۱، روشن شد که سهمی از درآمد قاجاق مواد مخدر به امریکا، به کنتراها می رسیده است. کری نیز در دادگاه شهادت داد ولو توجه وسائل ارتباط جمعی بزرگ را بخود جلب نکرد.

چرا روزنامه ای چون واشنگتن پست خود، با سانسور، ماجرا، در جرم شرکت داشت... با این همه و با آنکه از ساختمانهای دولتی، از جمله فرودگاه واشنگتن نیز استفاده شده بود، بر آن سر پوش گذاشتند. در عوض، روزنامه نگارانی که تحقیق جدی می کردند، مغضوب می شدند.

در این جا، روبرت باری به کار خود در نیویورک می پردازد. مدیران مجله با تحقیق جدی در باره ایران - کنترا و انتشار آن مخالف بوده اند و او ناگزیر می شود، نشریه را در ۱۹۹۰ ترک گویند. او در فرستنده تلویزیونی PBS مشغول کار می شود. در می باید که ایران - کنترا دنباله اکبر سورپرایز (گروگاه گیری و معامله پنهانی برسر آنها) است. مدیران این فرستنده نیز خواستار چنین تحقیقی نبوده اند. تا این که، در ۱۹۹۵، با همکاری پسر بزرگ خود، سام، شره به انترتی تحقیق با نام کنسرسیوم را تأسیس می کند.

● وقتی گری وب، در ۱۹۹۶، به من تلفن کرد و از ماجرای کنترا - کوکائین سخن گفت، از او پرسیدم مدیران نشر به حامی تو هستند؟ او پاسخ داد هستند. اما بنظر من، لحنی مردد داشت.

وقتی، در پایان ماه اوت ۱۹۹۶، نوشته او زیر عنوان «اتحاد تاریک» منشر شد، نخست، توجه کمی را به خود جلب کرد. شره های بزرگ، توجهی به آن نکردند زیرا موضوعی بود که در گذشته نیز در خور توجه ارزیابی تکرده بودند. نوشته او، تنها شرح قاجاق مواد مخدر به امریکا نبود، او به این امر مهم می پرداخت که سیاست خارجی حکومت امریکا، به قیمت زندگی امریکاییان، اتخاذ و اجرا می شد. این امریکاییان بودند که قربانی می شدند آهم با مصرف مواد مخدر. قربانیان سیاهان بودند. بدین سان، سیاست حکومت ریگان، ترجمان تبعیض ژادای نیز بود.

● هزینه تحقیق وب را روزنامه محلی سان خوزه مر کوری نوول پرداخته بود. این شد که سه روزنامه بزرگ آن را برناتفتند. زیرا این امر که یک نشریه محلی بتواند هزینه تحقیقی چنین مهم را بپردازد و آن را انتشار دهد، نظم موجود میان قدرت با وسائل ارتباط جمعی را برهم می زد. این شد که به تخریب وب پرداختند. در ۴ اکتبر ۱۹۹۶، واشنگتن پست در صفحه اول خود مقاله ای در تخریب وب و نوشته او انتشار داد... بعد نوبت به نیویورک تایمز و لوس آنجلس تایمز رسید...

● زندگی روزنامه نگاری وب ویران شد و پیوند آزادی جش گسست و او خودکشی کرد. دیر هنگام، معلوم شد که حق با وب بوده است و کنتراها یک بنگاه کارفرمایی قاجاق مواد مخدر شده بودند. حتی فرستاده سرهنگ اولیویه نورث گفت که رهبران کنتراها جنگ با ساندنیستها را دست آویز قاجاق مواد مخدر کرده بودند. گزارش سیا نیز تحقیق وب را تصدیق کرد. ● در ۱۹۹۸، واشنگتن سخت مشغول اقتضای رابطه جنسی کلیتون با مونیکا لویسکی بود و این امر به دست فراموشی سپردن اطلاعات پیرامون کنترا - کوکائین را آسان تر می کرد که در جلد دوم گزارش سیا بودند. این جلد در ۱۸ اکتبر ۱۹۹۸ انتشار یافت. در گزارش، بازرس کل سیا، هیتز ۵۰ تن از اعضای کنتراها را شناسایی کرده است که در قاجاق مواد مخدر شرکت داشته اند. و نیز حمایت حکومت ریگان از قاجاق مواد مخدر را جزء به جزء،

تشریح کرده است. بنا بر جلد دوم، سیا هم از آغاز جنگ کنتراها با دولت ساندنیستها، در کار قاجاق مواد مخدر بوده اند. بنا بر گزارش به ریاست سیا در ژوئن ۱۹۸۱، کنتراها برای تأمین هزینه جنگ و اسلحه و غذا و پوشاک، مواد مخدر قاجاق می کرده اند.

● زمانی که سیا افراد کنتراها و نیز کوبانی هائی را شناسائی می کرد که در کار قاجاق مواد مخدر به امریکا بودند، معاون رئیس روبرت گیت بود که دو دهه بعد، در ریاست جمهوری بوش و اباما، وزیر دفاع بود.

● برادران پرز، صاحب یک شرکت بودند بنام ستکو که هوایما می داشت و باربری هوایی می کرد. این برادران با خوان ماتا - بالستروس، پدرخوانده مافیاهای کوکائین شرکت شدند که یک مأمور اداره مبارزه با قاجاق مواد مخدر را شکنجه کرده بود. شرکت ستکو حمل و نقل کننده اصلی بود که برای کنتراها مواد و تجهیزات حمل می کرد. در سال ۱۹۸۶، ستکو از وزارت خارجه امریکا مبلغ ۱۸۵۹۲۴ دلار بابت حمل مواد و تجهیزات برای کنتراها دریافت کرد. تحقیق هیتز معلوم کرد شرکتهای هوایی دیگری که برای کنتراها کار می کردند، کوکائین به امریکا حمل می کردند. برخی توسط سیا استخدام شدند با آنکه در کار قاجاق مواد مخدر بودند. برای مثال، دونالدو پریسکو که در جمهوری دومینیک پرورنده قاجاق مواد مخدر داشت، توسط سیا استخدام شد و در سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵، مأموریت انجام می داد. با وجود این، در سپتامبر ۱۹۸۶، اما به قاجاق ماریجوانا آلوده بود... و چون بازرس کل از اعضای سیا بازرسی کرد، آنها اعتراف کردند از قاجاق مواد مخدر اطلاع داشته اند اما برای این که به کنتراهای در جنگ صدمه نرسد، دم فرو بسته بودند. بنا بر تحقیق هیتز، سیا برای سرگون کردن دولت ساندنیستها اقدام مطلق قائل بودند. بدین خاطر بود که در سالهای ۱۹۸۰، ارزیابی های نادرست در اختیار کنگره گذاشته می شدند. تنها اندک شماری از اعضای کنتراها مقصر معرفی می شدند.

● با آنکه گزارش هیتز اعتراف به مجرمیت سیا بود، روزنامه های بزرگ، آن را نادیده گرفتند. در ۱۱ اکتبر ۱۹۹۸، دو روز بعد از آن که گزارش هیتز (جلد دوم) انتشار پیدا کرد، یک گزارش کوتاهی را انتشار داد و آن را با تخطئه وب به پایان برد. اما باز شاخت که مسئله کنترا - دارو، بسا بدتر از آن بوده است که در گذشته گمان می رفت...

● اسنادبر، جانشین هیتز، گفت: حاصل سخن این که تقدم مطلق بخشیدن به سرگون کردن دولت ساندنیستها، سبب شد که قاجاق مواد مخدر به امریکا را سیا و حکومت ریگان روا بیندند. سیا نیز دعای در باره قاجاق به امریکا را بطور جدی پی گرفت.

● کمیته مجلس نمایندگان - که جمهورخواه ها آن را کنترل می کردند - تصدی قاجاق مواد مخدر توسط کنتراها را ناچیز جلوه می داد. با انتشار گزارش هیتز در ۱۱ اکتبر آن، تصدیق اسنادبر، جانشین هیتز، و کمیته مجلس، در سال ۲۰۰۰، باز توجه وسائل ارتباط جمعی را به این بخش از پرده مانده، اقتضای ایران گیت جلب نکرد. به استثنای چند مقاله در انترنت، یکی از آنها در کنسرسیوم نیوز، دیگر نوشته ای به این بخش اختصاص نیافت. و بخاطر این خطای مطبوعاتی این سه نشریه بزرگ - پرده استار افکندن بر کنترا - کوکائین را بخاطر ملوک نشدن چهره حکومت ریگان رویه کردند - شهرت وب هیچگاه اعاده نشد... با آنکه مسلم شد تحقیق او را باز جست و گفته است، با آنکه یک دوره ای نزد چپ امریکا، شهره شد، اما از یادها رفت و کار نیز نتوانست پیدا کند زخمی هم که از همکاران روزنامه نگارش خورده بود، نتوانست التیام بخشد. در ۹ دسامبر ۲۰۰۴، نامه ای به همسر سابق و سه فرزندش نوشت

و به حیات خود پایان داد. بعد از آن، این سه روزنامه بزرگ، نه تنها از گری وب، کسی که خدمتی بزرگ به امریکاییان، با افشای جنایات دوران ریگان، کرده بود، بوزش نخواستند، بلکه در خبر خودکشی او که انتشار دادند، نه از تحقیق او که گزارش سا و... صحتش را تصدیق کردند و نه از زشت کرداری خود با او، هیچ در آن نبود. و اینک سینما می خواهد حیثیت وب را اعاده کند و بخش تاریک حکومت ریگان را روشن کند.

انقلاب اسلامی: بدین قرار، سازمان مسلحی که امریکا برضد دولت ساندنیستها بیدار بود، از آغاز، یک کارفرمائی مواد مخدر بوده است. قاجاق مواد مخدر و تجارت محرمانه اسلحه به ایران و به نیکاراگوا، برای کنتراها، سازماندهی مافیاهائی می داشته است. این سازمان گسترده بوده است از ایران تا ایالات متحده امریکا و امریکای مرکزی و جنوبی. در آنجه به اسلحه مربوط می شود، اسرائیل و اروپای غربی و شرقی را نیز در بر می گرفته است. تحقیقی که روبرت باری انتشار داد ماست تکمیل می کند تحقیق انقلاب اسلامی را در مورد چگونگی پیدایش مافیاهای نظامی - مالی در ایران از رهگذر معاملات پنهانی اسلحه و نفت و بسیار زود مواد مخدر را نیز دربر گرفت. سرآغاز پیدایش دوره خمینی است. کار با درصد گرفتن از کالاها و دست انداختن بر «بنیاد مستضعفان» شروع شد و امروز، تار عنکبوت های روابط شخصی قدرت، تودرتو، بوجود آمده اند و عنکبوتها که مافیاهای هستند، ایران را می خشکانند. بودجه دولت گویای خشکیده شدن ایران توسط مافیاهای نظامی - مالی است:

ژاله وفا

درب بودجه بر همان پاشنه مقاومت شکستن و تسلیم می چرخد:

حکومت روحانی لایحه بودجه ۱۳۹۳ را در زمانی به مجلس نظام ولایت فقیه ارائه داد که در توافق ژنو، از موضع تسلیم قرار گرفته است. تگاهی به لایحه بودجه سال ۱۳۹۳ اربط مستقیم این بودجه و موقعیت ایران را با محتوای توافق ژنو آشکار می سازد. در واقع این بودجه واقیاتی چند را بر ما روشن می سازد که نگارنده بترتیب در ۱۰ مورد ذیل خلاصه گردانده است:

- ۱/ در آمد های این بودجه کاملاً غیر واقعی است و
- ۲/ لایحه بودجه با کسری های عظیم روبرو است
- ۳/ تکیه بودجه به در آمدهای نفتی افزایش یافته است
- ۴/ بودجه بر مبنای خوشبینی صرف نسبت به رفع تحریمها تنظیم شده است
- ۵/ لایحه بودجه ۱۳۹۳ از قانون هدفمندی یارانه ها تهی است
- ۶/ دولت در صدد پرداخت یارانه به مصرف و تولید است یعنی براه اندازی دوباره نظام پرداخت یارانه ای است
- ۷/ ناتوانی دولت در اجرای پروژه های عمرانی و نیز ایجاد اشتغال
- ۸/ تکیه دولت در تخصیص بودجه ها به نیروهای مسلح است
- ۹- اعتبار نهادها و وزارتخانه ها که مقام تحدید کننده آزادی و مشارکت مردم هستند در این بودجه افزایش و اعتبار موسسات و نهادهایی که متصدی ارائه خدمات رفاهی به مردمند کاهش یافته است



۱۰ بودجه در راه کارها همان روشهای بودجه نویسی دولت احمدی نژاد را پی گرفته است

● نگارنده ۴ مورد اول را بترتیب بررسی میکند:

بر اساس لایحه بودجه ۱۳۹۳ که دولت آقای روحانی به مجلس نظام ارائه داده است: بودجه کل کشور ۷۸۳ هزار میلیارد تومان است که دو سوم آن بودجه عمومی ۲۱۸ هزار میلیارد تومان است که ترکیبی از دو منبع درآمدی یعنی ۱۹۵ هزار میلیارد تومان درآمد عمومی و ۲۳ هزار و ۸۰۰ میلیارد تومان درآمد اختصاصی دستگاهها است.

درآمدها:

درآمدهای مالیاتی ۶۶۰۹۷۲۸۰۰ +
درآمدهای حاصل از مالکیت دولت ۱۸۳۸۴۶۷۶۳ + فروش کالاها و خدمات ۴۵۲۷۲۹۴۰ + درآمد حاصل از جرائم و خسارات ۱۹۸۲۸۹۰۰ + درآمدهای متفرقه ۱۷۲۰۷۸۸۱ = ۹۲۷۱۲۹۲۸۴ میلیون ریال

هزینه‌ها:

جبران خدمات کارکنان ۶۳۱۰۳۵۴۵۳ +
استفاده از کالاها و خدمات ۱۶۱۲۳۰۷۲۳ +
هزینه های اموال و دارائی ۹۱۵۲۳۷۱ +
یارانه ۲۱۲۳۶۶۷۶۸ + کمکیهای بلاعوض ۶۳۳۰۵۲۳۶ + رفاه اجتماعی ۳۰۸۱۵۷۲۳۳ +
سایر هزینه های ۴۴۸۶۹۸۵۶ = ۱۴۳۰۱۷۷۸۰۰ میلیون ریال

کسر آشکار بودجه ۵۰۲۹۹۸۵۹۶ میلیون ریال. بدین ترتیب، بودجه کشور ۵۳ هزار میلیارد تومان کسر دارد. چنانچه ملاحظه می شود، لایحه بودجه سال ۱۳۹۳ حتی روی کاغذ هم کسری دارد. در بخش خلاصه بودجه کل کشور، درآمد ها ۹۲ هزار و ۷۱۲ میلیارد تومان و هزینه ها ۱۴۳ هزار میلیارد تومان تعیین شده است. با این حساب ۵۰ هزار و ۲۹۹ میلیارد تومان کسری منابع نسبت به مصارف بودجه پیشبهادی سال آینده است. اولین سوالی که پیش می آید این است که دولت این کسری را از کدام محل می خواهد تأمین کند؟

از طرفی بودجه عمومی (جاری) دولت بالغ بر ۱۹۵ هزار میلیارد تومان است تفاوت از محل واگذاری دارائی های سرمایه ای و ۷۹۸،۷۹۵،۰۰۰ میلیون ریال و واگذاری دارائی های مالی ۲۲۴،۶۴۰،۰۰۰ میلیارد ریال، تأمین می شود. بودجه شرکتها دولتی نیز ۵۸۸ هزار میلیارد تومان است. پس جمع بودجه کل ۷۸۳ هزار میلیارد تومان می شود. شرکتها دولتی بر روی هم، ۳۹۷،۵ هزار میلیارد تومان کسر دارند که با اعتبارات بانکی و استقراضهای خارجی تأمین خواهند شد که انهم فرضی است. بدین ترتیب، کل بودجه، حدود ۴۵۰ هزار میلیارد تومان کسر آشکار دارد.

بودجه ای که تا این میزان کسری دارد و به اقرار آقای روحانی در ۲۲ مهر ۹۲ در دانشگاه ملی: "دولت با یک خزانه خالی و با انبوهی از بدهکارها مواجه است". با چه پولی بسته شده است؟ به جز با خیال و خوشبینی صرف بر سر حل مساله انمی و رفع تحریمها و بوجود آمدن امکان فروش نفت و نیز امید بر این که نفت را به قیمت ۱۰۰ دلار و ۲۶۰۰ تومان تعیین شده در لایحه، قادر به فروش باشند تا بتوانند آنرا هزینه کنند بر چه منبع دیگری میتوانند است تکیه کنند؟ پس در آمد های بودجه صرفا بر اساس یک فرض تنظیم شده است.

الف/ در بخش در آمد های نفتی:

حکومت روحانی قصد دارد ۷۹ هزار میلیارد تومان از مجموعه ۱۹۵ هزار میلیارد تومان درآمد عمومی را بصورت رقم مستقیم در آمد حاصل از صادرات نفت بدست آورد که با احتساب هر بشکه ۱۰۰ دلار باید روزانه ۵ / میلیون بشکه به فروش

آینده سوخته؟

دولت روحانی ۲۵ هزار میلیارد تومان اوراق مشارکت را در سال ۹۳ به مردم بفروشد؟
فروش اوراق مشارکت میتواند محتمل باشد در صورتی که نرخ سود اوراق مشارکت به نرخ تورم نزدیک شود و در عین حال نرخ سود بانکی دست نخورده باقی بماند.

ج/ در آمد های مالیاتی:

در آمد های مالیاتی که لایحه بودجه ۹۳ خود را بر آن متکی میداند با احتساب مالیات بر واردات ۶۶ هزار و ۹۷ میلیارد تومان فرض شده است که سهم مالیات بر ارزش افزوده از کل این مبلغ، ۱۵ هزار و ۳۱۷ میلیارد تومان است. در حالی که شاخص فلاکت در ایران در پایان تابستان ۹۲ از مرز ۵۰ درصد عبور کرده است و این شاخص گویای عمق رکود تورمی در اقتصاد ایران است اگر این مالیات بر روی تولید وضع شود آثار بسیار مخربی برای اشتغال و تورم در بر خواهد داشت. در ضمن لازم به یاد آوری است که بخش اعظم درآمد مالیاتی دولت نیز وابسته به فروش نفت است و تا تکیه صرف بر درآمد های نفتی در اقتصاد پر دانشه نشود مالیات بر تولید ملی در این اقتصاد معنا ندارد.

مالیاتی که در اقتصاد ایران به نفت وابسته است عبارتند اند از: مالیات بر عملکرد نفت و سود سهام شرکت نفت که با ارز حاصله از نفت مرتبط است و نیز عوارض گمرکی از واردات کالاها و خدماتی که بخاطر فروش نفت حاصل میشوند و در آمد های مالیاتی از حقوق کارکنان دولت و در آمد های حاصل از اعتبارات بانکی و وامهایی که همگی از رهگذر اعتبار نفت از سیستم بانکی داخلی و خارجی کسب می شود و نیز مالیاتهای غیر مستقیم بر شرکتها که افزایش در آمد آنها باز از رهگذر رشد در آمد نفت حاصل شده پس مالیات آنها نیز به نفت وابسته است و... بدین ترتیب میبینیم که بخش اعظمی از در آمد های مالیاتی دولت نیز بطور مستقیم و غیر مستقیم از طریق در آمد های نفتی تأمین میشود و از اینرو وابستگی بودجه ۱۳۹۳ به نفت همچنان عظیم است و کمترین تلاشی برای کم شدن این وابستگی در بودجه نمایان نیست. ناگفته پیداست که امر وابستگی شدید بودجه دولت به در آمدهای نفتی از طرفی مخارج دولت را انعطاف ناپذیر ساخته و از طرفی دیگر باعث بزرگ شدن دیوناسناری و سیطره دولت و نهاد های شبه دولتی بر اقتصاد کشور و رانتی شدن هر چه بیشتر اقتصاد گردیده است. تزریق منابع اصل از فروش منابع نفت و گاز به اقتصاد به نوبه خود انتظارات عمومی از دولت رادامان زده و دخالت دولت را در همه عرصه های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی را افزایش می دهد و بدینسان است که عرصه فعالیت سالم بخش خصوصی در کشور روز بروز تنگ تر می شود و کارایی اقتصادی نیز با تبعی کاسته شده و در آمد های مالیاتی حاصل از تولید نیز روز بروز می گردد.

● در اینجا، نگارنده مورد ۵ و ۶ را

همانا تکی بودن لایحه بودجه از قانون هدفمندی یارانه ها و نیز باز سازی نظام پرداخت یارانه از طرف دولت را بررسی میکنم:

در لایحه بودجه ۱۳۹۳، از مقوله هدفمندی یارانه ها خبری نیست. دولت با مو کول کردن تصمیم گیری درمورد شوه اجرای قانون هدفمندی یارانه ها خصوصا اجرای فاز دوم را یعنی افزایش قیمتهای حاملهای انرژی را به آینده واران لایحه ای مجزا از بودجه مو کول کرده است. اما نکته جالب اینکه در قانون بودجه سال ۱۳۹۲ در بخش نفت و گاز بالا شگاهها خوراک نفت و گاز خود را بایستی به قیمت ذکر شده در قانون

هدفمندی یارانه ها (۹۵٪ قیمت فوب خلیج فارس) خریداری کنند، یعنی فروش نفت در داخل تنها با ۵ درصد تخفیف نسبت به فوب خلیج فارس بایستی انجام می گرفت ولی بعلت اجرایی نشدن فاز دوم قانون هدفمندی یارانه ها یعنی افزایش قیمتهای حاملهای انرژی در فاز دوم، بند مذکور تنها بصورت صوری در قانون بودجه ۱۳۹۲ ذکر شده بود و صورت عملی بخود نگرفت.

و اما در لایحه بودجه ۱۳۹۳ تعیین رقم قیمت نفت نشان از ارزش ۱۰۰ دلاری هر بشکه نفت دارد در حالی که به موجب تبصره ۲ ماده واحده بند الف ۳ فروش نفت در داخل با نرخ ۱۸/۵ دلار صورت می گیرد. یعنی لایحه بودجه ۹۳ با توجه به سرباز زدن از اجرای فاز دوم قانون هدفمندی یارانه ها نرخ فروش نفت در داخل را در بودجه را شفاف کرده است.

بنا بر این فروش هر بشکه نفت در داخل بجای ۹۵ درصد قیمت فوب خلیج فارس که مورد نظر قانون هدفمندی یارانه ها بوده است، با تخفیف ۸۱ دلار صورت می گیرد! یعنی دولت روحانی باز به پرداخت یارانه در حاملهای انرژی روی آورده است. از اینرو با مصرف هر بشکه نفت در داخل، اقتصاد ما معادل ۸۱ دلار فقیر تر می شود. با احتساب فروش ۵،۵ میلیون بشکه نفت در روز فروش نفت در داخل با قیمت بشکه ای ۸۱ دلار، در کمترین میزان سالانه بیش از ۴۵ میلیارد دلار کمتر در آمد کسب می کند و بصورت یارانه حاملهای انرژی در داخل می پردازد.

توجه خوانندگان محترم را به این امر جلب می نمایم که دوات روحانی پرداخت یارانه ها را هم بر مصرف و هم بر تولید از سر گرفته است. در واقع باید پرسید این دولت یارانه پرداختی بر حاملهای انرژی را از چه منبعی تأمین میکند؟ جواب روشن است از منابع و ثروتهای خود مردم برداشت می کند و در قالب یارانه حاملهای انرژی به خود آنها می پردازد تا این تصور ایجاد شود که دولت وی برخلاف دولت احمدی نژاد از زمان باری بر روی کار آمدن باعث افزایش قیمتها نشده است!

و از طرفی بر روی کالا های اساسی نیز یارانه پرداخت می کند: آقای روحانی در «گزارش ۱۰۰ روزه دولت خود» اظهار داشت: ما دیدیم اگر از اول تیر طبق مصوبه مجلس نرخ دلار را از ۱۲۰۰ تومان به ۲۴۷۷ تومان افزایش دهیم، یعنی در واقع قیمت ارز را در بودجه دو برابر کنیم، قیمت کالاها دو برابر خواهد شد و فشار به مردم خواهد آمد. از این رو برای برخی کالاها مثل گندم و دارو... یارانه دادیم.

هر چند وی گفت که چه مقدار یارانه پرداخته و به چه کالاهایی پرداخته است، اما کار حکومت او یک عیب را دو عیب کردن است. زیرا از طرفی، مجلس «قانون هدفمندی یارانه ها» را تصویب کرد با همه عواقبی که برای جامعه یار آورده که بر اساس آن، یارانه بر روی کالا های اساسی بایستی برداشته شود و از طرف دیگر، حکومت روحانی می گوید قانون را نقض کرده و به یک چند از کالاها یارانه داده است. حالا هم یارانه برای جلوگیری از افزایش قیمتهای کالاها پرداخت می شود و هم یارانه مستقیم داده می شود؟! پرسیدنی است با خزانه خالی، یارانه را از کدام محل پرداخته است؟ معلوم است یا از بانک مرکزی استقراض کرده است که باز چاپ پول است و به تورم دامن میزند و یا از منابع دیگر تأمین کرده که باز بدهی های دولت را افزایش می دهد که باز تورم را است.

پس مردم ایران بیهوش باشند با خزانه خالی و روشهای اتخاذی دولت روحانی یعنی ادامه روشهای دولت احمدی نژاد در استقراض از بانک مرکزی تورم نه تنها مهار نخواهد شد بلکه دامن زده می شود. به هر حال با وجود اینکه روش

دولت احمدی نژاد در پرداخت نقدی یارانه ها از ابتدا غلط بوده است و نگارنده نیز در مقالات متعدد این امر را یاد آور شده ام اما به هر حال ان قانون بمدت ۳ سال در کشور اجرا شده و قیمتها را افزایش داده است و قیمتها سیر نزولی نخواهند یافت و بخش بزرگی از جامعه نیز به دریافت یارانه نقدی عادت کرده است و پرداخت سبد کالایی توسط دولت روحانی و باب کردن اقتصاد کوپنی نیز قوز بالا قوزی است که به دو قوز دیگر افزوده می شود و اقتصاد ایران را دچار تاهتجاریهای بیشماری خواهد کرد.

● مورد ۷ همانا ناتوانی دولت در

اجرای پروژه های عمرانی و نیز ایجاد اشتغال:

پیش بینی ارقام بودجه عمرانی همانا ۳۸ هزار میلیارد تومان در بودجه ۱۳۹۳ با توجه به مبلغ بدهی دولت به پیمانکاران یعنی ۴۰۰ هزار میلیارد تومان نشان می دهد که در عمل، طرح خاصی اجرا نخواهد شد. زیرا مطالبات پیمانکاران بیش از ۱۰ برابر بودجه عمرانی است! دژ پسند معاون مدیریت برنامه ریزی و نظارت کاربردی اعلام کرده است که ۳ هزار طرح نیمه تمام عمرانی وجود دارد و دولت وعده داده است که تنها ۲۴۶ طرح در سال ۹۳ عملیاتی می شود. پس دولت روحانی پولی برای سرمایه گذاری در پروژه های عمرانی ندارد. دولتی که وعده داده بود تورم را مهار و اشتغال را دامن میزند اکنون مجبور است اعلام کند که تنها ۲۴۶ هزار نفر شاید یعنی به شرط برداشته شدن تدریجها (قادر به عملیاتی کردن باشند. بدینسان فاتحه اشتغال نیز خوانده شده است. آقای طیب نیا وزیر اقتصاد و دارایی دولت روحانی در ۲۸ آبان ۹۲ (فارس) اعلام کرد: با احتساب ۳،۵ میلیون نفر بیکار فعلی و ۶ میلیون نفری که به این جمعیت اضافه خواهد شد باید در دوسال آینده ۸،۵ میلیون شغل ایجاد کنیم. " در حالی که علی ربیعی "وزیر تعاون، کار و رفاه دولت روحانی در ۳۰ آذر ۹۲ اعلام کرد: ۲/۵ میلیون شغل در کشور داریم که کسی تمایلی به انجام آنها ندارد!!

این جمله آقای وزیر آدمی را بی اختیار یاد بهانه ها و دستکاری های متعدد دولت احمدی نژاد در روش محاسبه نرخ بیکاری و مبنای اشتغال رایک ساعت کار در هفته قرار دادن، می اندازد.

● مورد ۸ و ۹ یعنی تکیه دولت به

نیروهای مسلح در تخصیص بودجه های کلان بدانها و افزایش اعتبار نهادهای:

تجدید کننده آزادیها و کاهش اعتبار موسسات و نهادهای متصدی ارائه خدمات رفاهی تگاهی به لایحه بودجه ۹۳ معلوم میکند که ضعف نظام در برابر تهدید های خارجی و موقعیت ضعیف آن در توافنامه ژنو و وحشت از خیزشهای مردمی باعث شده است که در تخصیص بودجه نیز تکیه نظام را به نیروهای مسلح خصوصا سپاه بیشتر کند تا امکانات مالی برای سرکوب مردم را داشته باشد. دولت روحانی بودجه ۳۶ هزار و ۸۹۶ میلیارد و ۵۲۳ میلیون ریالی سپاه در قانون بودجه سال ۱۳۹۲ را افزایش داده و میزان ۴۴ هزار و ۵۶۶ میلیارد و ۶۸۶ میلیون ریال را به مجلس پیشنهاد کرده است. در واقع بودجه سپاه نسبت به بقیه نهادهای نظامی کمتر پایین آمده اما نسبت به بودجه ۹۲ حدود ۳۰ درصد افزایش داشته است. (البته منهای توجه به میزان تورم، چرا که میزان تورم نسبت به قبل پایین تر آمده است. سپاه پاسداران در بودجه ۹۳ مورد مر حمت دولت قرار می گیرد که بخش اعظم اقتصاد ایران را در چنینه خود دارد و سهم شیر را طلب می کند.

در صفحه ۱۶



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

رونق اقتصاد شهری و توسعه شهرنشینی یک امر عمومی در تمامی قلمرو حوزه می بود. (۵)

۱- جریان جدائی از حوزه فرهنگی - اقتصادی

از زمان مسعود غزنوی، عصر هجوم طوایف هفتگانه ترک، زرد خورد های نظامی از خارج حوزه به داخل حوزه منتقل شد. (۶) در واقع، آغاز انحطاط و تلاشی اقتصاد ایران را از این زمان باید دانست. با وجود حمله مغول و از بین رفتن بخش بزرگی از اقتصاد صنعتی و کشاورزی و نکت بازرگانی، بر اثر وجود روابط اکمال متقابل و همبستگی درون حوزه نی، اقتصاد ایران خرابی ها را جبران کرد تا متلاشی شدن حوزه و از بین رفتن بازار بزرگ، اگر نپذیریم که به دوران رونق پیش از مغول بازگشت (۷) با وجود این از رونق بسیار برخوردار می بود و هنوز بزرگترین شهرهای صنعتی در ایران واقع بودند و وظیفه پایتخت های اقتصادی جهان را شهرهای ایران انجام می دادند. (۸)

بازارها به مثابه جایگاه و سازمان فعالیت اقتصادی و مرکز تولید و توزیع فرآورده های صنعتی و محل مبادله فرآورده های بخشهای مختلف اقتصاد، مبادله کالاها را در مقیاس ملی و بین المللی سازمان می دادند.

این بازارها به یک نظام بانکی مجهز بودند. در بازارها صرافان راسته ای ویژه خود می داشتند و ابتکار چک و ایجاد شبیه پول از آنهاست. (۹) و به کمک این "نظام بانکی" پس از اندازه ها را جذب و به صورت اعتبار در اختیار سرمایه گذاران و بازرگانان می گذاردند. وجود بازار بزرگ پول و سرمایه، انباشت سرمایه را سهل می کرد و ثروتهای کلان دولتیان و مالکان اراضی بدستباری "تاجران و صنعتکاران" در فعالیت های صنعتی بکار می افتاد. تا بدانجا که شرکت های بسیار بزرگ بین المللی فراوان پدیدار می شدند. (۱۰) هر چند شرکت کردن با شاه و امنای دولت، برای فرار از مالیات و تحصیل امنیت و امتیازهای دیگر رواج می داشت، (۱۱) اما مؤسسات پولی و مالی خصوصی می بودند و تا پیش از پیدایش اقتصاد شهری وابسته «جدید»، صرافان همواره محل رجوع حکومت و "اعیان" برای گرفتن قرض می بودند. (۱۲)

بر خورداری از موقعیت قطب جاذبه و تراکم و مجهز بودن به پول مسلط (۱۳) و تعادل مثبت بازرگانی خارجی، به "نظام بانکی" امکان میداد نقش خزانه دار و اداره کننده فعالیت های پولی و سرمایه ای را برای بخش بزرگی از جهان ایفا کند. جریان پول و سرمایه به کشور و وجود امنیت و منزلی نسبت به امروز کم ترزلزل تر، موجب می شد که سرمایه ها امنیت را نه در تقدیر و مخفی شدن که در فعالیت های گوناگون و نه در یک که در چند رشته بچینند. در حقیقت تمایل عمومی، بر تقسیم سرمایه به سه سهم بود، سهمی در صنعت، سهمی در کشاورزی و سهمی را نیز در بازرگانی بکار می انداختند (۱۴). درآمد ها نیز به سه بخش تقسیم می شد: سهمی ذخیره سرمایه و سهمی هزینه های خانه و سهمی دیگری به صورت نقدینه یا زینت آلات و اشیای دست به نقد می شد. (۱۵)

این تمایلات دوران رونق، سنت دیرپای فعالیت های اقتصادی شد و به شرحی که می آید امروز نیز نظریه راهنماست.

از دوران صفوی به بعد، پیدایش قدرتهای جدید اقتصادی و سیاسی در اروپا، بر خاستن قدرتهای جدید در مرزهای کشور، انعکاس رابطه قدرتهای جدید و نیروهای اجتماعی حاکم بر کشورهای عضو حوزه، به صورت برد خوردهای شدید بینابین که به متلاشی شدن حوزه می انجامید، اقتصاد ایران را از بازار گسترده و "طبیعی" خود محروم می کرد. اما سنگینی بار وظایف هنوز بردوش می بود. بودجه دولتی که بر اثر فشار نظامی در مرزها افزایش می یافت و بار مالیاتها و بهره مالکانه را سنگین تری می کرد، بنیه اقتصاد کشور را به تحلیل می برد. (۱۶) پول همان مدارساقی خود را می داشت، اما جهت عمل خویش را تغییر می داد. توضیح اینکه: نقش پول ایران این بود که مازاد اقتصادهای دیگر را می میکید و به اقتصاد مسلط ایران منتقل می کرد. اما به همان ترتیب که اقتصاد ایران با اقتصادهای بقیه حوزه فرهنگی قطع رابطه می کرد و بتدریج که - در عصر قاجار - تجزیه می شد و به زیر سلطه اقتصاد نو توان غرب درمی آمد، پول ایران خود ابزار انتقال ثروتها و سرمایه های ایران به خارج می شد. (۱۷) جریان اول به صورت صدور مسکوک و سرمایه بوجود می آمد. و این امر امکانات سرمایه گذاری و بازار را محدود تر می کرد. تولید، به خصوص تولید صنعتی نقصان می گرفت و در نتیجه سرمایه ها و نیروی انسانی ماهر روی به مهاجرت از کشور می آوردند. (۱۸)

از سال ۱۱۳۴ ه. ق تا ۱۲۵۰، باز تاب فشار اقتصادی حاصل از متلاشی شدن حوزه و فشارهای قدرتهای نوحاسته، در داخل کشور، به صورت جنگهای داخلی پیاپی بروز می کرد. این فشارها از سوئی و انتقال ناقص و جزئی عناصر فرهنگی و ضد ارزشهای غرب سلطه گر که با هدف های اقتصادی مسلط در زمینه تهیه ماده اولیه و بدست آوردن بازار فروش و استفاده از نیروی انسانی ... جامعه ایرانی از فرآوردن نیروهای محرکه ناتوان تر می کرد. بیشتر از آن، ایران در موقعیت زیر سلطه قرار می گرفت و خود زمینه ساز تحقق هدفهای سلطه گر می شد. این همه به ویرانی اساس فرهنگ و از آنجا به انحطاط اقتصاد ایران و قرار گرفتن آن در مسیر تجزیه و تلاشی مدد می ریاند. بازارهای همجوار (عثمانی، آسیای میانه، افغانستان و هندوستان و حتی بخارا و ...) نیز از دست اقتصاد ایران بدر می شدند. (۱۹)

سرمایه ها به سرعت از فعالیت های اقتصادی خارج می شدند و امنیت و منزلت را در غیر فعال شدن (نقدینه) و فرار از کشور می جستند. این انحطاط شتاب گیر اقتصادی درست وقتی گریبانگیر کشور می شد که نیاز دولت به منابع مالی، به علت فشار عظیم قدرتهای نوحاسته، افزایش می یافت. کشوری که در قرن ۱۴ میلادی مالیات با بخش، تریز، از مالیات تمام فرانسه بیشتر بود، سه قرن بعد، بودجه اش تا یک دهم بودجه فرانسه و انگلیس آن روز، کاهش یافته بود. و این در حالیکه در قلمرو و جمعیت از آن کشورها بزرگتر بود. (۲۰) فشار دولت برای افزایش مالیاتها بیشتر می شد تا آنجا که مالیاتها اسماً دو برابر و رسماً سه برابر می گشت. (۲۱)

۲- جریان اندیشه تجزیه اقتصاد کشور و بند از بند گسستگی همه جانبه آن:

با شکست از روسیه و محرومیت ایران از استقلال گمرکی، اینک اقتصاد کشور، به عنوان یک مجموعه، دچار تجزیه و بند از بند گسستگی می گشت:

در داخله کشور، از شهری به شهری گمرک برقرار می شد و تولیدهای داخلی تا بدست مصرف کننده برسد، سه برابر (۲۲) و گاه ۴ تا ۵ برابر قیمت خود، انواع عوارض شهری و حقوق گمرکی و باج و ... از آنها وصول می شد. (۲۳) وجود این مرزهای داخلی و علاوه بر عوارض، انواع باج ها و رشوه ها مبادلات را در داخل کشور نیز تا حد محال مشکل می کرد و یکی از مشخصه های اقتصاد ملی، یعنی وحدت بازار و توحید اقتصادی را از میان می برد. به سخن دیگر، اقتصاد ملی به اقتصادهای محلی بریده از هم تجربه می شد. این امر از سوئی بازگشت به اقتصاد طبیعی (یعنی اقتصاد تولید در حد اقل احتیاج اولیه) را شتاب می بخشید و از سوئی دیگر موجبات از بین رفتن ممیزه و مشخصه دیگر وحدت اقتصادی ملی، یعنی بریدن پیوند بخشهای کشاورزی و صنعتی و خدمات از یکدیگر و حتی تجزیه در داخل هر کدام از این بخشها را فراهم می کرد. توضیح اینکه در آن حال که این گمرک های داخلی، قدم به قدم، بر قرار می شد، دولت ایران پراپ ماده ۳ عهدنامه بازرگانی ایران و روسیه - که با استفاده از حق "دولت کامله الوداد"، دیگران نیز از آن سود می جستند - از واردات فقط یک نوبت آنهم حد اکثر ۵ درصد می توانست حقوق گمرکی بگیرد و کالاهای وارداتی از حقوق و عوارض گمرک های داخله معاف بودند. (۲۴) طرفه این که این حقوق برای اتباع ایران ۳ در صد بود (۲۵) و بر اثر رسم اجاره دادن گمرک و رقابت مستاجران، معمولاً حقوق گمرکی تا ۱/۵ در صد پائین می آمد. (۲۶)

نوع درآمد	ترکیب بودجه در دوره صفوی (حدود سالهای ۱۰۰۰ تا ۱۰۹۹)	ترکیب بودجه در اواسط قاجار (۱۲۴۹ تا ۱۲۹۵)	ترکیب بودجه کمی قبل از کودتای رضاشاهی (۱۲۹۵ تا ۱۳۰۲)
۱- درآمدهای داخلی	تومان ۶۴۲۰۰۰ درصد ۹۳/۴	تومان ۵۳۰۹۵۰۰ درصد ۹۶	قران ۵۰۰۰۰۰۰ درصد ۳۷/۵
۲- درآمدهای گمرکی و نظری و مخابرات خارجی و راهداری	۵۳۰۰۰ ۷/۴	۸۱۱۰۰ ۱/۳	۴۰۰۰۰۰۰ ۳۰
۳- درآمدهای امتیازات اعطایی و معادن بویژه نفت	-	۱۴۷۵۰۰ ۲/۷	۱۷۰۰۰۰۰ ۱۲/۷۵
۴- کسب بویجه از محل قرضه خارجی و مقرری قرضه های روسیه و انگلیس تامین می شد و یا اضافه بویجه	۶۶۵۰۰ + ۹۵	۱۳۱۴۰۰۰ + ۲۳/۸	۲۶۴۴۰۰۰ - ۱۹/۷۵
جمع	۷۰۰,۰۰۰	۵,۵۳۷,۱	۱۳۳,۳۴۱,۰۰۰

و نیز، ایجاد کارگاه های صنعتی در روسیه و انگلیس که کارشان فقط تولید کالاهای مشابه کالاهائی بود که در ایران تولید و مصرف می شد (۲۷) و وارد کردن آنها به ایران و رقابت پیروشان با فرآورده های داخلی، تولید صنعتی پیشه وری ایران را پامال می کرد و مانع ایجاد و گسترش صنعت جدید نیز می شد. (۲۸) تجارت خارجی کشور از حوزه اصلی خویش بطور قطع بیرون می رفت و تقریباً به بازرگانی با روسیه و انگلیس محدود می گشت. تجارت ایران با کشورهای عضو حوزه فرهنگی که، سابق، نزدیک به تماش با آنها بود، اینک تا دو در صد کل تجارت بائین می آمد. (۲۹) بدین سان هدف جنگهای صلیبی که مقصد اصلیشان باشاندن حوزه بزرگ اقتصادی و اختصاص تجارت کشورهای حوزه به اروپا بود، سرانجام برآورده می شد. (۳۰)

در نتیجه، کارگران ماهر بیکار می شدند و فوج فوج راهی خارجه می گشتند (۳۱) و سرمایه ها از صنعت روی گردان می شدند. حق اینست که برای مقابله با این هجوم اقتصادی که به قصد نابود کردن بنیادهای داخلی اقتصاد و خارجی کردن این اقتصاد و برای قراردادن کشور در جریان و فراگرد خارجی شدن همه جانبه بعمل می آمد، سرمایه های دولتی و خصوصی، به ویژه در عهد قائم مقام و امیر کبیر، در ایجاد صنایع نوزاد بکار می افتادند. (۳۲) اما بر اثر محرومیت از وسائل دفاع از صنایع نوزاد (پیش از این دیدم که بنا بر قرارداد بازرگانی ایران و روس دولت ایران از داشتن سیاست گمرکی مستقل محروم شده بود) و اجرای از روی قرار و قاعده سیاست ممانعت از پیدایش صنعت و رشد آن در ایران (۳۳)، تلاشها به جایی نمی رسید. شرکت های بزرگ صنعتی و مالی خصوصی بی در پی ورشکست و از بین می رفتند. (۳۴) حاصل آنکه سرمایه ها از بخش صنعت گریزان می شدند و فعالیت اقتصادی در واردات فرآورده های ساخته که حالا دیگر غالباً کالاهای طرفه بودند و مقصود از وارد کردن نشان غریبی کردن فرهنگ و مصرف ایرانیان بود (۳۵) و صادرات فرآورده های کشاورزی و مواد خام خلاصه می شد. بدین سان، جای ایران در تقسیم بین المللی کار تغییر می کرد. اقتصاد شهری بتدریج همسنگی خود را با بقیه اقتصاد از دست می داد و روز بروز بیشتر به اقتصادی مسلط و وابسته می شد.

افزایش کسر بازرگانی خارجی که موجب خروج همه طلا و نقره موجود کشور (۳۶) و پیدایش مستمر کسر بودجه، بودجه بی که، در آن، سهمی برای هزینه های عمرانی در نظر گرفته نمی شد (۳۷)، نیاز روز افزونی به قرضه های خارجی پیدا می کرد. افزایش روز افزون قرضه ها که به گرو گذاشتن تمامی درآمدهای گمرکی و قرار گرفتن گمرکها در ید خارجی می انجامید (۳۸) و افزایش سهم درآمدهای خارجی (یعنی درآمد ای گمرکی و قرضه های خارجی و درآمد حاصله از امتیازات اعطائی به خارجیان) در بودجه دولت که اینک خود عامل

خارجی شدن اقتصاد ایران می شد، عملاً پیشرفت هر سیاستی را جز سیاست جانشین تولید داخلی کردن واردات غیر ممکن می ساخت. به خصوص که علاوه بر وجود بسیاری موانع، فنون نیز روز به روز بفرنج تر و هزینه های سرمایه گذاری عظیم تر و سازماندهی ایجاد و رشد صنعت مشکلتر و نیاز به نیروی محرکه ای که دانشمندان و فن دانان و کارگران ماهر هستند، - که حالا دیگر حکم کیمیا را پیدا کرده بود - شدید تر می شد. ارقام زیر به خواننده امکان می دهد تغییر ترکیب بودجه که در خود منعکس کننده تغییر ترکیب اقتصاد کشور و پیشرفت سریع اقتصادهای مسلط در اقتصاد ایران است را روشن تر ببیند و جریانی که به ایجاد توصیف و تحلیل شد را واضح تر در حیطه سنجش بیاورد:

بدین قرار درآمدهای بازرگانی خارجی که سه قرن و نیم پیش از این به حساب نمی آمده و ۱۰۵ سال پیش هم جهت ۴ در صد درآمدهای دولتی می بوده، ۶۰ سال پیش حدود ۴۳ در صد درآمدهای دولتی و اگر کسری را هم در نظر بگیریم (چرا که با درآمدهای خارجی پرداخت می شد) جمعاً ۶۲/۵ در صد درآمدهای دولتی را تشکیل می داه است. درآمدهائی که در عصر صفوی تنها ۵ در صدشان خرج می شده و یک قرن پیش هنوز حدود ۲۴ در صد بر مخارج زیادت می جست، در زمانی که ما می خواهیم نقش مدرس را در آن بررسی کنیم ۲۰ در صد از مخارج کسری داشته است و در این فاصله سهم درآمدهای داخلی در کل درآمدها از ۹۶ در صد به ۳۷/۵ در صد کاهش پذیرفته است!

اما بنیادهای پولی که دیگر بار ابزار تراکم منابع و سرمایه ها در کشوری بودند، نمی توانستند اثرات تحول عمومی اقتصاد کشور را نپذیرند: پول سابقاً مسلط ایران، بتدریج زیر سلطه پولهای تازه مسلط میرفت و کوششهای تأسیسات صرافی برای دفاع از موجودیت مستقل خود، ناکام می ماند (۴۲) و این مؤسسه ها به تابعیت بانکهای بیگانه گردن می نهادند. تسلط نظام بانکی اقتصادهای مسلط جریان تجزیه عمومی اقتصاد کشور را تشدید می کرد تا بدانجا که (۴۳):

الف - واردات بر جملی فعالیت های اقتصادی، از جمله سرمایه گذاریها و جهت بانی سرمایه ها سلطه می یافت.

ب - اقتصاد کشور نه می توانست خود تولید کند و نه بدون تسلیم منابع کانی و غیر کانی می توانست کسر بودجه و کسر بازرگانی خارجی و کسرت فعالیت نیروی محرکه که مجموعه صاحبان دانش و فن و مهارت باشند را جبران کند. از این رو، نیاز به سرمایه ها و قرضه های خارجی روز افزون می شد و بانکهای خارجی وظیفه تسهیل قرضه گرفتن و تبدیل ایران به بازار فرآورده های انگلستان و روسیه و حضور فعال سرمایه های خارجی در اقتصاد ایران را برعهده می گرفتند. (۴۴)

آن روش که امنیت سرمایه را در فعالیت و در چند بخش می جست اکنون نیز رعایت می شد، منتهی فرخور شرایط نو، جهت ها تغییر می کردند: بخشی کلان بصورت نقدینه از فعالیت های اقتصادی خارج می شد. قسمتی دیگر در پی درآمدهای ثابت صرف خرید مستلقات و املاک مزروعی که حالا خرید و فروششان آسان تر شده بود (۴۵) و سهم سوئی در داد و ستد، خصوص در داد و ستد فرآورده های وارداتی بکار گرفته می شد. فرار سرمایه ها مرسوم می شد و بویژه نقدینه ها در مقام امنیت جونی راهی بانکهای خارجی می شدند (۴۶) و این امر خود بردشت نیاز به سرمایه های خارجی و بهره ور کردن منابع ثروت کشور می افزود.

۳- جریان ادغام در قطب های تراکم جهانی و پیدایش نیروهای محرکه جدید:

جریان تجزیه عمومی اقتصاد ایران هم همزاد و همراه بود با جریانهای تجزیه اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کشور (به شرحی که در فصلهای دیگر خواهد آمد). گروه های حاکم، برای اولین بار، بطور قطع وابسته به فعالیت سرمایه های خارجی و منابع درآمدی می شدند که از رهگذر فعالیت این سرمایه ها بدیداری می شد. از لحاظ فرهنگی، کوشش نظام یافته ای برای تبدیل انسان خلاق و مبتکر به انسان مقلد، بکار می رفت و این مرام تبلیغ می شد که کار ترقی اقتصاد ایران را باید به اروپائیان و سرمایه ها و ابتکارا نشان گذارد. (۴۷) بدین سان، کار غرب ایجاد امکان در ایران بسود خود و کار ایرانیان، به خدمت غرب درآمدن در صدور ثروت ملی و نیروهای محرکه می گشت.

نیاز گروه های حاکم کشور به منابع درآمد جدید و نیاز اقتصادهای مسلط به منابع کانی و غیر کانی برای رشد و گسترش خود مقارن می شد و این دو نیاز هم افق می شدند، یک هویت می یافتند و در پی آن "رجال کشور" خود به در بوزگی می رفتند و سرمایه داران انگلیسی و روسی را برای گرفتن امتیاز به کشور می آوردند. (۴۸) این شد که اداره کلیه فعالیت های اقتصادی کشور بنا بر قرار داد رویت در اختیار انحصاری سرمایه داران انگلیسی قرار گرفت. (۴۹) مقاومت سخت مردم، برغم خلاف و انمود کردنها، (۵۰) با قرارداد رویت (احصار توتون و تنباکو و معادن و ...) و بار دیگر با قرارداد ۱۹۰۷ که به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ سیاسی و بدو بازار انحصاری بازرگانی و بهره برداری از منابع طبیعی، رسمیت می داد (۵۱) و با رسوم با قرار داد ۱۹۱۹ که تکرار قرارداد رویت بود (۵۲)، مانع از رسمیت پیدا کردن قراردادها می شد. اما، در عمل، اقتصادهای مسلط هدفهای خویش را تقیب می کردند (۵۳). تاریخ اقتصاد قرن اخیر ایران تاریخ تجزیه این اقتصاد و ادغام رشته های ادغام پذیر آن در اقتصاد مسلط و راه زوال در پیش گرفتن رشته های ادغام ناپذیر آن است.

از نیمه قرن نوزدهم میلادی بدین سو، به تدریج که نقش دولت به عنوان خریدار از فرآورده های صنعتی و وام و اعتبار دهنده ناچیز می شد (۵۴) و قدرت خرید دولت که از درآمدهای بخش خارجی شده



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

اقتصاد کشور بدست می آورد، متوجه واردات می گشت، اقتصاد شهری اقتصادی بریده از اقتصاد بقیه کشور، گرفتار بیماری تشنگی روز افزون به پول و در حیات و رشد خود قائم به هزینه های دولتی و وابسته به اقتصاد های مسلط می گشت. ایرانیان مصرف کننده فرآورده های اقتصاد مسلط، "از کاغذ قرآن تا چلوار کفن" (۵۵)، می شدند.

داده ها و ستاده های بخشها و در درون بخشها، رشته های اقتصادی با یکدیگر کم و کمتر می شدند. در داخل بخشهای مختلف، روابط اکمال متقابل بوجود نمی آمد و تولید، در تمامی بخشها، به نیازهای مصرف کنندگان، بی اعتناء می شد و تابع توقعات بازارهای اقتصاد مسلط می گشت. اقتصادهای شهری که اینک قطب های تجزیه کننده اقتصاد و جامعه، و ادغام کننده بخش های ادغام پذیر در اقتصاد مسلط می گشتند، بدین سان، پدیدار می شدند. حالا دیگر، برخلاف گذشته، رشد اقتصاد شهری، تابعی شد و هست از رشد درآمدهای دولتی که آن نیز بطور عمده مستقیم و غیر مستقیم تابع میزان درآمدهای نفتی شد و ماند (۵۶). از آنجا که این امر خود موضوع یکی از آینده سنجی های داهیانه مدرنس است (۵۷) بجاست که جدول شماره ۱ را با جدول دومی کامل کنیم:

بازسازی بگردد. درحال حاضر، بخش دولتی اقتصاد بطور کامل خارجی شده و اقتصاد «بخش خصوصی» به تابعیت بخش دولتی درآمده و هر دو، تحت سلطه اقتصاد مسلط هستند:

۱- دولت به ایرانیان سرانه یارانه می دهد، پس، دیگر از تولید داخلی برداشت نمی کند. منابع آن یکسره خارجی هستند: الف- فروش ثروت نفت و گاز و فرآورده های پتروشیمی خام و نیمه ساخته ب- فروش ارز و ج- کسر بودجه که از محل اعتبارات بانکی تأمین می شود. بدیهی های دولت برف انبار می شوند و چون بهمن، بر سر نسلهای ایرانی که از پی هم می آیند، فرو می ریزند. در نتیجه، ردیف اول جدول،

جدول ۲- ترکیب بودجه ایران در دوره های مشخص معاصر

عنوان درآمدها	ترکیب بودجه در سال (۵۱) ۱۳۲۰	ترکیب بودجه مصوب (۵۹) ۱۳۳۲	ترکیب بودجه سال (۶۰) ۱۳۵۰
۱- درآمدها صرفاً داخلی	۱۲	۳۰.۱۲	۲۸/۲
۲- درآمدهای گمرکی و بندری و انحصارات یعنی مالیات غیر مستقیم حقوق گمرکی و حق انحصار	۵۳/۲	۴۴۲	۱۰۴/۸
۳- نفت و گاز و منافع زیر زمینی دیگر	۵۳/۲	-	۲۱/۵
۴- کسر بودجه که با قرضه های داخلی و خارجی باید جبران شود	-۷۱۰	-۵۰۰	۲۷۱/۸
جمع	۴۲۲	۹۱۳۲	۱۳۲,۳۴۱,۰۰۰

* در مهر ماه این سال بموجب ماده واحد مالی به وزارت دارایی اجازه داده شد کلیه پرداختهائی که در سال ۱۳۳۰ از طرف شرکت نفت بعمل می آمد و همچنین موجودی حساب انباشته کشور را تا آن تاریخ به جمع بودجه این سال منظور کند و این انباشته ها عبارت بودند از عواید نفت و حق انحصار قندو شکر.

** وزیگی ان دوره ایست که بهای واردات با صادرات غیر نفتی پرداخت می شود و بنابراین ماهیتاً با دوره های قبل و بعد فرق دارد. با وجود این نسبت ها گویا هستند.

«درآمدهای صرفاً داخلی»، صفر نیست، منفی است.

۲- سیاست اقتصادی که از حکومت رجائی بدین سو، بطور مستمر، اجرا می شود، مجموعه ای از «تدابیر» هستند برای ایجاد مدار میان اقتصاد مصرف محور زیر سلطه با اقتصاد مسلط. این تدابیر می گویند در واقع ضد تدابیرها هستند و جانشین آن نوع تدابیرها شده اند که می باید اقتصاد ایران را تولید محوری گردانند.

الف- بودجه دولت

۱- افزایش مداوم حجم بودجه که جانشین تدبیر کاهش حجم بودجه، در آغاز و آنگاه، در حد مطلوب نگاه داشتن آن شده است:

۲- ترکیب بودجه بسود هزینه های جاری و وسیله تسلط سپاه بر اقتصاد کردن بودجه عمرانی که جانشین ترکیب بودجه به سود بودجه سرمایه ای شده است. جهت یابی هزینه های دولت، بلحاظ محل ها که عمده این هزینه در آنها به عمل می آیند و توزیع نابرابر قدرت خرید، قدرت خرید عظیمی می شوند که یا مستقیم به بازار روان می شود و یا بکار ایجاد فرصتها برای رانت خواری می روند.

حال آنکه تدبیر نخستین، در درون کشور، مدارای بوجود می آورد با اقتصاد تولید محور: برداشت بودجه از تولید داخلی و بازگرداندن آن، در شکل سرمایه به همین اقتصاد:

۳- تغییر رابطه میان بودجه با تولید ملی. توضیح این که استقرار مردم سالاری نیازمند وابستگی دولت در بودجه خود به ملت است و این وابستگی ایجاد می کند که بودجه از مالیات حاصل شود که برداشت از تولید است. در عوض، استبداد ایجاد می کند که بودجه از تولید داخلی برداشت نشود و متکی باشد به رابطه با اقتصاد مسلط. در حال حاضر، بودجه تولید داخلی با بودجه دولت وارونه شده است. تولید داخلی وابسته به بودجه دولت است.

۴- تبدیل بودجه به قدرت خرید به جای تبدیل آن به سرمایه. در نتیجه، برقرار شدن این رابطه: قدرت خرید ← بازار ← واردات. این ضد آن تدبیری است که این رابطه را برقرار می کرد: قدرت خرید ← بازار سرمایه ← سرمایه گذاری و تولید ← درآمد و قدرت خرید ← بازار → تولید.

۵- بالابردن شتاب گیر میزان حجم نقدینه که هم عامل تعیین کننده ای از عوامل تورم مزمن و شدت گیری است که اقتصاد ایران بدان گرفتار است و هم رانت ساز و فرصت ساز برای رانت خواری است. این «تدبیر» در واقع ضد تدبیری است که حجم نقدینه را متناسب می گرداند با نیازمندی اقتصاد تولید محور در جریان رشد.

۶- تنظیم بودجه بسود رانت خواران. توضیح این که بودجه آشکار می کند که آیا بر پایه روابط قدرت در سطح رژیم تهیه شده است یا خیر و چه اندازه گویای سلطه دولت بر جامعه و خارجی شدن آن از جامعه است. هرگاه ملاک تسهیم رانت به نسبت سهم هر گروه از قدرت باشد، بودجه چنان تنظیم می شود که هر یک از دارندگان قدرت، بنا بر موقعیت خود، در سلسله مراتب قدرت، سهم خود را از رانت ببرند. چنانکه در بودجه ها، سپاه سهم شیر را می برد.

از لحاظ محل یابی نیز، بودجه وقتی بر اساس رشد هماهنگ نقاط مختلف کشور، با در نظر گرفتن امکان های موجود و یا قابل ایجاد، تهیه نمی شود، بر پایه سهم هر نقطه از مصرف که تعیین کننده موقعیت آن نقطه در روابط قوا نیز هست، تهیه می شود. نتیجه آن، توسعه بیابان در ایران و تمرکز جمعیت در نقاطی می شود که قدرت خرید در آن نقاط راهی بازار می شود و میزان مصرف را مدام بالا می برد.

۷- چند و چون هزینه های جاری و سرمایه ای نیز تابع دو عامل هستند: میزان رانتی که هزینه کردن بودجه می تواند ایجاد کند و

سهمی که هر یک از دارندگان قدرت می توانند از رانتی ببرند که ایجاد می شود. در حقیقت، هزینه کردن بودجه در اقتصادی که بخش دولتی مالک ۸۰ درصد اقتصاد است، در بورس زمین و بورس ارز و بورس طلا و نیز واردات پرسود و حتی قاچاق، نقش اول را بازی می کند. تورم مزمن و رو به افزایش مهمترین عامل در به حداکثر رساندن میزان رانت است.

ضد تدبیرهای هفت گانه همراه شدند با ضد تدبیرها در سیاست اعتباری و سیاست بازرگانی خارجی و سیاست تقسیم کار و توزیع قدرت خرید در سطح جامعه و سطح کشور:

ب- سیاست پولی و اعتباری:

۱- حجم پول در جریان رانت، در اقتصاد تولید محور، بکار گرفتن نیروهای محرکه در رشد اقتصادی و توزیع قدرت خرید بر میزان عدالت اجتماعی به ترتیبی تعیین می کند که هم بازار تولید وسعت بگیرد و هم قدرت خرید توسط نظام بانکی به سرمایه بدل شود و به تولید باز گردد. در اقتصاد مصرف محور، تمرکز مصرف در شهرهای پر مصرف و بودجه دولت و نیز فرصتهای رانت خواری تعیین کننده حجم را جذب کند، باید دروازه را به روی واردات گشود. بدین ترتیب، بودجه و اعتبارات بانکی با اقتصاد تولید محور بمناب یک سامانه، قطع رابطه می کنند و با اقتصاد مسلط رابطه برقرار می کنند.

۲- چند و چون نظام بانکی و حجم اعتبارات و ترکیب آن را هم تناسب قوا در سطح رژیم و اندازه سلطه دولت بر جامعه تعیین می کنند. فرصت های رانت خواری ایجاد شده و فرصتهای رانت خواری که از راه اعطای اعتبارات می توان ایجاد کرد، هم جهت یاب و هم تعیین کننده میزان و ترکیب اعتبارات هستند. حال آنکه، در دوران مرجع انقلاب ایران، نظام بانکی تجدید شد و در مدار ایجاد سرمایه → تولید → درآمد ← سرمایه، جای خویش را باز جست.

۳- ترکیب اعتبارات بانکی، در حال حاضر، سهم شیر را اعتبارات بازرگانی دارد. و چون اعتبارات متناسب به قدرت اعتبار گیرندگان توزیع می شوند، خود رانتی بزرگ هستند که ایجاد می شوند و بعنوان قدرتی که رجحان نقدینه است، در ایجاد رانت ها بکار می روند. بدیهی است نرخ بهره نقش مهمی در گریز از فعالیت های تولیدی و هجوم به فرصتهای رانت خواری پدید آمده و یا قابل پدید آوردن، بازی می کند.

۴- جا بافتن نظام بانکی در اقتصاد تولید محور، نیاز دارد به توانایی این نظام در رسمت دادن به اعتبارها به فعالیت های تولیدی. وجود بازار پولی «غیر رسمی» و در بیرون از نظام بانکی می تواند مانع کار این نظام بگردد. و اگر این «بازار غیر رسمی» پول و ارز مسلط بر نظام بانکی نیز شد، بزرگ ترین ایجاد کننده رانت و فرصت رانت خواری می گردد. نه تنها دوگانگی نرخ بهره خود کف رانت است، بلکه سوق دادن پول به فعالیت هایی که بیشترین سود را عاید می کنند، رانت سازی و رانت خواری بزرگ تری است. بدین ترتیب است که نظام بانکی ضد اقتصاد تولید محور و عامل اقتصاد مصرف محور و خدمتگذار رانت خواری می گردد.

۵- بدین قرار، بخصوص در مرحله باز سازی اقتصاد تولید محور، علاوه بر این که، در ترکیب اعتبارات، اعتبارهای سرمایه ای می باید بزرگ ترین بخش آن باشند و اندازه های بخش های دیگر نیز متناسب با بخش اعتبارهای سرمایه ای، تعیین گردند، بلکه نرخ بهره وقتی اعتبار در سرمایه گذاری بکار می رود، می باید نزدیک به صفر باشد و اگر بیشتر از صفر معین می شود، می باید چنان تعیین شود که جهت یاب سرمایه ها به انواع سرمایه گذاریهای ضرور بگردد. در عوض، نرخ بهره در مورد اعتبارهای بازرگانی هم باید بالا باشد و هم مجال رانت خواری باقی نگذارد و هم عامل تغییر مدار بگردد. توضیح این که بکار جانشین کردن مدار قدرت خرید با واردات با مدار سرمایه با تولید، بیاید. تدبیری که در دوران مرجع انقلاب ایران بکار رفت این تدبیر بود.

بدیهی است صفر کردن نرخ بهره نیاز به ثبات ارزش پول و حذف تمامی فرصتهای رانت خواری دارد.

۶- هرگاه توزیع درآمدها عادلانه بگردند، به ترتیبی که هر انسانی مالک سعی خود و حاصل آن شود و این توزیع و هزینه کردن آن از طریق نظام بانکی بعمل آید، یعنی قدرت خریدی که ایجاد می شود از نظام بانکی خارج نشود و این نظام آن را سرمایه بگرداند و در اقتصاد تولید محور بکار اندازد، نظام بانکی بطور کامل در اقتصاد تولید محور ادغام شده و این اقتصاد به فعال کردن نیروهای محرکه در خود، توانا گشته است. در چنین اقتصادی، هر بار، نیروهای محرکه بزرگ تری ایجاد می شوند و عامل باز و تحول پذیر شدن نظامی اجتماعی می گردند.

وارونه این وضعیت، وضعیت کنونی توزیع درآمد و نقش نظام بانکی است. بازار غیر رسمی پول بزرگ تر از آن شده است که در دوره شاه بود. و این بازار و نظام بانکی در خدمت پیش خور کردن و از پیش متعین کردن آینده هستند.

۷- روشن است که حجم اعتبارات را اقتصاد تولید محور در جریان رشد معین می کند. پس نسبتی می باید وجود داشته باشد میان اعتباراتی که نظام بانکی ایجاد می کند با نیاز این اقتصاد و نیز دارائی های نظام بانکی. هرگاه این نسبت ها رعایت شوند و، نیز، رابطه با آینده را هدفی معین کند که ایجاد نیروهای محرکه بیشتر و نه پیش خوردن و از پیش متعین کردن فعالیت های اقتصادی در آینده است و اگر اقتصاد فرصت رانت خواری ایجاد نکند و در بیرون آن، قدرتی که این فرصت را ایجاد می کند، نباشد، قدرت خرید پول ثابت می ماند و نرخ بهره به صفر میل می کند.

وارونه این وضعیت، وضعیت کنونی حجم اعتبارات و نقش نظام بانکی و بازار غیر رسمی پول و نیز حجم بودجه و سهم کسر بودجه در



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی و یکمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

آن و چگونگی مصرف بودجه است. در این وضعیت، این همه در کاستن مستمر از ارزش پول و بالا بردن میزان پیشخور کردن ثروتهای ملی و از پیش متعین کردن سرنوشت اقتصاد و بسا مردم کشور، بکار می رود.

ج - ترکیب بازرگانی خارجی:

۱- صادرات و واردات، در درجه اول، صادر کردن و وارد کردن نیروهای محرکه است. هرگاه کشوری نیروهای محرکه صادر کند (کارمابه و سرمایه و استعدادها و مواد اولیه و...) و در ازای آن، کالاهای مصرفی دریافت کند، دارای اقتصاد مصرف محور در حال متلاشی شدن است. در حقیقت، اقتصادهایی که به اندازه مصرف نمی کنند و یا جامعه به مصرف معنادار می شود و پیش از اندازه مصرف می کند، پیشخور می کنند. ناگزیر، نیروهای محرکه خود را صادر می کنند و در ازای آن، کالا و خدمات وارد می کنند که بنوبه خود نیروی متلاشی کننده اقتصاد تولید محور می شود. این ویژگی ویژگی عمومی اقتصادهایی است که زیر سلطه اند و یا دارند موقعیت مسلط خود را از دست می دهند و مصرف محور می شوند. ویژگی دیگر این اقتصادها اینست که نیروهای محرکه بیشتری در اختیار نسل آینده نمی گذارند و امکاناتش را بیشتر نمی کنند، به عکس، از نیروهای محرکه و امکاناتی که دارند و آینده را از راه پیشخور کردن و کاستن از نیروهای محرکه و امکانات متعین می کنند. اقتصاد دوران پهلوی ها این دو ویژگی را داشت و اقتصاد رژیم ولایت مطلقه فقیه این دو را بیشتر دارد. ایران بیش از پیش نیروهای محرکه خود را صادر می کند و آن بخش از این نیروها که در ایران فعال می شوند، در خدمت اقتصاد مصرف محور زیر سلطه فعال می شوند. یعنی عامل صدور بازمی بیشتر نیروهای محرکه می شوند. واردات نیز، نیروهای محرکه ای که اقتصاد تولید محور مستقل به آنها نیاز دارد، نیستند. بلکه فرآورده هائی هستند که عامل بند از بند گسستن اقتصاد کشور شده اند و می شوند.

۲- تعیین حجم واردات، همراه با تدابیر در دو قلمرو بودجه و اعتبارات بانکی و بازسازی نظام بانکی در خدمت رشد بر میزان عدالت اجتماعی، ایجاب می کند که حجم واردات را اقتصاد تولید محور تعیین کند. با توجه به این امر که گذار از اقتصاد مصرف محور زیر سلطه به اقتصاد تولید محور مستقل، یک شبه انجام نمی شود، تعیین حجم واردات نیازمند تدبیر دیگری نیز بود و آن تغییر تقسیم کار و ساخت توزیع درآمدها در سطح کشور، بر میزان عدالت است. توزیع عادلانه از تراکم قدرت خرید در شهرهای بزرگ و ایجاد قدرت خریدی غیر قابل جذب توسط تولید داخلی، می کاهد. در نتیجه، تورم عامل بازگردن دروازه ها بر روی واردات مصرفی نمی شود. یاد آور می شود که، در دوران مرجع انقلاب، در شهرها و روستاها، متوسط درآمد خانوارها از متوسط هزینه بالاتر نبود.

۳- حجم و ترکیب واردات نمی باید تابع نیاز بودجه به درآمد، هم از راه فروش ارز و هم از راه حقوق و عوارض گمرکی باشند، بلکه می باید تابع نیازهای اقتصاد تولید محور باشند. از این رو، در دوران مرجع، ساخت واردات تابع متغیر اقتصاد تولید محور گشت: سهم کالاهای سرمایه ای بیشتر و سهم فرآورده های مصرفی کمتر شدند. وارد کردن نیمه ساخته ها و یا «کالاهای واسط» تابع متغیر کامل شدن صنعت و برقرار شدن رابطه میان رشته های صنعتی در هر بخش و میان بخش ها، گشت. در دوران شاه و اینک، در استبداد ولایت مطلقه فقیه، همچنان حجم و ترکیب واردات تابع نیاز بودجه به درآمد و فرصتهای رانت خواری هستند. در حقیقت، تابع فرصتهائی که از راه پر شمار شدن مونتازها ایجاد می شوند و نیز فرصتهائی هستند که از رهگذر توزیع نابرابر درآمدها، پدید می آیند.

۴- از لحاظ محلی یابی فعالیتهای اقتصادی و نیز مدار تولید → مصرف → تولید در اقتصاد تولید محور، نیز، واردات نیروی محرکه اقتصادهای شهری قرار گرفته در مدار مصرف → واردات → مصرف هستند. بهای واردات را تولید این اقتصادها نمی پردازد. بلکه این بها با صدور نیروهای محرکه پرداخت می شود. وابستگی اقتصاد شهری به اقتصاد مسلط عامل تخریب اقتصاد تولید محور و از جمله، توسعه بیابان در ایران بوده است و هست.

۵- تگاهی به ترکیب صادرات معلوم می کند که غیر از سهم نفت و گاز و مواد اولیه، فرآورده هائی که صادر می شوند، بیشتر فرآورده هائی هستند که هزینه تولید آنها را ایران می پردازد اما در مدار جهانی تولید و توزیع ماوراء ملی، قرار دارند. علاوه بر سودی که عاید آنها می کنند، تضمین کننده سلطه آنها بر اقتصاد ایران هستند. تحریمها که برقرار شده اند، آیا بر ایرانیان را از زیان تحت سلطه بودن اقتصادشان آگاه می کند؟ اما فرآورده های کشاورزی و صنعتی که صادر می شوند، فرآورده های نیستند که بتوان مازاد تولید بقصد مبادله با نیروهای محرکه ضرور توصیفشان کرد. تازه، تولید این فرآورده ها، بنوبه خود، بیش از پیش متکی به واردات شده است.

این تدابیر که به قصد مصرف محور کردن اقتصاد سازگار با استبداد ولایت مطلقه فقیه به اجرا گذاشته شده اند، نمی توانسته اند با تدابیر در قلمرو تقسیم کار و توزیع درآمدها، همراه نباشند:

د - تقسیم کار و توزیع درآمدها ترجمان سلطه دولت بر ملت و مصرف محور شدن اقتصاد:

۱- به صفر رساندن میزان رانت از رهگذر موقعیت در سلسله مراتب قدرت و منحصر کردن درآمد به حاصل کار هر کس در یکی از بخشهای اقتصاد، توأم با کاستن از اندازه استثمار، تدبیر اول در توزیع درآمدها است. این تدبیر، با ضد تدبیر توزیع نابرابر درآمدها و ایجاد درآمد در بیرون از فعالیت در یکی از بخشهای اقتصاد جانشین شد. بنابر حکم بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که نیمه اجرا شده است و می شود، قیمتها از مهاررها و بازارها به حاد شدند. اما وقتی قدرت خرید ره آورد فعالیت در اقتصاد تولید محور نیست و این قدرت خرید

به سرمایه بدل نمی شود و در تولید بکار نمی رود و تورم رو به شدت را بیماری مزمن اقتصادی می کند، عامل توزیع درآمدها نه کار در اقتصاد تولید محور و نیاز این اقتصاد به سرمایه و دیگر نیروهای محرکه، که جا و موقعیت در سلسله مراتب قدرت می شود. پس باید توزیع سخت نابرابر و بیکاری و کار انگلی که تحمیل می کند را جبران کرد. در حال حاضر، با پرداخت یارانه جبران بعمل می آید. یارانه وسیل خریدن سکوت و در همان حال وابسته کردن قشرهای وسیع مردمی است که فقیر می شوند. بدین سان، کاسته شدن درآمد حاصل از کار (که یک عامل عمده آن، تفاوت میزان افزایش مزد با میزان تورم است) و از دست رفتن قدرت خرید درآمد، با دریافت یارانه، جبران می شود. اما این سان رها کردن مهار قیمتها و توزیع قدرت خرید، همانطور که تجربه معلوم کرده است، خود از عوامل بیشتر شدن تب تورم می شود. تورم یارانه را می بلعد و فقر را بازم همگانی تر می کند.

در خور یادآوری است که بخشی از حکم بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که مربوط می شود به ضرورت بر خوررداری ایرانیان از حقوق و منزلت و آزادی جریان اطلاعات و نسپردن بخش عمده اقتصاد به گروه بندی های صاحب قدرت که از دید این دو مؤسسه، رقابت اقتصادی را ناممکن می کند، اجرا نشده است.

۲- تدبیر دوم در توزیع درآمدها، مربوط می شد به خلع بد از گروه بندیهای قدرتمند و سیردن مدیریت تولید به شرکت کنندگان در تولید. بدین قرار، بخش دولتی که از رهگذر ملی کردنها بزرگ تر شده بود، در همان حال که، بلحاظ اداره سرمایه و استهلاک و نوگردانی، توسط دولت بمنابته منتخب ملت اداره می شد، اداره تولید با کارکنان هر واحد تولیدی می گشت. به یمن این تدبیر، توزیع درآمدها از راه شرکت در فعالیت تولیدی، با کاهش میزان استثمار، همراه می شد. روشن است که این تدبیر، با بازسازی استبداد سازگاری نداشت. چرا که با تولید محور شدن اقتصاد و متکی گشتن بودجه دولت به برداشت از تولید داخلی، بنا بر این، با وابستگی دولت به ملت خوانائی نداشت. امکان بر خوررداری ایرانیان را از حقوق شهروندی فراهم می آورد و شهروندان دولت را حقوقمدار می گردانند. این تدبیر نیز با ضد تدبیری جانشین شد که به تیول دادن واحدهای تولیدی به گروه بندی های صاحب قدرت است. این تیولها، با گذشت زمان، زیر عنوان «خصوصی سازی»، به بهای ناچیز، به همین گروه بندیها واگذار شدند. کاری از کارهای اصلی دستگاه های سرکوب، بی نقش کردن کامل تولید کنندگان در اداره واحدهای تولیدی گشت.

۳- عادلانه کردن توزیع درآمدها در سطح کشور، سبب بزرگ شدن بازار برای فرآورده ها و خدمات هائی می شد که در داخل قابل تولید بودند. در همان حال، با ایجاد قطب های رشد در سطح کشور خوانائی داشت. این تدبیر نیز با ضد تدبیر هر چه متمرکز کردن قدرت خرید در شهرهای بزرگ مصرف کننده و هر چه نابرابر کردن توزیع درآمدها جانشین شد.

۴- توزیع سرمایه و دیگر نیروهای محرکه در سطح کشور به تریبی که هر قسمت توانائی بکار گرفتن مجموعه نیروهای محرکه در اختیار را در تولید فرآورده ها و خدمات هائی که نیازهای واقعی انسان را بر می آورد و امکان صاحب درآمد شدن از راه کار را برای همگان فراهم می کند، تدبیر دیگری بود که با ضد تدبیر توزیع نابرابر نیروهای محرکه و بکار افتادن آنها در به حداکثر رساندن سود و رانت و، در همان حال، تحکیم سلطه دولت بر جامعه، جانشین شد.

۵- تدبیر مالیاتی و نیز نرخ بهره نیز به دو کار می آمدند: سمت دادن سرمایه و دیگر نیروهای محرکه به تولید و کاستن از میزان استثمار و عادلانه کردن توزیع درآمدها. از این رو، از سهم مالیاتهای غیر مستقیم که جمهور مردم می پردازند باید کاسته و بر میزان مالیاتهای مستقیم افزوده می شود. افزون بر این، مالیاتهای مستقیم نیز می باید از مجال رانت خواری می کاست و نیروهای محرکه را به تولید سوق می داد. در همان حال، می باید با سطح فعالیت اقتصادی در مناطق مختلف کشور نیز، انطباق می جست.

این تدبیر نیز با ضد تدبیری جانشین شد که بیشترین مجال را بر واردات کم خطر و بر سود فراهم می کند. مناطق محروم را محروم تر و مناطق مصرف کننده را به مصرف بیشتر معناد می کند. سیاسی شهرها و روستاهای ایران، از جمله، گویای سیاست مالیاتی و نرخ بهره ایست که رژیم ولایت مطلقه فقیه بکار می برد.

۶- سیاست گذاری لبرال بر اینست که توزیع برابر درآمدها، مانع از تشکیل سرمایه می شود. در عوض، توزیع نابرابر درآمد سبب می شود که صاحبان درآمدهای بزرگ سرمایه گذاری کنند و برای بیکاران کار و درآمد پدید آورند. اما این سیاست در اقتصادهای زیر سلطه کارائی پیدا نکرد. یک دلیل آن این بود که دستگاه تولید در بیرون جامعه های زیر سلطه قرار دارد و درآمدهای بزرگ و دیگر نیروهای محرکه را به خود جذب می کند. افزون بر این، در کشورهائی که سرمایه از راه فروش ثروت نفت و گاز و... حاصل می شود، نخست، این درآمد است که می باید به سرمایه تبدیل شود. پس کار آترین سیاست توزیع درآمدها، سیاسی است که مانع از تخریب این درآمدها از راه تبدیل آنها به قدرت خرید می شود. بکار افتادن این نیروی محرکه در اقتصاد تولید محور، نیروهای محرکه دیگر را نیز فعال می کند و اقتصاد را به ایجاد سرمایه و بی نیاز شدن از فروش ثروت ملی، توانا می کند. بدین قرار، در کشورهائی از نوع کشور ما، توزیع هر چه برابرتر درآمدها، بازار لازم را برای جذب تولید، بنا بر این، رشد اقتصادی، پدید می آورد.

روشن است که چرا این تدبیر با ضد تدبیر تبدیل درآمدهای حاصل از فروش ثروت ملی و بودج دولت و اعتبارات بانکی به قدرت خرید جانشین شده است: دولت استبدادی که در کار وابسته کردن ملت به خویش است، خود نیز، از لحاظ بودجه، بیش از پیش، به اقتصاد مسلط وابسته می شود.

۷- اقتصاد تولید محور نیاز دارد به این که بیشترین فرصت کار را ایجاد کند. برای مثال، در آنچه به نفت مربوط می شود، یک مرحله از کار در ایران و مراحل دیگر در اقتصادهای صنعتی انجام می گیرند. بعکس، وقتی نوبت به مونتازها می رسد، تمامی مراحل در اقتصادهای صنعتی و مرحله

سوار کردن در اقتصاد مصرف محور ایران انجام می گیرند. بدین قرار، تبدیل کردن اقتصاد به یک مجموعه خود انگیخته به تریبی که بخشها با یکدیگر و، در هر بخش، رشته ها با هم داد و ستد داشته باشند، می باید هدف سیاست اقتصادی باشد. این مجموعه به میزانی که نظام اجتماعی باز و تحول پذیر می شود و به میزانی که خود باز و تحول پذیر می شود، نیروهای محرکه بیشتری تولید می کند و بر فرصتهای کار می افزاید. بدین قرار، تغییر ساختار تقسیم بین المللی کار و توزیع کار در سطح کشور، بستگی مستقیم دارد به تولید محور شدن اقتصاد.

۸- دانش و فن، بمنابته دو نیروی محرکه، می باید از میزان کار یدی بکاهد به تریبی که هر انسان، بتواند بکار شهروندی و شرکت در اداره جامعه و بکار رشد، بپردازد. به سخن دیگر، مجموعه ای از کارهای ضرور برای رشد هماهنگ استعدادها و فضلهای خود بیابد و بدانها بپردازد. در جهان امروز، نظامهای اجتماعی بر میزان عدالت اجتماعی بنا ندارند. تقسیم کار در مقیاس جهان و در مقیاس هر کشور به تریبی که هر انسان بتواند انواع کارها را انجام دهد، نیاز به جامعه های باز و تحول پذیر و به صفر رساندن تخریب نیروهای محرکه و تألیفی از این نیروهای دارد که، هم زمان، بر همه انسان ها و مجموعه ای از کارها ایجاد شود.

این تدبیرها با ضد تدبیرهائی جانشین شدند که وضعیت کنونی را ببار آورده اند: در اقتصاد ایران، دستگاه تولید، در حد اقل، کار ایجاد می کند و بسا تنها یک مرحله از کار را ایجاد می کند و تا بخواهی کار کاذب و انگلی و کار در بخش «خدمات» پدید می آورد. از این رو است که درآمدها را حد اقل و بار تقفل را حداکثر می کند.

مجموعه این تدبیرها همراه هستند با تدبیرهای اقتصادی دیگر و تدبیرها در قلمروهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به قصد باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی و متحقق کردن جمهوری شهروندان. همانطور که مجموعه ضد تدبیرها بکار رفته اند برای جلوگیری از باز و تحول پذیر شدن نظام اجتماعی و تولید محور شدن اقتصاد. در نتیجه، بر ما ماندن ولایت مطلقه فقیه، بیگانه با جامعه ملی و یگانه با قدرتهای مسلط (۶۲). (۱)

« دیکتاتوری و اقتصاد گزارشی از اوضاع اقتصادی ایران عصر رضاشاه»

عطا آبتی بنام « دیکتاتوری و اقتصاد گزارشی از اوضاع اقتصادی ایران عصر رضاشاه» در نشریه تاریخ معاصر ایران اسناد زیر را از سری اسناد وزارت امور خارجه فرانسه ترجمه کرده است که در دسترس خوانندگان ارجمند قرار می دهد:

علی اکبر داور فرزند کلب علیخان در اواخر دوره قاجار از کارمندان عدلیه (دادگستری) بود. داور به سویس عزیمت کرد و در رشته حقوق به تحصیل پرداخت. پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، در سال ۱۳۰۰ شمسی به تهران بازگشت و با تشکیل حزب رادیکال و تأسیس روزنامه مرد آزاد، به عنوان یکی از فعالان صحنه سیاست ایران به یاری رضاخان شافت و از یاران نزدیک او گردید.

به همین علت به و کالت و وزارت نیز دست یافت و از جمله، در سال ۱۳۰۴ در کابینه اول محمدعلی فرعی وزیر فواید عامه و تجارت، و در سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ ش در کابینه های مستوفی الممالک و مخبرالسلطنه هدایت وزیر دادگستری شد. از سال ۱۳۱۲ تا هنگام مرگش در بهمن ۱۳۱۵ وزارت مالیه را به عهده داشت و سیاستهای اقتصادی رضاشاه را مدیریت می کرد.

مطالبی که از نظر تان میگذرد در بردارنده دو گزارش از کاردار سفارت فرانسه در ایران است که در تاریخهای ۱۳۱۵/۱۲/۴ و ۱۳۱۶/۲/۱، پس از مرگ داور درباره اوضاع اقتصادی ایران برای وزارت متبوع خود ارسال داشت. هدف این گزارشها تشریح وضعیت اقتصادی ایران با تحلیل و تأکید بر نقش داور در مدیریت اقتصادی کشور و آماده سازی دولت فرانسه برای رویارویی با تحولات احتمالی در صحنه اقتصاد ایران پس از مرگ داور است. هدف این اشاره، نقد ارزیابیهای گزارشگر از توسعه اقتصادی دوره رضاشاه و مدیریت داور نیست، زیرا دیدگاه مثبت و تمجید نسبی هر دیپلمات غربی از سیاستها و برنامه ها و مدیران کشوری جهان سومی که آن را همسو با خود میدانند، امری طبیعی است. آنچه این گزارشها را برای پژوهشگر و خواننده تاریخ معاصر ایران سودمند می سازد، آن است که به رغم این همه، اگر چه در نظر اول ممکن است اینگونه به نظر برسد که مدیریت داور باعث ساماندهی مناسب و بهبود وضع اقتصادی شده و فقدان او سبب بروز بحرانهایی در عرصه اقتصاد گردیده است، اما با تأمل بیشتر در متن گزارش روشن می شود که اقتصاد حکومت رضاشاه حتی در دوران مدیریت داور از آسیب بحرانها و نابسامانیهای ذاتی یک نظام دیکتاتوری و همچنین فقدان مدیران شایسته و کارآمد مصون نماند و به شدت شکننده بود، به گونه ای که مرگ داور نه علت و عامل بحرانها که شاید خود معلول همین بحرانها و ترس او از ناتوانی حل آنها و مجازات مرگ به دست دیکتاتور بود.

نکته شایان توجه اینکه این دو گزارش در وهله ای خطیر از تاریخ روابط ایران و فرانسه تهیه شده است. در این برهه حساس انتقاد روزنامه های فرانسه از حکومت رضاشاه در برانگیختن خشم مقامات ایرانی و به کدورت کشاندن روابط بین دو کشور در اوج خود به سر می برد. نکته دیگر اینکه سفارت فرانسه در تهران بدون سفیر مانده بود، به همین جهت این دو گزارش به قلم کاردار فرانسه برای مقامات متبوع کشور تهیه و ارسال شده است. اسناد مزبور اکنون در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه در پاریس به نشانی PERSE.NO 107: ASIE: 1918-1940: نگهداری می شود.

توضیح: بعلمت محدود بودن جا در نشریه انقلاب اسلامی، کامل آن در سایت انقلاب اسلامی خواهد آمد.



تحلیل روانشناختی بخشی از جامعه ایرانیان

و این کوشش که وی را از راهی در این روند، به شکلی شریک نظام کند. هدف مستخدم‌های رژیم آن است که به گونه‌ای، هر زندانی را هم جزئی از سیستم قهر و خشونت کنند. گرچه بدیهی است، و یادآوری این مهم لازم است که هر گونه تلاش مردم و زندانیان سیاسی در خشونت‌زدایی به امنیت جانی و روانی هموطنان کمک خواهد کرد، هر چقدر هم که آن تلاش در ظاهر کوچک به نظر بیاید.

به مناسبت عنوان این نوشتار، در ابتدا باید پرسید که آیا عوامل روانشناختی می‌توانند در سطح افراد و هسته‌ها و نیز در سطح جوامع و ملت‌ها تأثیری بر سرنوشت افراد و جوامع داشته باشند؟ و اگر جواب مثبت است چگونه؟ و بعد از این جویاها و یافتن تشخیص مناسب، چگونه درمانی مفید و موثر خواهد افتاد؟ مثلاً باید پرسید که چه عوامل روانشناختی باعث شده است که بعد از چند دهه، کشور کره شمالی آن وضعیت و کره جنوبی این موقعیت را دارا باشد؟ و یا مثلاً اگر ایران سه دهه پیش را به یاد بیاوریم و آنرا با شرایط سه دهه پیش بعضی کشورهای دنیا، و یا مثلاً حتی کشورهای همسایه‌ای چون ترکیه و کشورهای ساحل جنوبی خلیج فارس مقایسه کنیم و سپس اوضاع امروزه را بسنجیم، این سوال جای پرسش دارد که نقش خود ما مردم ایران و دلایل روانشناختی جامعه سیاسی و جامعه مدنی ما که این سرنوشت را نصیب ما کرده، چه بوده است؟ چگونه است که جنبشی مانند "بهار عرب" که متاثر از جنبش‌های خودجوش مردمی در ایران است را امروزه در ایران شاهد نیستیم؟ به چه دلیل، حرارت جنبش خودجوش مردم در سال ۱۳۸۸، که به سرودی گرایید؟ چرا در زمستانی که بیش از سه دهه پر هوای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی ایران مستولی است، به قول مهدی اخوان ثالث هنوز "هواس ناخواب‌دانه سرد است"؟

میزان خشونت و تخریب در درون و بیرون زندانها، حرکتی هم‌سو دارند. موفقیت شهروندان در کاهش جو خشم و خشونت و زور در بیرون از دیوارهای زندانها، امکان استفاده از اسلحه تجاوز و شکنجه و اعدام توسط بازجویان و زندانبانان را دشوارتر می‌کند. در همان جهت، کاهش میزان قهر در درون زندانهای سیاسی، کاهش خشونت را در بیرون زندانها و در جامعه به دنبال خواهد داشت. و با تکرش از این زاویه، هر شکلی از تدبیر، در ابتدا تدبیرها در سطح خودمان و هر یک از افراد و سپس هر چه بیشتر از مردم و هسته‌های مردمی و در نهایت در جامعه و در سطح ملت و کشور، در کاهش میزان جور و تنش در حق خود و دیگران، باعث کاسته شدن میزان خشونت‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی در کشور می‌گردد و ماحصل آن به داخل زندانها منت می‌کند. و نیز هر گونه تلاش زندانبانان سیاسی در خشونت‌زدایی به امنیت جانی و روانی جامعه کمک خواهد کرد و با بی‌اثر شدن کتک و شلاق‌ها در داخل زندان‌ها، باطون و چماق‌ها در خیابان‌ها بی‌اثر می‌شوند، و برعکس. این کمک‌های دوجانبه، بدون تشخیص روانشناسی زندانبانان و زندانیان و کل جو زندان، و یافتن ریشه‌ها و آسیب‌های مشابه در کل جامعه، میسر نخواهد شد.

و نیز امید دارم که این نوشته مختصر کمکی باشد به همه ایرانیان که صرفاً به علت ایرانی بودن، در درون و در بیرون مرزهای ایران در زندان رژیم در بند هستیم ولی در حال حاضر بعضی از همه ما زندانیان این رژیم در بیرون دیوارهای بلند اوین‌ها و کهریزک‌ها، قرار گرفته‌ایم. باشد که همگی با کمک همدیگر همه جوانی را که متجر به وضعیت اسفبار و فجیع امروز ما شده است را دریابیم و از زوایای مختلف برای بهبود شرایط، به جنبشی خودجوش و فعال بپردازیم، چرا که در این سپهر، برزنده ایران و ایرانی، سرنوشتی خوب و خوبتری است.

رفتارشناسی جامعه ایرانی در درون و بیرون مرزهای میهن، در چند واقعه اخیر جای تأمل دارد. اینکه بعد از تجربه حکومت آقایان خاتمی و احمدی‌نژاد، چگونه عده‌ای توانستند خود را راضی نمایند که در رای گیری برای ریاست جمهوری شرکت کنند و به انتصاب آقای روحانی توسط آقای خامنه‌ای، در داخل و در خارج از کشور مشروعیت ببخشند، اینکه گروهی چشم‌های خود را بر عملکرد حکومت روحانی و دولت خامنه‌ای و زبان‌های بحران هسته‌ای و قرارداد ژنو و تجاوزهای انبوه ایرانیان به تمامیت ارضی در شمال و جنوب ایران فرو بسته‌اند و حتی در کمال سنگ‌دلی به اعتراض بر اعدام‌ها، معتزضند، ریشه در روانشناسی بیماری اجتماعی اضطراب و افسردگی در بعضی افراد این گروه دارد.

بدیهی است که حالات روحی و روانی و روانشناسی هر فرد در پندار و کردار و گفتار آن فرد تأثیر غیرقابل انکار دارد. به تبع آن، جامعه نیز که از مجموعه افراد تشکیل می‌شود از این قاعده مستثنی نیست.

برای کنکاش در هر آسیب و ناهنجاری، بررسی اشکال واضح و شدید آن، به شناخت همان ناهنجاری‌ها در موارد خفیف و مراحل ابتدایی و تشخیص و درمان آنها کمک می‌کند.

تحلیل روانشناختی بعضی از زندانبانان سیاسی، بعضی از موارد ذیل را حاکی است:

- ۱- اعمال روش‌های: تحقیر؛ اذعاب؛ توهین؛ پیدا کردن نقاط ضعف و فشار بر آنها؛ خود کردن شخصیت زندانی.
- ۲- زندان انفرادی از جمله برای محرومیت از وجود تحریکات حسی و محدودیت در دسترسی به اطلاعات و اخبار است. در این شرایط تلقین پذیری زندانبان آسان‌تر می‌گردد.
- ۳- اطلاعات و اخبار فقط به صورت یک‌جانبه و مغرضانه به زندانی داده می‌شود.
- ۴- بازجو مکرراً زندانی را از سرنوشت بدتری که منتظر وی است می‌ترساند و زندانی را به جانی می‌رساند که خود این وظیفه را به عهده می‌گیرد و به خود و سایرین این ترس را القا می‌کند که هر چند وضع موجودش فوق‌العاده بد است ولی آینده بسیار بدتر خواهد بود، مگر اینکه آنها دستورات بازجو را اطاعت کنند و با آنها همکاری نمایند.
- ۵- بازجو با روشهای مختلف و متفاوت به زندانبان سیاسی فشار می‌آورد تا هر چه بیشتر آنها را از انجام عملی در حال یا آینده منصرف کند.
- ۶- بازجو با روشهای مختلف و متفاوت به زندانبان سیاسی فشار می‌آورد تا سرنوشتی را برای وی مهندسی کند که درس عبرتی برای دیگران باشد.
- ۷- با منزلت‌زدایی، شان‌زدایی و کرامت‌زدایی و توهین‌های مکرر و همراه با اذعاب و آزارهای جسمی، کم‌کم به بعضی از زندانبانان احساس

واخوردگی و سرخوردگی دست می‌دهد و شروع به سرزنش خود می‌کند. کم‌کم به آرمان‌های خود و نظام ارزشی خود مشکوک می‌شوند و به تدریج از سر مواضع خود، به عقب گام برمی‌دارند و هر زوری را در زندان و حتی بعد از آزادی و در خارج دیوارهای زندان می‌پذیرند.

۸- بازجو تلاش دارد که به زندانی خود بیاورد که هر دو از یک جنس هستند ولی زندانبانان در مقامی رفیع‌تر و والا‌تر قرار گرفته‌اند. این بخصوص در مورد زندانبانی که در مقام "بازجوی خوب" قرار می‌گیرد صدق می‌کند. هر چه زندانی بیشتر متقاعد شود که همه و یا بعضی از بازجویان شرهائی از جنس خود او هستند که در مقام رفیع‌تری قرار گرفته‌اند، میزان فرمانبرداری و همکاری زندانی با زندانبان بیشتر می‌شود.

۹- زندانبانان شرایط را طوری مهندسی می‌کنند که عشق و دوستی‌ها در میان زندانبان کمتر، و نفرت و دشمنی‌ها زیادتر شود. تشویق به همکاری با جاسوسی کردن بر علیه بقیه زندانبانان، بدون مغزشوئی و احساس نفرت از دیگران مهیا نمی‌گردد.

۱۰- بازجو به زندانی می‌باورد که اگر به خواسته‌های وی تسلیم شود، وضعیت او بهتر خواهد شد و یا لاقلاً از ایجاد وضعیت بدتری جلوگیری خواهد کرد. ولی همیشه هر تسلیمی، اجبار به تسلیم‌های بعدی را با ابعادی بیشتر در پی خواهد داشت. مثلاً اگر زندانبان موفق شود که زندانی را حاضر به نوشتن اقرارنامه‌ای دروغین کند، قدم بعدی فشار آوردن به وی برای مصاحبه و اقرار تلویزیونی است. بدین ترتیب بازجو تشویق می‌شود که از هر یک از زندانی‌ها به عنوان ابزاری برای تخریب بیشتر خودش و هم‌فکرانش و بقیه اعضای جوامع سیاسی و مدنی استفاده کند.

۱۱- تحمیل دائمی سخت‌گیری‌های شدید و بی‌مورد. ایجاد جو تنش و فشار و ناآرامی‌های مداوم. متهم کردن زندانی به اتهامات دروغین ولی سنگین برای ایجاد رضایت تدریجی در وی برای "انتخاب" بین گزینه‌های بد و بدتری که بازجو به زندانی تحمیل می‌کند. بازجویان اتهام جاسوسی، محارب، مفسد... را به اکثر زندانبانان سیاسی وارد می‌کنند. بدین ترتیب و با توجه به محیط زندان و فشارهای زندانبانان، زندانبان خود را مجبور می‌بیند که برای تیره خود از اتهامات سنگین، به اعتراف در مورد اتهامات کوچکتر تسلیم شوند.

۱۲- بازجو با روشهای گوناگون تلاش دارد که زندانی را متقاعد کند که مجبور و ملزم است که فقط و فقط مابین دو روش متفاوت و چه بسا اکثراً متضاد، یکی اخلاقی و دیگری ضد اخلاقی، که توسط بازجو به زندانی ارائه می‌شود، یکی را انتخاب نماید. به زندانی این طور تلقین می‌گردد که غیر از گزینه‌های که بازجو در مقابل زندانی قرار می‌دهد، راه دیگری موجود نیست و وی چاره‌ای به جز انتخاب آنها ندارد. در عین حال، این مطلب هم القا می‌گردد که نیت زندانی مهم نیست بلکه این عمل او است که مورد نظر است. اینکه مثلاً زندانی واقعاً از ته دل به اعتراضات تلویزیونی خود معتقد و باورمند باشد یا نباشد، برای بازجو اصلاً مهم نیست. مهم آن است که این کار مطابق میل بازجو انجام شود تا تأثیر لازم بر بقیه افراد در داخل و خارج زندان‌ها گذاشته شود.

۱۳- شرایط زندان باعث می‌گردد که بعضی از زندانبان خود را در این نقطه مجبور می‌بینند که بیش از دو راه برایشان باقی نیست. یا باید تصمیم بگیرند که آیا حاضر هستند تسلیم بازجو شوند و یا حاضر هستند به ادامه شرایط سخت تن در دهند. و این تصمیم علیرغم آن است که به وضوح می‌بیند کسانی که تسلیم شده‌اند سرنوشت بهتری ندارند. به لحاظ روانشناختی بعضی از زندانبان به این باور می‌رسند که اصلاً مقصود آنها هستند که سرنوشتشان این سختی‌ها گشته است و این خود آنها هستند که خشونت بازجو را باعث می‌شوند.

۱۴- بعضی از زندانبان به نقطه‌ای می‌رسند که عمیقاً و واقعاً باور می‌کنند که اصلاً راهی را که انتخاب کرده‌اند از ابتدا غلط بوده است.

۱۵- در بعضی از زندانبان شکنجه شده با افزایش فشارها ممکن است قسمتی و یا مجموعه‌ای از حالات روحی روانی ذیل بوجود آید:

a. قدرت بررسی و ارزیابی و ارزشیابی و نقادانه به تدریج و به شکلی غیرملموس، مخدوش می‌گردد.

b. بوجود آمدن شک و تردید در باورها و آرمانها و عقاید

c. احساس تنهایی و بی‌کسی و بی‌پناهی. حس فراموش شدگی، تنها گذاشته شدگی و رهاشدگی

d. آماده شدن برای پذیرش اطلاعات نادرست از منابع خبری زندان و شنشوری مغزی

e. به طور ناخودآگاه اجازه دادن به شکنجه‌گر برای همراه کردن زندانی در روند جایگزین کردن سیستم جدید عقیدتی مطابق میل بازجو (=مرام آموزشی)

۱۶- مطرح نمودن موضوعات متفاوت و چه بسا بی‌ربط و نامرتبط برای ساختن جو روانی تنش و ایجاد بحرانی بعد از بحرانی دیگر در زندان.

۱۷- نمایش قدرت بازجو برای یادآوری قدرت و کنترل وی بر زندانی، و جر و بحث‌های بی‌پایان توأم با بی‌خوابی اجباری و جدل‌های تکراری و فرسایشی در زندان، تهدید و تحدید و شکنجه در صورت عدم حرف‌شنوی و همکاری و تشویق و ترغیب در صورت باب میل بازجو عمل کردن.

۱۸- شرایط زندان بعضی از زندانبان را مجبور می‌کند که به لحاظ روحی و روانی و در انتقال کامل اسباب دست بازجو شوند و خود را پیوسته ناگزیر از "انتخاب" بین بد و بدتر بیایند. در این حالت روحی و روانی، هیچ گونه خوبی به چشم یک زندانی شکسته، نمی‌تواند بیاید. تصور هر گونه ابتکاری برای خوب و خوبتر شدن وضع موجود و بهتر شدن سرنوشتش برای وی غیر ممکن می‌نماید. در اضطراب و افسردگی هر بدی را که بازجو جلوش بیاندازد برای اجتناب از بدتر، می‌پذیرد و در این راه اخلاقیات و اصول خود را هم زیر پا می‌گذارد و خود را برای بقیه هم توجیه می‌کند و برای منزوی و تنها نماندن، همه آن دروغهائی را که به خود گفته است تا که راضی شود بر خلاف فطرت و باور خویش عمل کند، به سایرین هم اشاعه می‌دهد و مستخدم بی‌جیره و مواجب بازجو می‌شود و با خودسانسوری سعی در سانسور دیگران می‌کند و تلاش می‌کند که سایرین را هم در زندان خودساخته "انتخاب" بین بد و بدتر اسیر کند. بعضی از این دست زندانبان در این وادی گوی سبقت را از بازجو هم می‌برند و گفته شده است که در شکنجه هم‌بندانی که راه مقاومت و عدم انفعال را پیش گرفته‌اند و بر روی اصول خود ایستاده‌اند، برخی از "تواین" از بازجوها سنگ‌دل‌تر بوده‌اند و حتی در تیر خلاص زدن‌ها و اعدام‌ها هم داوطلبانه شرکت کرده‌اند.

زندان خود را با دو بر خورد مواجه می‌بیند: "بازجوی بد و بازجوی خوب". گفته می‌شود که شرایط روحی روانی که برخی از زندانبانان

سیاسی به آن می‌رسیدند در بعضی موارد حتی آقای لاجوردی را "بازجوی خوب" می‌دیدند و به او پناه می‌آوردند و باب میل او رفتار می‌کردند.

۲۰- در اثر فشارها، بعضی از زندانبان سیاسی به درجات مختلف واکنشهای ذیل را نشان می‌دهند:

a. تظاهر به پذیرفتن سیستم ارزشی و نظام عقیدتی بازجو

b. انفعال و بی‌تفاوتی و سکوت نسبت به آرمان و آرمان‌مندی و آرمان‌مندان و حتی تقبیح و تخریب آنها

c. تجدید نظر غیرارادی و ناخودآگاه در ارزشها و باورها

d. نوشتن نامه‌های عفو و ابراز پشیمانی و اعتراف جلوی دوربین علیه خود و دیگران

e. درجات مختلفی از تسلیم در بعضی از زندانبان به شکل تواب شدن، جاسوسی یا همکاری با بازجو

تکات و پیشنهاداتی چند برای زندانبان سیاسی و خانواده و نزدیکان و دوستان علاقمند به سرنوشتی خوب و بهتر برای دگراندیشان:

۱- میزان زورپذیری یک زندانی شکسته و مضطرب و افسرده، از یک زندانی مقاوم و مبتکر و امیدوار بسیار فراتر است.

۲- دردی که در روح و جسم یک زندانی شکسته و مضطرب و افسرده از یک شکنجه احساس می‌گردد به مراتب بسیار بیشتر از دردی است که یک زندانی مقاوم و مبتکر و امیدوار، با دقیقاً همان شکنجه، در بدن خود احساس می‌کند.

۳- سرپیچی از تسلیم و انفعال و تن دادن به پذیرش این تلقین و مغزشوئی که: هیچ راه حلی نیست... و قضا و قدر بوده است... ما را برای مقابله با زندانبانان و بازجویان و دژخیمان نیست...

۴- سرپیچی از تسلیم و انفعال و تن دادن به پذیرش این تلقین که جرم زندانی بسیار بزرگ و غیرقابل بخشش و تخفیف است.

۵- سرپیچی از تسلیم و انفعال و تن دادن به پذیرش این تلقین و مغزشوئی که زندانی گناه کار است و سرنوشتی که دارد قابل تغییر نیست.

۶- سرپیچی از تسلیم و انفعال و تن دادن به پذیرش این تلقین و مغزشوئی که عدم بی‌گیری موضوعات مربوط به زندانی سیاسی بهترین راه حل است و این سکوت و بی‌عملی، به نفع خود زندانی و دیگران است. زدودن هراس و وحشت از دل زندانی و نیز از دل خود و دیگران در مقابل تهدیدات و تحدیدات بازجویان و زندانبانان که خواهان عدم بیگیری و سکوت و انفعال هستند.

۷- سرپیچی از تسلیم و انفعال و فشار به مراجع قضائی برای احقاق حقوقی که خود این نظام برای زندانبان، لاقلاً بر روی کاغذ در نظر گرفته است: برخورداری از حق گرفتن و کیل... و مرخصی... و ملاقات... و تماس تلفنی... و روشن شدن تکلیف و بیرون رفتن از بلاکلیفی... و آزادی زندانی بعد از پایان دوره بازجویی تا صدور حکم.

۸- سرپیچی از تسلیم و انفعال و تن دادن به پذیرش این تلقین و مغزشوئی که مصلحت نیست که در باره وضعیت زندانی و زندان حرفی زده شود. استفاده از توانائی افکار عمومی و تلاش برای اطلاع رسانی و رسانه‌ای کردن وضعیت زندانی.

۹- باور به زندانی و باور به خود و اعتماد به نفس دادن به خویش و دیگران و به خصوص به زندانی. امید دادن و ایجاد شادی و نشاط کردن در خود و سایرین و نیز در زندانی، به جای منع و سرزنش کردن خود و اطرافیان و به خصوص زندانی.

۱۰- مراعات آسیب پذیری روحی و روانی زندانی شکسته، درک احساسات زندانی در خودتخریبی... شرم... شکست... سرزنش... انزوا... سکوت... و تلاش و همکاری در ترمیم آن.

۱۱- سرپیچی از تسلیم و انفعال و تن دادن به پذیرش این تلقین و مغزشوئی که بازجو بنا بر حکم جبر و تقدیر بر جان و مال و ناموس زندانی واقعاً ولایت مطلقه دارد و سرنوشتی جز این برای زندانی متصور نیست. نباید لحظه‌ای از یاد برد که بازجو آن مقام الهی که تبلیغ می‌کند را دارا نیست و اکثراً پشت نقاب خشونت و شکنجه، چه ضعفها و عقده‌ها و کمبودهائی را که نمی‌پوشاند.

۱۲- سرپیچی از تسلیم و انفعال و تن دادن به پذیرش این تلقین و این تضعیف روحیه و مغزشوئی که بازجو، آن گونه که تبلیغ می‌شود، یک ابریشر است. یک بازجو در حقیقت یک فرد بی‌کفایت و از همه کار ناتوان است و فقط در یک شغلی مستخدم است و ماتحت یک فرد بی‌کفایت و از همه کار ناتوان دیگری است. در محیط سراسر خشونت زندان، هر مافوقی به ماتحت خود زور می‌گوید و خشونت می‌ورزد. با یادآوری و تکرار این واقعیت در اذهان، مقابله و شکست دادن این عمده قدرت، با ابتکار در روشهای خشونت‌زدا، آن قدرها هم که تبلیغ می‌کنند مشکل و یا لاقلاً غیرممکن نیست و با عرفان به این حقیقت، زندانی روشهای ابتکار و خلق راه حل برای بهبود وضعیت را به خود گشوده‌تر می‌یابد.

۱۳- سرپیچی و امتناع از اعتماد کردن و نزدیک شدن به بازجو و حیل و تالاشیائی که زندانبانان در این جهت اعمال می‌کنند. شغل هر بازجویی، حتی یک "بازجوی خوب"، و فشارهای همیشگی آنها ایجاب می‌کند که هر طریقی که شده، از زندانی یک برده مطیع بسازد.

۱۴- سرپیچی از تسلیم و انفعال و تن دادن به پذیرش این تلقین و مغزشوئی که "زندانی در دست بازجو، از جنازه در دست غسال بی‌اختیارتر است". زندانی شکسته می‌تواند با مسلط شدن بر اعصاب خود، ابتکار عمل را از بازجو در شکنجه روانی و تضعیف روحیه، به طور کلی و یا لاقلاً به میزان نسبی بگیرد. با تدبیر و ابتکار در روشهای خشونت‌زدا، و با سرپیچی از تمکین در نحوه و روند بازجویی و ایجاد وقفه و اختلال در آن، زندانی لاقلاً می‌تواند امکان باز شدن روزهائی را در بهبود سرنوشتش فراهم نماید. برخلاف تبلیغ و تلقین، دست بازجو همیشه در میزان و نحوه اعمال فشار بر زندانی باز نیست. با افزایش فتابلیتها و با هر چه فراگیرتر شدن جنبش خودجوش مقاومت و سرپیچی و عصیان در داخل و در بیرون زندانها، و با کمک گرفتن از افکار عمومی داخلی و خارجی، دست بازجو و شکنجه‌گر، بسته‌تر هم می‌شود.

در صفحه ۱۶

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اورو. اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو. ولجف کنید و چک نفرستید. وجه اشتراک را نقد و یا پست سفارشی یا به حساب بانک و اینترنشنال

توجه! درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و هجرت نیست و تنها بعنوان بحث آزاد و متقی و صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان و منابع مندرج بوده. این نشریه در مقابل آنتی‌کمپیوٹریزیت محتوانی و حقوقی را ندارد.

توجه! نویسندگان محترمی که مطالب این نشریه را در اختیار ما قرار دادند، خواهشمندیم که در صورت امکان، در رسانه دیگری صورت الکترونیکی و غیر آن نشر نیافته باشد! با تشکر

S.16 Nr.844 30 Dez. 2013-12 Jan.2014

شماره ۸۴۴ تا ۲۲ ۱۳۹۲

آینده سوخته؟

بدینسان افزایش اعتبار سپاه در بودجه ۹۳ صدور اجازه به سپاه برای ادامه رانتخواری و خورد و برد نیز معنی میدهد. علاوه بر سپاه در لایحه بودجه ۱۳۹۳ اعتبارات وزارت اطلاعات و نهادهای امنیتی، نهادهای مذهبی و تبلیغات فرهنگ اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای نگهبان، مجلس اسلامی، یگانهای دفاع شهری نیز افزایش یافته و مشمول توجهات خاص قرار میگیرند در حالی که از بودجه آسیبهای اجتماعی ۲۶ درصد کاسته میشود، آنچه زمانی که شاهد افزایش مداوم این آسیبها در وطن خود هستیم.

در بخش اختصاص اعتبارات به آموزش عالی و نیز پژوهش نیز شاهد نگاه دو گانه دولت و تمایل به کاستن از اعتبارات پژوهشگاه و مراکز آموزش عالی که در پژوهش سهم عمده دارند می باشیم:

در لایحه بودجه ۱۳۹۳ مجموعه بودجه حوزه های علمیه: یک هزار و سیصد میلیارد تومان است در حالی که بودجه نهادهای وابسته به حوزه های علمیه هزار و ۳۰۰ میلیارد تومان است، بودجه کل پنج دانشگاه مادر کشور، یعنی دانشگاه های "شریف"، "امیر کبیر"، "شهید بهشتی"، "علم و صنعت" و "علامه طباطبائی" از ۶۸۷ میلیارد تومان فراتر نمی رود. بودجه "مرکز خدمات حوزه علمیه قم" که بر اساس داده های پرتال آن مرکز، خدماتی در زمینه کمک به تامین مسکن طلاب و روحانیون و تامین اجتماعی و درمانی طلاب را ارائه می دهد به ۴۱۰ میلیارد تومان بالغ می شود که تنها ۱۰۰ میلیارد تومان کمتر از بودجه کل دانشگاه تهران است. از طرفی در حالی که مجموعه بودجه حوزه علمیه خواران ۱۳۵ میلیارد تومان است، مجموعه بودجه دانشگاه علم و صنعت ۱۳۰ میلیارد تومان است. باز در حالی که جامعه المصطفی العالمیه (مخصوص طلاب خارجی) بالغ بر ۱۷۸ میلیارد تومان بودجه تخصصی داده شده که مجموعه بودجه دانشگاه امیر کبیر ۱۵۰ میلیارد تومان در نظر گرفته شده است. و بالاخره بودجه دانشگاه پیام نور ۱۰۰ برای دانشگاه شریف، سه برابر دانشگاه شهید بهشتی و دو برابر دانشگاه تهران می باشد. روزنامه "شرق" در گزارشی تأکید میکند که بر اساس آمارهای رسمی، ۱۰ دانشگاه مهم کشور از جمله دانشگاه های "تهران"، "علوم پزشکی تهران"، "آزاد اسلامی"، "صنعتی اصفهان"، "صنعتی شریف"، "صنعتی امیر کبیر"، "تزیست مدرس"، "شیراز" و "فردوسی" مشهد، روی هم ۸۳ درصد تولیدات علمی کشور را بر عهده دارند؛ اما مابقی نهادهای آموزشی و حوزوی که حتا یک درصد تولید علم کشور را انجام نمی دهند، بودجه ای همتر از با این دانشگاه ها دریافت می کنند.

اما نگارنده بر گزارش شرق می افزاید که بودجه نیم میلیارد دلاری حوزه های علمیه کشور با این سطح نازل از تولید علم، تیزی از بودجه امیلیارد دلاری پژوهشی کشور است؛ در حالی که تنها ۳۰ میلیون دلار از بودجه پژوهشی به فعالیت های تحقیقاتی و پژوهشی دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی کشور اختصاص یافته است. علاوه بر آن ضرری که با افزایش اعتبارات موسسات به اصلاح دینی که کارشان بجای تبلیغ دینی با پیش آزادی و استقلال و مروج حقوقمداری، در واقع امر ارائه و تبلیغ فرهنگ ضد دین و حقوق انسانی است بیش از اندازه ای است که محاسبه توان کرد.

بدین ترتیب:

● مورد ۱۰ - بودجه در راه کارها همان روشهای بودجه نویسی دولت احمدی نژاد را پی گرفته است:

نگارنده در مقاله های خود که به بررسی بودجه های دولت احمدی نژاد اختصاص میدادم، عناوینی همچون «بودجه انفجاری، وابسته به نفت و نظارت گریز ۱۳۸۷ دولت احمدی نژاد» و «بودجه ۸۹: آینه قصه نظام در شکستن مقاومت ایران» و... را انتخاب می کردم. اکنون ما بعد از تجربه ایم و متأسفانه دولت احمدی نژاد توان مقاومت ایران را با سیاستهای غلط اقتصادی و دامن زدن به خورد و برد مافیا در مقابل تحریم شکست و دولت روحانی توافقنامه ذلت باری را در زانو امضا کرده است که حاصل و نتیجه آن سیاستهای فلاکت بار است و دول طرف مذاکره با ایران با آگاهی از ورشکستگی اقتصاد ایران و ضعف مفرط آن و نیاز نظام به کرنش و تسلیم آن توافقنامه را به امضای وزیر امور خارجه دولت روحانی رساندند و هنوز گلوگاه اقتصاد ایران در چنگال آنها گرفتار است و امکان از سرگیری و وضع تحریمهای جدید نیز وجود دارد. هشدار که تا آن سیاستهای وخیم و غلط اقتصادی در کل عمر نظام ولایت فقیه خصوصاً در دوران ۸ ساله دولت احمدی نژاد، اقتصاد ایران را بشدت ضربه پذیر نمی کرد، تجربهها نمیتوانستند نفس آخر را از اقتصاد ایران بگیرند. اکنون نیز زهار که ترکیب لایحه بودجه ۹۳ نشان از این امر دارد که دولت آقای روحانی تحلیل دقیق و مشخصی از چرایی این امر که در ۸ سال حکومت آقای احمدی نژاد اقتصاد ایران به فلاکت نشست، ندارد و هرچند ریاست دولت تغییر کرده ولی سیاستها و روشهای اتخاذی چه در امر بودجه نویسی و چه در تکاه کلی به اقتصاد در اغلب موارد نشان از تکرار دارند.

در واقع جهت گیری های دولت در بودجه اش معطوف به رفع موانع اصلی اقتصاد ایران همانا رانتخواری و فساد مالی و سیطره مافیا و زد و بند های اقتصادی و در خدمت دلالتی بودن نظام بانکی کشور و... نمی باشد. از این رو زهار که ما مردم نیابستی چشم بر واقعیات بسته به وعده های بی پشتوانه امید بندیم. لایحه بودجه ۱۳۹۳ خود بهترین شاهد است که دولت روحانی نیز بر مصرف محور بودن اقتصاد کشور دامن میزند و خبری از این امر که درآمد های نفتی در این دولت بدل به سرمایه مولد گشته و

نیروهای محرکه جوان ایران را بکار گیرد و اقتصاد در درون به تولید متکی شود، متأسفانه نیست. در واقع امر بودجه ۱۳۹۳ بودجه ای است که هم برخلاف وعده های پر طمطراق با حراج منابع کشور و استقراض از بانک مرکزی هم موجب افزایش نقدینگی و بالتبع افزایش تورم خواهد شد و هم مشکل بیکاری را رفع نخواهد کرد و هم نهاد های رانتخوار و تحدید کننده آزادی را مصر تر و فریه تر خواهد کرد. بودجه ۹۳ در اصل بودجه ای است فاقد پول با درآمدهای فرضی که مستند و متکی به سازشی با قدرتهای جهانی برای حفظ نظام ولایت مطلقه فقیه است. نظامی رانتخوار و مستبد که مسبب اصلی همه بی سامانیهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ما مردم ایران است و رهایی از آن میتواند آغازگر تکرشی جدید و اتخاذ روشهای جدید در خور یک نظام مردمسالار و حقوق مدار گردد. پس مسئولیت ما مردم در تصمیم گیری در مورد آینده وطن و ترک نظاره گری متعطلانه و مشارکت واقعی در بدست گرفتن سرنوشت خود بسیار سنگین است.

انقلاب اسلامی: در باب تجاوزها به حقوق انسان نیز درب بر همان پاشنه می چرخد:

در مسابقه اعدام و اختناق مطبوعات، رژیم گوی سبقت ربوده است:

● در ۱۷ آذر ۹۲، به گزارش ایلنا، کارگران فصلی «هفت تپه» در اعتراض به محقق نشدن وعده ها با «شنسین در مزارع» منتظر پاسخگویی مسئولان مجتمع کشت و صنعت هفت تپه دست از کار کشیدند.

● در ۱۸ آذر ۹۲، به گزارش ایلنا، ۵۰۰ کارگر پلی اکریل اصفهان به منظور استقبال از کارگری که در دور دوم اعتراضات کارگران بازداشت شده بودند رو به روی مسجد کارخانه تجمع کردند.

● در ۲۴ آذر ۹۲، به گزارش ایلنا، حدود ۶۰۰ کارگر شاغل و بازنشسته تامین اجتماعی شهرستان ساوه و زرنده واقع در استان مرکزی با امضای طوماری خواستار بیکری قانونی تخلفات مطرح شده در گزارش کمیته تحقیق و تفحص مجلس از سازمان تامین اجتماعی شدند.

● در ۲۴ آذر ۹۲، به گزارش فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران، مامورین واواک در آستانه کریسمس به منازل کشیش زندانی و ۲ خادم کلیسا در کرج یورش بردند.

● در ۲۶ آذر ۹۲، به گزارش آینده، دانشجویان دانشگاه هنر رو به روی ساختمان حوزه ریاست دانشگاه دست به تجمع زدند و خواستار استعفای سعید کشن فلاح رئیس این دانشگاه شدند. در این تجمع شعارهایی چون "رئیس بی لیاقت استعفا استعفا" و نیز شعارهایی علیه رئیس حراست دانشگاه سر داده شد و دانشجویان معترض خواستار برچیده شدن فضای امنیتی در دانشگاه شدند.

● در ۲۷ آذر ۹۲، به گزارش گزارشگران بدون مرز، در سال میلادی ۲۰۱۳، در جهان ۷۱ روزنامه نگار به هنگام انجام وظیفه خود جان باخته اند. مناطقی که در آن ها بیشترین کشته ها ثبت شده اند به ترتیب آسیا (۲۴ تن)، خاورمیانه و افریقای شمالی (۲۳ تن) است. در میان کشورها، ایران یکی از کشورهای است که، در آنها، بیشترین اختناق مطبوعاتی وجود دارد. چین و کره شمالی و ترکیه از این نوع کشورها هستند.

● در تاریخ ۲۵ خرداد حسن روحانی نامزد محافظه کار میانه رو با وعده تغییرات جدی در کشور، به ریاست جمهوری ایران رسید. با وجود وعده گشایش و آزادی تعدادی از زندانیان سیاسی، از جمله چند روزنامه نگار، که اغلب، دوره محکومیتشان بسر رسیده بود، اکثریت روزنامه نگاران و وب نگاران زندانی که پس از انتخابات بر مناقشه ۱۲ خرداد ۱۳۸۸، و در پی اعتراضات مردمی، بازداشت شده بودند، همچنان در زندان بسر می برند. از آغاز سال میلادی ۲۰۱۳، ۷۶ فعال رسانه ای در ایران بازداشت شده اند، که ۴۲ مورد پس از انتخابات خرداد ماه امسال شمارش شده است. در این مدت ۱۷ فعال رسانه ای به حبس هایی از یک تا نه سال محکوم شده اند. ۱۲ رسانه توقیف یا مجبور به توقف انتشار خود شده اند. رفتار غیر انسانی با زندانیان عقیدتی در زندان ها همچنان ادامه دارد. بسیاری از این زندانیان در حالی که به شدت بیمار و در وضعیت خطرناکی بسر می برند، همچنان از حق درمان محروم هستند.

● چین به شکل رسمی صد فعال رسانه ای را در بند کرده است. ۳۰ روزنامه نگار و ۷۰ وب نگار زندانی و این به جز ربوده شدگان و با بازداشتی های بی نام و نشان در «زندان سپاه» است. سیاست سرکوب در چین برای مهار اطلاعات و اطلاع رسانی هر روز تشدید می شود.

● در ۲۷ آذر ۹۲، به گزارش خبرگزاری رویترز، مجمع عمومی سازمان ملل ۸۶ رای موافق و ۳۶ رای مخالف قطعنامه ای دایر بر محکومیت رژیم ولایت مطلقه فقیه بخاطر نقض حقوق بشری علیه ایران را تصویب کرد.

● مسابقه اعدام در شهر های مختلف:

۱- در رجایی شهر: در ۲۰ آذر ۹۲، به گزارش از گان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، ۷ زندانی با اتهاماتی همچون قتل، سرقت مسلحانه و قاچاق مواد مخدر در زندان رجایی شهر کرج از طریق چوبه دار اعدام شدند.

۲- در یم: در ۲۱ آذر ۹۲ به گزارش کردپا، افشین دروازی، از اهالی روستای گنجهین شهرستان ارومیه، که سه سال قبل بازداشت و به اتهام «خرید و فروش مواد مخدر» به اعدام محکوم شده بود، در زندان یم اعدام شد

۳- در گچساران: در ۲۲ آذر ۹۲، به گزارش واحد مرکزی خبر، افشین نازکی رییس اداره زندان گچساران گفت: یک متهم به قاچاق مواد مخدر به جرم حمل مواد مخدر در محوطه زندان گچساران اعدام شد.

۴- در رشت: در ۲۳ آذر ۹۲، به گزارش واحد مرکزی خبر، مدیر روابط عمومی دادگستری گیلان گفت: یک زندانی متهم به قاچاق مواد مخدر در رشت اعدام شد. این مرد ۴۴ ساله به جرم تهیه و نگهداری مواد مخدر اعدام شد.

۵- در قزوین: در ۲۵ آذر ۹۲، به گزارش مهر، به گفته حجت الاسلام صادقی دادستان عمومی و انقلاب استان قزوین، از اعدام یک متهم به قاچاق مواد مخدر در زندان مرکزی قزوین خبر داد.

۶- در ارومیه: در ۲۵ آذر ۹۲، تقر به نام های پیمان محمدی، مهدی اژیر قفاش، حسین آقازاده و قادر نیک اندیش ساعت ۶ صبح در زندان مرکزی ارومیه اعدام شدند. و در ۲۷ آذر به گزارش آژانس خبری موکریان، ۳ نفر به نامهای ایرج نصیری، چنگیز صالحی و احد شکوری اعدام شدند. ایرج نصیری که از ۶ سال پیش در زندان است به هنگام وقوع جرم کمتر از ۱۵ سال سن داشته است.

۷- در زاهدان: در روزهای ۲۵ و ۲۶ آذر ۹۲، دست کم دو زندانی متهم به قتل عمد طی روزهای سه شنبه و چهارشنبه همین هفته در زندان مرکزی زاهدان از طریق چوبه دار اعدام شد. هم چنین روز چهارشنبه ۲۷ آذر ماه فرد دیگری بنام "مهدی جوانمرد" با اتهام قتل عمد در محوطه زندان زاهدان بدار آویخته شد.

● در ۳۰ آذر ۹۲، به گزارش ایلنا، جمعی از کارگران نیشکر هفت تپه در اعتراض به پرداخت نشدن دو ماه حقوق و پاداش سالیانه در محوطه کارخانه تجمع کردند.

● در ۱ دی ۹۲، به گزارش هرا، محسن برزگر عضو شورای عمومی دفتر تحکیم صبح امروز جهت اجرای حکم دو سال حبس تعزیری بازداشت و به بند قرنطینه زندان متنی کلای بابل منتقل شد. این حکم در دادگاه انقلاب شهرستان بابل و به ریاست قاضی باقریان به اجتماع و تبانی علیه امنیت کشور صادر شده بود.

● در ۱ دی ۹۲، ۶۰۰ کارگر پلی اکریل اصفهان در دور سوم اعتراضاتشان، در واکنش به سیاست کوچک سازی کارخانه و تصمیم کارفرما مبنی بر جداسازی شرکت های زیر مجموعه، بار دیگر در محوطه کارخانه تجمع کردند.

● در ۵ دی ۹۲، به گزارش هرا، دکتر رامین ابدالیان ایرانی، کارشناس ارشد هوا و فضا در ۲۵ آذر دستگیر شده است. و هیچ اطلاعی از وضعیت او در دست نیست. دکتر رامین ابدالیان ایرانی کارشناس ارشد هوا و فضا، کارشناس ارشد مدیریت رسانه، کارشناس ارشد روانشناسی، دکترای روانشناسی، افسر ارتش شاغل در هواپرواز تهران نویسنده کتاب "آسمان آنجا آبی نیست"، "یک پنجره بر ابرام کافیت" است.

● به قرار اطلاع واصل به انقلاب اسلامی، او کتابی در باره جنگ ایران و عراق نوشته است. کتاب امکان انتشار نیافته و خود او دستگیر شده است.

تحلیل روانشناختی بخشی از جامعه ایرانیان

۱۵- ابتکار و شکوفا کردن خلاقیت برای استفاده از هر فرصتی برای یادآوری به خود، و با روشهای خنونت زدا، به بازجو و زندانبان که دلیل گرفتاری زندانی سیاسی، دگراندیشی و احساس مسئولیت است. بازجو در تخریب روحیه یک زندانی سیاسی و توهین به او و نقض حقوق و کرامت و منزلت او بیشتر می کوشد تا یک زندانی غیر سیاسی. اگر چه یک فردی که به علت دزدی و قاچاق مواد مخدر و جنایت و تجاوز زندانی شده است هم باید از حقوق بشر برخوردار باشد، ولی یک زندانی سیاسی به علت مسئولیت پذیری و عدم پذیرش افعال است که در محصه قرار گرفته است و باید این مهم را مرتب به خود و به دیگران و به خصوص به بازجو یادآوری نماید. باید از هر روشی خنونت زدانی استفاده شود و به بازجو و زندانبان و مستخدمین نظام قضائیه یادآور شد که در حقیقت آنها خود را ناتوان به کسب روزی آبرومند یافته و برای گذران امور معیشتی به این شغل و به ویژه خواری تن داده اند و این بازجویان هستند که کرامت و منزلت و شون انسانی را در واقع خودشان از خویش گرفته اند.

● ضمن ابراز امیدواری از همکاری هم وطنانی که می توانند با استفاده از تجربیات و خاطرات خود این نوشته را غنا ببخشند، و به این وسیله به یاری هم میهنان دیگر خود بیابند، در قسمت دوم این مقاله به بررسی آسیب های مشابه (و چه بسا مطابق) و بارز در بعضی افراد جامعه و ملت خواهیم پرداخت.

علی صدارت

یکشنبه پانزدهم دسامبر ۲۰۱۳

برابر با بیست و چهارم آذر ۱۳۹۲

مراجع:

- 1- <http://www.rahesabz.net/story/35811/>
- 2- https://www.aclu.org/files/kvr/kvr_farsi.pdf
- 3- <http://www.youtube.com/user/shahrvandavar>
- 4- <http://www.youtube.com/watch?v=15IbE0BORd8>
- 5- http://www.youtube.com/watch?v=6Q5U-bG_kTY
- 6- http://www.youtube.com/watch?v=6Q5U-bG_kTY